

امیر یالیزم به مثابه‌ی بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری

رساله‌ی عامه فهم

و. ا. لنین

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

مرداد ۱۳۸۸

امپریالیسم به مثابه‌ی بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری

رساله‌ی عامه فهم

و. ا. لنین

اداره‌ی نشریات به زبان‌های خارجی
مسکو سال ۱۹۵۲

فهرست

۳	پیشگفتار
۶	پیشگفتار ترجمه‌ی فرانسه و آلمانی
	فصول:
۱۴	۱ - تمرکز تولید و انحصارها
۳۱	۲ - بانک‌ها و نقش نوین آنها
۵۱	۳ - سرمایه‌ی مالی و الیگارش‌ی مالی
۶۹	۴ - صدور سرمایه
۷۵	۵ - تقسیم جهان بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران
۸۵	۶ - تقسیم جهان بین دول معظم
۹۸	۷ - امپریالیسم به مثابه‌ی مرحله‌ی خاصی از سرمایه‌داری
۱۱۱	۸ - طفیلیگری و گنبدیگی سرمایه‌داری
۱۲۳	۹ - انتقاد از امپریالیسم
۱۳۹	۱۰ - مقام تاریخی امپریالیسم



V. I. Lenin

امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری^[۱]

رساله‌ی عامه فهم

پیشگفتار

رساله‌ای که از نظر خواننده می‌گذرد در بهار سال ۱۹۱۶ در زوریخ به توسط نگارنده به رشته‌ی تحریر در آمد. طبیعی است که در شرایط کار آنجا، من تا اندازه‌ای از لحاظ مطبوعات و کتاب‌های فرانسه و انگلیسی و به میزان فوق‌العاده‌ای از لحاظ مطبوعات و کتاب‌های روسی در مضیقه بودم. ولی با این وصف از کتاب ج. آ. هوبسون، مهم‌ترین اثر انگلیسی درباره‌ی امپریالیسم با دقتی، که به اعتقاد من این اثر شایسته آن است، استفاده کردم.

این رساله با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. بدین جهت نه تنها مجبور بودم جداً به تجزیه و تحلیل صرفاً تئوریک - و به ویژه اقتصادی - اکتفا ورزم، بلکه در بیان تذکرات سیاسی معدودی نیز که ذکر آنها ضروری به نظر می‌رسید، ناگزیر بودم نهایت احتیاط را مراعات نموده و این کار را با ایما و اشاره و به کمک آن زبان لعنتی ازوپ انجام دهم که تزاریسم همه‌ی انقلابیونی را که برای نگارش یک اثر "علنی" قلم به دست می‌گرفتند و ادار می‌ساخت بدان توسل جویند.

اکنون که روزهای آزادی فرا رسیده، خواندن مجدد آن قسمت‌های رساله که در نتیجه‌ی اندیشه از سانسور تزاری تحریف گردیده و در منگنه‌ی آهنینی فشرده و متراکم شده بسی شاق و دشوار است. در این باره که امپریالیسم آستان انقلاب

۱ - این اثر در سال ۱۹۴۹ به توسط اداره‌ی نشریات مسکو یک بار به فارسی ترجمه و به صورت جزوه‌ی جداگانه‌ای منتشر گردید. در این کتاب اثر مزبور از نو ترجمه شده است. هیئت تحریریه.

سوسیالیستی است و در این باره که سوسیال شووینیسم (سوسیالیسم در گفتار و شووینیسم در کردار) خیانت کامل به سوسیالیسم و گرویدن کامل به جبهه بورژوازی است، و نیز در این باره که این انشعاب در جنبش کارگری، با شرایط عینی امپریالیسم و غیره مربوط می باشد - ناچار بودم با زبانی "برده وار" سخن گویم و مجبور بودم دقت خواننده‌ای را که به این مسئله علاقمند بود به سلسله مقالاتی که از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ در خارجه نوشته‌ام و بزودی تجدید چاپ خواهد شد - معطوف دارم. به خصوص لازم است درباره‌ی قسمتی که در صفحات ۱۱۹ - ۱۲۰^۲ این رساله مسطور است تذکری داده شود. برای این که با مراعات سانسور به خواننده توضیح داده باشم چگونه سرمایه‌داران و سوسیال - شووینیست‌هایی که به جبهه‌ی آنها گرویده‌اند (همان سوسیال شووینیست‌هایی که کائوتسکی چنین ناپیگیرانه با آنها مبارزه می کند) در مورد مسئله مربوط به انضمام طلبی بی شرمانه دروغ می گویند و چگونه انضمام طلبی سرمایه‌داران خودی را پرده‌پوشی می نمایند، مجبور بودم به عنوان مثال... ژاپن را در نظر گیرم! خواننده‌ی دقیق به سهولت می تواند به جای ژاپن، روسیه و به جای گره، فنلاند، لهستان، کورلند، اوکراین، خیه، بخارا، استونی و مناطقی را قرار دهد که ساکنین آنها ولیکاروس نیستند. می خواهم اظهار امید کنم، رساله‌ی من به درک یک مسئله‌ی اساسی اقتصادی یعنی ماهیت اقتصادی امپریالیسم که بدون بررسی آن فهم چگونگی جنگ کنونی و سیاست کنونی به هیچ وجه میسر نیست، کمک خواهد کرد.

مؤلف

پتروگراد، ۲۶ آوریل سال ۱۹۱۷

۲ - رجوع شود به کتاب حاضر ص. ۱۳۶ - ۱۳۸ - ه.ت.

توضیح مربوط به پیشگفتار

[۱] - کتاب "امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری" در نیمه اول سال ۱۹۱۶ به رشته تحریر درآمد. لنین از سال ۱۹۱۵ در شهر برن به مطالعه مطبوعات جهانی مربوط به امپریالیسم پرداخت و در ژانویه سال ۱۹۱۶ شروع به نوشتن این کتاب نمود. در پایان ژانویه این سال لنین به زوریخ رفت و در کتابخانه شهر زوریخ به ادامه نگارش این کتاب پرداخت. رونویس‌ها، خلاصه نویسی‌ها، یادداشت‌ها و جدول‌هایی که لنین از صدها کتاب، مجله، روزنامه و مجموعه آمار استخراج کرده است بیش از ۴۰ ورق بزرگ چاپی را تشکیل می‌دهد. متن این مستخرجات در سال ۱۹۳۹ به صورت مجموعه جداگانه‌ای تحت عنوان "یادداشت‌های مربوط به امپریالیسم" منتشر شد. ه.ت.

لنین در ۱۹ ژوئن (۲ ژوئیه) سال ۱۹۱۶ نگارش کتاب را به پایان رساند و دستنویس آن را برای چاپ به بنگاه نشریات "پاروس" فرستاد. عناصر منشویکی که در این بنگاه کار می‌کردند انتقاد شدیدی را که از تئوری‌های اپورتونیستی کائوتسکی و منشویک‌های روس (مارتف و دیگران) شده بود، از کتاب حذف کردند و کلمه "رشد و انتقال" را (رشد سرمایه‌داری و انتقال آن به امپریالیسم سرمایه‌داری) با کلمه "تبدیل" و عبارت "جنبه ارتجاعی" را (جنبه ارتجاعی تئوری "اولترا امپریالیسم") با عبارت "جنبه عقب مانده" و غیره تعویض نمودند. این کتاب در آغاز سال ۱۹۱۷ به توسط بنگاه نشریات "پاروس" تحت عنوان "امپریالیسم به مثابه مرحله نوین سرمایه‌داری" در پترزبورگ از چاپ خارج شد.

لنین پس از ورود به روسیه پیش‌گفتاری برای این کتاب نوشت. در اواسط سال ۱۹۱۷ کتاب منتشر منتشر گردید.

برای اطلاع از اهمیت این کتاب رجوع شود به "دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی" ص. ۲۷۳ - ۲۷۶ ترجمه فارسی، چاپ مسکو. (ص. ۳)

پیشگفتار ترجمه‌ی فرانسوی و آلمانی [۲]

۱

این رساله چنانچه در پیشگفتار چاپ روسی مذکور است در سال ۱۹۱۶ با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. اکنون برایم میسر نیست تمام متن این کتاب را تغییر دهم، وانگهی این عمل شاید مقرون به صلاح هم نباشد، زیرا وظیفه‌ی اصلی کتاب این بود و کماکان هم این است که: از روی مدارک جامع مندرجه در آمارهای غیر قابل انکار بورژوازی و اعترافات دانشمندان بورژوازی کلیه‌ی کشورها نشان داده شود منظره‌ی نهائی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از لحاظ مناسبات متقابل بین‌المللی آن در آغاز سده‌ی بیستم و در آستان نخستین جنگ جهانی امپریالیستی چگونه بوده است.

تا اندازه‌ای حتی برای عده‌ی زیادی از کمونیست‌های کشورهای پیشرو سرمایه‌داری نیز بی فایده نخواهد بود از روی نمونه‌ی این رساله که از نقطه نظر سانسور تزاری مجاز محسوب می‌شود، به امکان - و ضرورت - این موضوع معتقد شوند که حتی از آن بقایای ناچیز آزادی‌های علنی نیز که هنوز مثلاً در آمریکای کنونی یا در فرانسه پس از بازداشت اخیر تقریباً همگانی کمونیست‌ها برای آنان موجود است - می‌توان برای توضیح کذب کامل نظریات سوسیال پاسیفیستی و کاذبانه بودن امید به "دمکراسی جهانی" - استفاده کرد. ضمناً می‌گویم تا در این پیشگفتار نکاتی را ذکر نمایم که برای تکمیل این رساله از سانسور گذشته، نهایت درجه ضرورت دارد.

۲

در این رساله ثابت شده است جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از هر دو طرف، جنگی امپریالیستی (یعنی غاصبانه، غارتگرانه، راهزنانه) یا جنگی بود که به خاطر تقسیم جهان، تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات و "مناطق نفوذ" سرمایه‌ی مالی و غیره بر پا شد.

زیرا بدیهی است اثبات چگونگی جنبه‌ی حقیقی اجتماعی یا به عبارت صحیح‌تر جنبه‌ی حقیقی طبقاتی جنگ را باید در تجزیه و تحلیل موقعیت عینی

طبقات فرمانروای کلیه‌ی کشورهای محارب جستجو نمود، نه در تاریخ دیپلماسی جنگ. برای مجسم ساختن این موقعیت عینی نباید مثال‌ها و اطلاعات جداگانه را در نظر گرفت (با این پیچیدگی فوق‌العاده‌ی پدیده‌های زندگی اجتماعی همیشه میتوان مثال‌ها و اطلاعات گوناگونی به میزان فراوان برای تائید هر نوع حکمی پیدا کرد) بلکه حتماً باید مجموعه‌ای از مدارک مربوط به مبانی زندگی اقتصادی کلیه‌ی کشورهای محارب و کلیه‌ی جهان را مورد بررسی قرار داد.

من در جدول مربوط به تقسیم جهان در جریان سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۴ (فصل ۶) و جدول مربوط به تقسیم راه‌های آهن تمام جهان در جریان سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۳ (فصل ۷) درست از همین اطلاعات جمع‌بندی شده و غیر قابل تکذیب استفاده کرده‌ام. راه‌های آهن نتیجه‌ی کار مهم‌ترین رشته‌های صنایع سرمایه‌داری یعنی صنایع زغال سنگ و فولادسازی و نیز نتیجه و بارزترین نمودار تکامل بازرگانی جهانی و تمدن بورژوا - دموکراتیک است. این موضوع که چه گونه راه‌های آهن با تولید بزرگ، با انحصارات، سندیکاها، کارتل‌ها، تراست‌ها، بانک‌ها و الیگارش‌ی مالی وابسته‌اند در فصول پیشین کتاب نشان داده شده است. تقسیم بندی شبکه‌ی راه آهن، ناموزونی این تقسیم بندی، ناموزونی تکامل این شبکه - اینها همه نتایج سرمایه‌داری انحصاری کنونی است که دامنه‌ی آن در سراسر جهان بسط یافته است. و این نتایج نشان می‌دهد جنگ‌های امپریالیستی مادام که یک چنین بنیاد اقتصادی استوار است، یعنی مادام که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد - مطلقاً ناگزیر است.

ساختمان راه آهن اقدامی ساده، طبیعی، دموکراتیک، فرهنگی و متمدنانه به نظر می‌رسد: این موضوع در نظر پروسورهای بورژوا که در قبال تزئین بردگی سرمایه‌داری اجرت می‌گیرند و نیز در نظر کوتاه نظران خرده بورژوا - چنین جلوه‌گر است. ولی در حقیقت امر آن رشته زنجیرهای سرمایه‌داری که به طور کلی این بنگاه‌ها را به وسیله‌ی هزاران شبکه به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید مربوط میسازد، این ساختمان را به وسیله‌ای برای ستمگری بر یک میلیارد نفر (از اهالی مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره) یعنی بر بیش از نیمی از اهالی جهان در کشورهای وابسته و بر غلامان اجیر سرمایه در کشورهای "متمدن" مبدل نموده است.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار صاحبکار کوچک، رقابت آزاد و دمکراسی - تمام این شعارهایی که به وسیله‌ی آن سرمایه‌داران و مطبوعات آنها کارگران و دهقانان را فریب میدهند - مسافت زیادی در عقب سر مانده است. سرمایه‌داری در جریان رشد خود به سیستم جهانی ستمگری مستعمراتی، مثنی کشورهای "پیشرو" بر اکثریت عظیمی از سکنه‌ی روی زمین و اختناق مالی

آنان مبدل گردیده است. و تقسیم این "غنیمت" بین ۲ - ۳ درنده‌ای انجام می‌پذیرد (آمریکا، انگلستان، ژاپن) که در جهان از همه نیرومندتر بوده و سرپایا غرق در سلاحند و به خاطر تقسیم غنیمت خویش، جهانی را به عرصه‌ی جنگ خود می‌کشانند.

۳

صلح برست لیتوفسک که از طرف آلمان سلطنتی تحمیل شد و سپس صلح به مراتب وحشیانه‌تر و رذیلاانه‌تر ورسای که از طرف جمهوری‌های "دموکراتیک" آمریکا و فرانسه و نیز انگلستان "آزاد" تحمیل گردیده سودمندترین کمک‌ها را به بشریت نمود، بدین معنی که هم میرزا بنویس‌های مزدور امپریالیسم را رسوا ساخت و هم خرده بورژواهای مرتجع یا به اصطلاح خودشان، پاسیفیست و سوسیالیست را که "ویلسونیسم" را ستوده و امکان صلح و اصلاحات را در شرایط امپریالیسم ثابت می‌نمودند، افشاء کرد.

ده‌ها میلیون کشته و نوانی که جنگ بر جای گذاشته، همان جنگی که سبب بر پا شدنش آن بود که آیا گروه انگلیسی راهزنان مالی باید سهم بیشتری از غنیمت به چنگ آرند یا گروه آلمانی و سپس این دو "پیمان صلح"، موجب شده است چشم و گوش میلیون‌ها و ده‌ها میلیون افرادی که به دست بورژوازی منکوب و سرکوب شده و تحمیق و اغوا گردیده‌اند با سرعتی که نظیر آن قبلاً دیده نشده بود، باز شود. بدین طریق در زمینه‌ی ویرانی جهانی حاصله از جنگ، یک بحران انقلابی جهانی نشو و نما می‌یابد که اعم از آن که دچار هر گونه تبدلات طولانی و دشواری هم بشود، جز انقلاب پرولتری و پیروزی آن پایان دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

بیانیه‌ی انترناسیونال دوم صادره در شهر بال، که در سال ۱۹۱۲ درست آن جنگی را که در سال ۱۹۱۴ فرا رسید ارزیابی کرده، نه آن که به طور کلی جنگ را (جنگ‌ها با یک دیگر متفاوتند، جنگ‌های انقلابی هم وجود دارد) - به عنوان یادگاری که پرده از روی تمام ورشکستگی ننگین و ارتداد قهرمانان انترناسیونال دوم بر میدارد - بر جای خواهد ماند.

بدین جهت من این بیانیه را ضمیمه‌ی چاپ حاضر می‌نمایم و توجه خوانندگان را باز و باز هم بدین نکته معطوف میدارم که قهرمانان انترناسیونال دوم از آن قسمت‌های بیانیه که به طور دقیق و واضح و صریح از ارتباط این

جنگ با انقلاب پرولتاریا صحبت میکند - با همان دقتی می‌گریزند که دزد از دزدی گاه خود می‌گریزد.

۴

در این رساله به انتقاد از "کائوتسکیسم" یعنی آن جریان مسلکی بین‌المللی که در تمام جهان در وجود "برجسته‌ترین تئوریسین‌ها" و پیشوایان انترناسیونال دوم (در اتریش - اتو بائوئر و شرکاء، در انگلستان - رمزی مکدونالد و غیره، در فرانسه - آلبر توما و غیره و غیره) و گروه انبوهی از سوسیالیست‌ها، رفرمیست‌ها، پاسیفیست‌ها، دموکرات‌های بورژوا و کشیشان نمایندگان دارد، توجه خاصی معطوف شده است.

این جریان مسلکی از یک سو محصول از هم پاشیدگی و گنبدیدگی انترناسیونال دوم و از سوی دیگر ثمره‌ی ناگزیر ایدئولوژی خرده بورژواهایی است که شرایط زندگی، آنها را در بند خرافات بورژوازی و دموکراتیک مقید ساخته است.

اظهار این قبیل نظریات از طرف کائوتسکی و امثال وی به منزله‌ی دست کشیدن کامل از آن اصول انقلابی مارکسیسم است که این نویسنده طی ده‌ها سال تمام و آن هم به خصوص در مبارزه علیه‌ی اپورتونیسیم سوسیالیستی (برنشتین، میلران، هایدمان، گومپرس و غیره) از آن دفاع میکرد. از این رو تصادفی نیست که اکنون در تمام جهان "کائوتسکیست‌ها" از لحاظ عملی و سیاسی با اپورتونیسیت‌های افراطی (از طریق انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد) و با حکومت‌های بورژوازی (از طریق حکومت‌های مؤتلفه‌ی بورژوازی که سوسیالیست‌ها در آن شرکت دارند) متحد شده‌اند.

جنبش انقلابی پرولتاری به طور کلی و جنبش کمونیستی که در سراسر جهان در حال رشد است به طور اخص، - نمی‌تواند از تجزیه و تحلیل و افشای اشتباهات تئوریک "کائوتسکیسم" خودداری ورزد. این موضوع به خصوص از این جهت ضروری است که پاسیفیسم و به طور کلی "دموکراتیسم" که به هیچ وجه دعوی مارکسیسم نداشته ولی کاملاً همانند کائوتسکی و شرکاء عمق تضادهای امپریالیسم و ناگزیری بحران انقلابی را که زائیده‌ی امپریالیسم است، پرده‌پوشی می‌نمایند، - جریان‌هایی هستند که هنوز با نیروی فوق‌العاده‌ای در سراسر جهان شایعند. مبارزه با این جریان‌ها از وظایف حتی حزب پرولتاریا است که باید صاحبکاران کوچکی را که به توسط بورژوازی تحمیق شده‌اند و

نیز میلیون‌ها رنجبری را که دارای شرایط زندگی کم و بیش خرده بورژوائی هستند از چنگ بورژوازی بیرون بکشند.

۵

لازم است چند کلمه‌ای هم درباره‌ی فصل هشتم این کتاب "طفیلی‌گری و گنبدیدگی سرمایه‌داری" صحبت شود. چنان‌چه در متن کتاب ذکر شده است، هیلفردینگ "مارکسیست" سابق که اکنون از هم‌زمان کائوتسکی و یکی از کارگردانان عمده‌ی سیاست بورژوا - رفرمیستی در "حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان" [۳] است، در مورد این مسئله نسبت به هوبسون انگلیسی یعنی پاسیفیست و رفرمیست آشکار گامی به پس نهاده است. انشعاب بین‌المللی در سراسر جنبش کارگری اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است (انترناسیونال دوم و سوم). واقعیت مبارزه‌ی مسلحانه و جنگ داخلی بین این دو جریان نیز آشکار گردیده است: پشتیبانی منشویک‌ها و "سوسیال رولوسیونرها" از کلچاک و دنیکین در روسیه علیه بلشویک‌ها و پشتیبانی شیدمانی‌ها و نوسکه و شرکاء از بورژوازی در آلمان علیه اسپارتاکیست‌ها [۴] و نظائر آن در فنلاند و لهستان و مجارستان و غیره. آیا این پدیده‌ی تاریخی - جهانی بر روی چه پایه‌ی اقتصادی متکی است؟

این پدیده همانا بر طفیلی‌گری و گنبدیدگی سرمایه‌داری متکی است که از خواص ذاتی بالا ترین مرحله‌ی تاریخی آن یعنی امپریالیسم است. همان‌گونه که در این رساله ثابت شده است سرمایه‌داری اکنون مشتی از کشورهای فوق‌العاده ثروتمند و نیرومند را (که جمعیت آنها کمتر از یک دهم و در صورت منتهای "سخاوت" و زیاده روی در حساب کمتر از یک پنجم سکنه‌ی روی زمین است) متمایز ساخته که تمام جهان را - با عمل ساده‌ی "کوپن چینی" - غارت می‌نمایند. صدور سرمایه، از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ، هر سال حدود ۸ تا ۱۰ میلیارد فرانک سود میدهد. و اکنون البته مقدار آن بسی بیشتر شده است.

بدیهی است با یک چنین مافوق سود هنگفتی (زیرا این سود مافوق آن سودی است که سرمایه‌داران از طریق بهره‌کشی از کارگران کشور "خود" به چنگ می‌آورند) میتوان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشر اشراف کارگری باشند - خرید این قشر را همان سرمایه‌داران کشورهای

"پیشرو" می‌خرند و این عمل را هم به هزاران وسائل مستقیم و غیر مستقیم، آشکارا و پنهانی انجام می‌دهند.

این قشر کارگران بورژوا شده یا "قشر اشراف کارگری" که از لحاظ شیوهی زندگی و میزان دستمزد و به طور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند - تکیه‌گاه عمده‌ی انترناسیونال دوم و در این ایام ما تکیه‌گاه عمده‌ی اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل می‌دهند. زیرا اینها عاملین واقعی بورژوازی در جنبش کارگری و مباشرین کارگری طبقه‌ی سرمایه‌داران (labor lieutenants of the capitalist class) و مجریان حقیقی رفرمیسم و شووینیسم هستند. در جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی بسیاری از اینان به طرفداری از بورژوازی، به طرفداری "ورسای‌ها" علیه "کمونارها" بر می‌خیزند.

بدون پی بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمی‌توان در زمینه‌ی حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده، حتی گامی به جلو برداشت.

امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریا است. این حقیقت از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی تأیید شده است.

ن. لنین
۶ ژوئیه سال ۱۹۲۰

توضیحات پیشگفتار ترجمه‌ی فرانسوی و آلمانی

[۲] - این پیشگفتار برای نخستین بار تحت عنوان "امپریالیسم و سرمایه‌داری" در "انترناسیونال کمونیستی"، شماره‌ی ۱۸، اکتبر ۱۹۲۱ منتشر گردید. (ص. ۶)

[۳] - "حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان" یا حزب مرکز یون در آوریل سال ۱۹۱۷ تأسیس شده بود. قسمت عمده‌ی این حزب از سازمان

کائوتسکیستی "اتفاق کار" تشکیل می شد. "اعضای حزب مستقل"، "وحدت" سوسیال شووینیست‌های آشکار را موعظه می نمودند و آنها را تبرئه کرده، مورد دفاع قرار می دادند و طلب می کردند از مبارزه‌ی طبقاتی امتناع گردد. در اکتبر سال ۱۹۲۰ در جریان کنگره‌ی حزب مستقل سوسیال دموکرات در شهر هال، در این حزب انشعاب روی داد. قسمت مهمی از این حزب در دسامبر سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست آلمان پیوست. عناصر دست راست، حزب جداگانه‌ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب مستقل سوسیال دموکرات را به روی خود نهادند. این حزب تا سال ۱۹۲۲ وجود داشت. (ص. ۱۰)

[۴] - اسپارتاکیست‌ها - اعضای سازمان "اسپارتاکوس"، که در دوران نخستین جنگ جهانی تشکیل شده بود. در آغاز جنگ از سوسیال دموکرات‌های چپ آلمان گروهی بنام "انترناسیونال" تحت رهبری کارل لیبکنخت، روزا لوکزامبورگ، ف. مرینگ، کلارا ستکین و دیگران تشکیل شد. نام این گروه همان سازمان "اسپارتاکوس" باقی ماند. اسپارتاکیست‌ها در بین توده‌ها بر ضد جنگ امپریالیستی به تبلیغات انقلابی می پرداختند و سیاست غارتگرانه‌ی امپریالیسم آلمان و خیانت رهبران سوسیال دموکرات را فاش می نمودند. ولی اسپارتاکیست‌ها یا عناصر دست چپ آلمان در مهم ترین مسائل تئوری و سیاسی از اشتباهات نیمه منشویکی مبرا نبودند؛ آنها تئوری نیمه منشویکی امپریالیسم را بسط و توسعه می دادند. اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به مفهوم مارکسیستی آن را (یعنی حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل) رد می کردند؛ امکان جنگ‌های ملی آزادیبخش را در عصر امپریالیسم نفی می نمودند؛ به نقش حزب انقلابی کم بها می دادند و در برابر جنبش خود بخودی سر فرود می آوردند. لنین در آثار خود موسوم به "درباره‌ی رساله‌ی یونیوس" و "درباره‌ی کاریکاتور مارکسیسم" و "اکنون میسم امپریالیستی" و غیره و استالین در نامه‌ی خود تحت عنوان "مسائلی چند از تاریخ بلشویسم" اشتباهات عناصر چپ آلمان را مورد انتقاد قرار داده‌اند. اسپارتاکیست‌ها در سال ۱۹۱۷ به حزب مستقل مرکزیون آلمان داخل شدند ولی استقلال تشکیلاتی خود را حفظ نمودند. پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان، اسپارتاکیست‌ها با "اعضای حزب مستقل" قطع رابطه کردند و در دسامبر همین سال حزب کمونیست آلمان را تأسیس نمودند. (ص. ۱۰)

امپریالیسم، به مثابه‌ی بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری

در جریان ۱۵ - ۲۰ سال اخیر و به خصوص پس از جنگ بین اسپانیا و آمریکا (۱۸۹۸) و جنگ بین انگلستان و بوئرها (۱۸۹۹-۱۹۰۲)، مطبوعات اقتصادی و هم چنین مطبوعات سیاسی اروپا و آمریکا برای توصیف عصری که ما در آن به سر می‌بریم بیش از پیش در روی مفهوم "امپریالیسم" مکتب می‌نمایند. در سال ۱۹۰۲ کتابی بنام "امپریالیسم" اثر ج. آ. هوبسون، اقتصاددان انگلیسی در لندن و نیویورک منتشر شد. نویسنده‌ی این کتاب که پیرو نظریه‌ی سوسیال رفرمیسم بورژوازی و پاسیفیسم، یعنی پیرو نظریه‌ی است که در ماهیت امر با خط مشی کنونی کارل کائوتسکی مارکسیست سابق همانند است، خصوصیات اساسی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم را به طرز بی‌سابقه‌ی نیکو و به تفصیل توصیف نموده است. در سال ۱۹۱۰ کتاب دیگری به قلم رودلف هیلفردینگ مارکسیست اتریشی تحت عنوان "سرمایه‌ی مالی" (ترجمه‌ی روسی این کتاب در سال ۱۹۱۲ در مسکو منتشر شد) در وین از چاپ خارج گردید. با وجود اشتباه این نویسنده در موضوع تئوری پول و با وجود تمایلی که وی تا حدودی در مورد آشتی دادن مارکسیسم با اپورتونیسیم نشان می‌دهد، باز این کتاب حاوی تجزیه و تحلیل تئوریک بی‌نهایت پُر ارزشی درباره‌ی "فاز نوین تکامل سرمایه‌داری" است - عبارت اخیر عنوان فرعی کتاب هیلفردینگ است. در حقیقت امر از آن چه در سال‌های اخیر درباره‌ی امپریالیسم گفته شده - به خصوص از آن چه که به صورت تعداد کثیری مقالات در مجلات و روزنامه‌ها درباره‌ی این موضوع منتشر گردیده و نیز مثلاً در قطعنامه‌های کنگره‌های همنیتس و بال منعقد در پائیز سال ۱۹۱۲ ذکر شده - مشکل بتوان مطلبی یافت که از حدود آن ایده‌هایی که در آثار دو نویسنده‌ی نامبرده تشریح یا به عبارت صحیح‌تر، نتیجه‌گیری شده - خارج باشد...

در سطور آینده خواهیم کوشید به اختصار و حتی‌المقدور با زبانی عامه فهم‌تر بستگی و ارتباط متقابل خصوصیات اقتصادی اساسی امپریالیسم را تشریح نمائیم. ما نمی‌توانیم روی جنبه‌ی غیر اقتصادی مسئله هر اندازه هم که شایان ذکر باشد، مکتب کنیم. استناد به مطبوعات و نیز تبصره‌های دیگری را که ممکن است مورد توجه همه‌ی خوانندگان نباشد به آخر این رساله منتقل می‌نمائیم.

توجه: [در این کتاب تمام این تبصره‌ها در ذیل صفحات چاپ شده است. ه. ت.]

۱ - تمرکز تولید و انحصارها

رشد عظیم صنایع و پروسه فوق‌العاده سریع تمرکز تولید در بنگاه‌های بزرگی که دائماً در حال توسعه است یکی از شاخص‌ترین خصوصیات سرمایه‌داری است. کامل‌ترین و دقیق‌ترین اطلاعات را درباره این پروسه، آمار کنونی صنایع به دست می‌دهد.

مثلاً در آلمان از هر هزار بنگاه صنعتی در سال ۱۸۸۲، سه بنگاه و در سال ۱۸۹۵، شش بنگاه و در سال ۱۹۰۷، نه بنگاه صنعتی بزرگ یعنی بنگاه‌هایی که دارای بیش از ۵۰ کارگر مزدور بودند، وجود داشت. از هر ۱۰۰ کارگر به ترتیب ۲۲ و ۳۰ و ۳۷ کارگر سهم این بنگاه‌ها بود. ولی تمرکز تولید بسی شدیدتر از تمرکز کارگران است، زیرا بازدهی کار در بنگاه‌های بزرگ بسی بیشتر است. آمارها و اطلاعات مربوط به ماشین بخار و موتورهای الکتریکی بر این واقعیت گواهی می‌دهد. اگر آن چه را که در آلمان، صنایع به معنای وسیع آن می‌نامند، در نظر گیریم، که بازرگانی و طرق مواصلاتی و غیره نیز شامل آن می‌شود، آن گاه پیکره‌های زیرین به دست می‌آید. از مجموع ۳۲۶۵۶۲۳ بنگاه، ۳۰۵۸۸ بنگاه یعنی جمعاً ۰/۹ درصد، بنگاه‌های بزرگ است. از مجموع ۱۴/۴ میلیون کارگر ۵/۷ میلیون یعنی ۳۹/۴ درصد در این بنگاه‌ها کار می‌کنند. از ۸/۸ میلیون قوهی اسب بخار ۶/۶ میلیون قوهی اسب بخار یعنی ۷۵/۳ درصد و از ۱/۵ میلیون کیلووات نیروی برق ۱/۲ میلیون کیلووات یعنی ۷۷/۲ درصد متعلق به این بنگاه‌ها است.

کمتر از یک صدم مجموع بنگاه‌ها بیش از سه چهارم کل نیروی بخار و برق را در اختیار دارند! ۲/۹۷ میلیون بنگاه کوچک (دارای تا ۵ کارگر مزدور) که ۹۱ درصد تعداد کل بنگاه‌ها را تشکیل می‌دهند، فقط ۷ درصد نیروی بخار و الکتریک را در اختیار دارند. یک چند ده هزار بنگاه کلان همه چیز و میلیون‌ها بنگاه کوچک، هیچ چیز.

در آلمان در سال ۱۹۰۷ تعداد بنگاه‌هایی که ۱۰۰۰ نفر و بیشتر کارگر داشتند به ۵۸۶ بالغ بود. تقریباً یک دهم (۱/۳۸ میلیون) تمام کارگران و قریب یک سوم (۳۲ درصد) تمام نیروی بخار و برق، متعلق به این بنگاه‌ها بود.^۳

۳ - (مجموعه ارقام مندرجه در "سالنامه‌های دولت آلمان، سال ۱۹۱۱ - زان" - مترجم)
(Annalen des deutschen Reiches Zahn)

سرمایه‌ی مالی و بانک‌ها، چنان چه خواهیم دید، بیش از پیش به این تفوق مشتمل کوچکی از بنگاه‌های کلان جنبه‌ی مطلق می‌دهند و آن هم به تمام معنای این کلمه یعنی میلیون‌ها "صاحبکار" کوچک و متوسط و حتی قسمتی از کارفرمایان بزرگ عملاً تحت اسارت کامل چند صد فینانسیست میلیونر قرار می‌گیرند.

در کشور پیشرو دیگر سرمایه‌داری معاصر یعنی در ایالات متحده آمریکا، رشد تمرکز تولید از این هم شدیدتر است. در آمار این کشور صنایع به معنای محدود کلمه متمایز گردیده و بنگاه‌ها از روی ارزش محصول سالیانه گروه بندی شده است. در سال ۱۹۰۴، تعداد بنگاه‌های کلان که تولید هر یک برابر با یک میلیون دلار و بیشتر میشد ۱۹۰۰، (از مجموع ۲۱۶۱۸۰، یعنی ۰/۹ درصد) بود. - تعداد کارگران آنها ۱/۴ میلیون (از مجموع ۵/۵ میلیون؛ یعنی ۲۵/۶ درصد) و تولید آنها برابر ۵/۶ میلیارد (از مجموع ۱۴/۸ میلیارد، یعنی ۳۸ درصد) بود. پس از ۵ سال یعنی در سال ۱۹۰۹، به ترتیب پیکره‌های مربوطه زیرین را مشاهده می‌نمائیم: ۳۰۶۰ بنگاه (از مجموع ۲۶۸۴۹۱؛ - یعنی ۱/۱ درصد) دارای ۲ میلیون کارگر (از ۶/۶ میلیون، - یعنی ۳۰/۵ درصد) و تولیدی برابر با ۹ میلیارد (از ۲۰/۷ میلیارد، - یعنی ۴۳/۸ درصد) هستند.^۴

تقریباً نیمی از کل تولید تمام بنگاه‌های کشور در دست یک صدم عده کل بنگاه‌هاست! و این سه هزار بنگاه عظیم ۲۵۸ رشته صنعت را در بر می‌گیرند. از اینجا روشن میشود که تمرکز در مرحله معینی از تکامل، به خودی خود کار را به اصطلاح به انحصار می‌کشاند. زیرا حصول سازش بین یک چند ده بنگاه عظیم آسان است، و از طرف دیگر همانا در نتیجه بزرگی بنگاه‌ها است که رقابت دشوار می‌گردد و تمایل انحصار پیدا می‌شود. این تبدیل رقابت به انحصار، یکی از مهم‌ترین و - یا خود مهم‌ترین - پدیده‌ای است که در اقتصادیات سرمایه‌داری نوین مشاهده میشود و به این جهت ما باید مفصلاً روی آن مکتب نمائیم. ولی ابتدا باید یک سوء تفاهم محتمل را برطرف کنیم.

آمار آمریکائی حاکی است که ۳۰۰۰ بنگاه عظیم، ۲۵۰ رشته‌ی صنعت را در بر می‌گیرند. از ظاهر امر چنین بر می‌آید که گوئی به هر رشته صنعت جمعاً ۱۲ بنگاه کلان می‌رسد.

ولی مطلب چنین نیست. در هر رشته‌ای از صنایع، بنگاه‌های بزرگ وجود ندارد؛ و از طرف دیگر یکی از خصوصیات بی‌نهایت مهم سرمایه‌داری که به عالی‌ترین مرحله تکامل خود رسیده، عبارت است از به اصطلاح ترکیب یعنی

۴ - مجموعه آمار ایالات متحده در سال ۱۹۱۲، صفحه ۲۰۲ - مترجم)
(Statistical abstract of the United States,)

در یک بنگاه جمع شدن رشته‌های مختلفی از صنایع که یا شامل مراحل پیاپی عمل آوردن مواد خام هستند (مانند ذوب سنگ آهن برای به دست آوردن چدن و تبدیل چدن به فولاد و سپس شاید هم تهیه فلان یا بهمان محصول حاضر از این فولاد) و یا این که یک رشته نسبت به رشته دیگر نقش کمکی را بازی می‌کند (مثلاً استفاده از فضولات و مواد فرعی؛ تولید اشیاء مخصوص بسته‌بندی کالا و غیره).

هیلفردینگ می‌نویسد:

« عمل ترکیب، موجب تعادل وضع بازار میشود و برای بنگاه مرکب ثبات بیشتری را در نرخ سود تأمین می‌نماید. ثانیاً ترکیب، به از بین رفتن بازرگانی منجر میشود. ثالثاً تکامل فنی و بالنتیجه تحصیل سود بیشتری را نسبت به بنگاه‌های "بسیط" (یعنی غیر مرکب) امکان پذیر می‌سازد. رابعاً موقعیت بنگاه مرکب را نسبت به بنگاه بسیط تحکیم می‌نماید، و آن را در مبارزه‌ی رقابت‌آمیز، هنگام انحطاط شدید بازار (وقفه در کارها، بحران) که در آن سرعت تنزل بهای مواد خام از سرعت تنزل بهای مصنوعات عقب می‌ماند، تقویت میکند. »^۵

هایمان اقتصاددان بورژوای آلمانی که تألیف خاصی به توصیف بنگاه‌های "مختلط"، یعنی مرکب، در رشته صنایع فلزسازی آلمان اختصاص داده است می‌گوید:

« بنگاه‌های بسیط تحت فشار بهای گزاف مواد و مصالح مورد لزوم و در عین حال بهای نازل محصولات آماده خورد می‌شوند. »

نتیجه چنین میشود:

« از یک طرف شرکت‌های بزرگ زغال سنگ باقی مانده‌اند که استخراج زغال آنها به چندین میلیون تن می‌رسد و به طور استواری در سندیکای زغال سنگ خود متشکل شده‌اند و از طرف دیگر کارخانه‌های فولاد ریزی بزرگی با سندیکای فولاد خود وجود دارند که با آن شرکت‌ها، دارای ارتباط نزدیکی هستند. این بنگاه‌های عظیم

۵ - "سرمایه‌ی مالی"، ترجمه‌ی روسی، ص. ۲۸۶-۲۸۷.

که سالیانه ۴۰۰ هزار تن (تن = ۶۰ پوٹ) فولاد تولید می کنند، مقدار عظیمی سنگ آهن و زغال سنگ استخراج می نمایند، مصنوعات حاضری از فولاد تهیه می کنند، دارای ۱۰ هزار کارگر هستند که در منزل گاه‌های کوی‌های کارگری زندگی می نمایند، گاهی از خود، راه‌های آهن و بندرگاه دارند - این بنگاه‌ها نمایندگان نمونه وار فلزسازی آلمان هستند. ولی تمرکز، باز و باز به پیشروی خود ادامه می دهد. بنگاه‌های جداگانه دم به دم بزرگ تر می شوند؛ تعداد روزافزونی از بنگاه‌های یک رشته واحد یا رشته‌های گوناگون صنایع به صورت بنگاه‌های عظیمی که یک چند بانک عمده برلن تکیه‌گاه و رهبر آنانند، به هم می پیوندند. صحت آموزش کارل مارکس درباره‌ی تمرکز، دقیقاً در مورد صنایع معدنی آلمان به ثبوت رسیده است؛ البته باید گفت این موضوع مربوط به کشوری است که در آن به وسیله حمایت گمرکی و برقراری نرخ‌های ثابت حمل و نقل از صنایع پشتیبانی میشود. "در صنایع معدنی آلمان موجبات برای سلب مالکیت فراهم گردیده است." ^۶

این نتیجه‌ای است که یک نفر اقتصاددان بورژوای استثنائاً با وجدان مجبور بوده است به آن برسد. باید متذکر شد که نامبرده آلمان را از این لحاظ که صنایعش به وسیله نرخ‌های گمرکی گزافی مورد حمایت قرار گرفته است به طرز خاصی متمایز می نماید. ولی این کیفیت فقط موجب تسریع سیر تمرکز و تشکیل اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان، کارتل‌ها و سندیکاها و غیره گردیده است. نکته فوق‌العاده مهم این است که در انگلستان یعنی کشور بازرگانی آزاد نیز، گرچه کمی دیرتر و شاید هم به شکل دیگری، ولی به هر حال، سیر تمرکز به انحصار منجر شده است. این است آن چه پروفیسور هرمان لهوی ضمن تحقیقات مخصوص خود درباره "انحصارها، کارتل‌ها، و تراست‌ها" از روی مدارک مربوط به تکامل اقتصادی بریتانیای کبیر می نویسد:

« در بریتانیای کبیر همانا بزرگی بنگاه‌ها و بالا بودن سطح تکنیک، گرایش به انحصار را در خود نهفته دارند. از یک سو

۶ - (هانس گیده‌ئون هایمان؛ "بنگاه‌های مختلط در صنایع بزرگ فلزسازی آلمان". اشتوتگارت، ۱۹۰۴، ص. ۲۵۶-۲۷۸. - مترجم)

Hans Gideon Heymann; "Die gemischten Werke im deutschen Grosseisengewerbe". Stuttgart.,

تمرکز، منجر به آن گردیده که در بنگاه‌ها مبلغ هنگفتی سرمایه به کار انداخته شود و به همین جهت بنگاه‌های نوین از لحاظ میزان سرمایه لازم روز به روز احتیاج بیشتری پیدا می‌کنند و این خود موجب دشواری پیدایش این قبیل بنگاه‌ها می‌گردد و از سوی دیگر (و این نکته را ما مهم‌تر می‌دانیم) هر بنگاه نوینی بخواهد با بنگاه‌های عظیمی که در نتیجه تمرکز به وجود آمده‌اند، هم‌تراز شود، باید به مقداری بس عظیم و به طور اضافی، محصول تولید کند، ولی فروش پُر سود این مقدار محصول تنها در صورتی ممکن است که تقاضا، بیش از حد معمول افزایش پذیرد زیرا در غیر این صورت این مقدار اضافی محصول، قیمت‌ها را به سطحی تنزل خواهد داد که نه برای کارخانه نوین صرفه دارد و نه برای اتحادیه‌های انحصاری.»

در انگلستان بر خلاف کشورهای دیگری که در آنها حمایت گمرکی پیدایش کارتل‌ها را آسان می‌نماید - اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان و کارتل‌ها و تراست‌ها اکثراً فقط هنگامی به وجود می‌آیند که تعداد بنگاه‌های عمده رقابت‌کننده به "یکی، دو دوجین" رسیده باشد.

« در اینجا تأثیر تمرکز در پیدایش انحصار در صنایع بزرگ، با منتهای وضوح ظاهر می‌گردد.»^۷

نیم قرن پیش هنگامی که مارکس "کاپیتال" خود را می‌نوشت رقابت آزاد در نظر اکثریت اقتصاددانان "قانون طبیعت" به شمار می‌رفت. علم فرمایشی می‌کوشید این اثر مارکس را که در آن به وسیله تجزیه و تحلیل تئوریک و تاریخی سرمایه‌داری ثابت شده بود، که رقابت آزاد موجب تمرکز تولید می‌شود و این تمرکز در مرحله‌ی معینی از تکامل خود به انحصار منجر می‌شود - با توطئه‌ی سکوت محو و نابود سازد. اکنون دیگر وجود انحصار واقعیتی شده است. اقتصاددانان پشته‌ها کتاب می‌نویسند و در آنها به توصیف مظاهر گوناگون انحصار می‌پردازند و کماکان با آواز گروهی اعلام می‌دارند "مارکسیسم رد شده است". ولی بنا بر یک ضرب‌المثل انگلیسی، واقعیات سرسخت‌اند و خواه ناخواه باید آنها را به حساب آورد. واقعیات نشان می‌دهند که اختلاف بین برخی

۷ - (هرمان له‌وی؛ "انحصارها، کارتل‌ها و تراست‌ها". پنا، ۱۹۰۹، ص ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۸. - مترجم)

Hermann Levy; "Monopole, Kartelle und Trusts", Jena

از کشورهای سرمایه‌داری مثلاً در مورد حمایت گمرکی یا در مورد بازرگانی آزاد فقط شامل اختلافات ناچیزی در شکل انحصارها یا زمان پیدایش آنهاست و حال آن که پیدایش انحصار که معلول تمرکز تولید است به طور کلی قانون عمومی و اساسی مرحله کنونی تکامل سرمایه‌داری است.

زمان تبدیل قطعی سرمایه‌داری سابق به سرمایه‌داری نوین را برای اروپا می‌توان به طرز نسبتاً دقیقی معین نمود: این زمان مقارن است با آغاز قرن بیستم. در این باره در یکی از جدیدترین مجموعه‌های مربوط به تاریخ "پیدایش انحصار"، ما چنین می‌خوانیم:

« از دوران مربوط به ماقبل سال ۱۸۶۰ می‌توان نمونه‌های جداگانه‌ای از انحصارهای سرمایه‌داری ذکر نمود؛ در آنها می‌توان حالت جنینی آن شکل‌هایی را که اکنون این قدر عادی شده است کشف نمود؛ ولی تمام اینها بدون شک دوران ماقبل تاریخ کارتل‌ها محسوب می‌شود. سرآغاز واقعی انحصارهای کنونی حداکثر از سال‌های شصتم قرن گذشته است. نخستین دوره‌ی بزرگ تکامل انحصارها از هنگام فشار بین‌المللی بر صنایع در سال‌های هفتاد شروع شده و تا آغاز سال‌های ۹۰ ادامه می‌یابد.»

« اگر این مسئله را در مقیاس اروپا در نظر گیریم، آن گاه نقطه‌ی نهایی تکامل رقابت آزاد با سال‌های شصت و هفتاد مقارن خواهد شد. در این هنگام انگلستان دیگر ساختمان سرمایه‌داری سبک قدیم خود را به پایان رسانده بود. در آلمان این سازمان با پیشه‌وری و صنعت خانگی به پیکاری قطعی برخاست و به ایجاد شکل‌هایی مخصوص خود پرداخت.»

« از هنگام ورشکستگی سال ۱۸۷۳ یا به طور صحیح‌تر از هنگام انحطاطی که به دنبال این ورشکستگی فرا می‌رسد تحول بزرگی آغاز می‌گردد. این انحطاط ۲۲ سال از تاریخ اقتصادی اروپا را در بر می‌گیرد و تنها در آغاز سال‌های هشتاد و قفۀ تقریباً نامشهودی در آن حاصل می‌شود و در حدود سال ۱۸۸۹ اعتلاء فوق‌العاده پُر توان ولی کوتاه مدتی پدید می‌آید.»

« در دوره‌ی اعتلاء کوتاه مدت سال‌های ۱۸۸۹-۱۸۹۰ از کارتل‌ها برای تسلط بر بازار استفاده‌ی فوق‌العاده‌ای شد. سیاست ناسنجیده‌ای، قیمت‌ها را با سرعت و شدتی بیش از دوران فقدان کارتل‌ها، ترقی می‌داد و تقریباً تمام این کارتل‌ها به طور مفتضحی "در گورستان ورشکستگی" مدفون گردیدند. پنج سال دیگر هم با

انحطاط و قیمت‌های نازل گذشت ولی در صنایع دیگر آن روحیه سابق حکمفرما نبود. دیگر انحطاط را یک پدیده‌ی بدیهی نشمرده بلکه به منزله‌ی درنگی می‌دانستند که از پی آن می‌بایست بهبود نوینی در وضع بازار پدید آید. »

« بدین طریق جنبش کارتلی به دومین دوران خود گام نهاد. کارتل‌ها به جای یک پدیده‌ی گذرنده، به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل می‌شوند، و یکی پس از دیگری رشته‌های صنایع و در مرحله‌ی اول رشته‌ی صنایع تبدیل مواد خام را مُسَخَّر خود می‌سازند. در آغاز سال‌های ۹۰، کارتل‌ها در سازمان سندیکای زغال کوک، که سندیکای زغال سنگ طبق نمونه‌ی آن ایجاد شده بود، آن چنان تکنیک کارتلی به وجود می‌آورند که دیگر جنبش نامبرده ماهیتاً از حدود آن پا فراتر ننهاد. در دوران اعتلای نیرومندی که در پایان قرن نوزدهم پدید آمد و نیز در بحران سال‌های ۱۹۰۰ - ۱۹۰۳ - حداقل در صنایع معدنی و فلزسازی - کارتل‌ها برای نخستین بار از هر جهت حکمفرما هستند. و اگر در آن زمان این کیفیت هنوز پدیده‌ی نوینی به نظر می‌رسید، در عوض اکنون این موضوع برای افکار وسیع اجتماعی یک حقیقت بدیهی است که بخش‌های بزرگی از حیات اقتصادی به مثابه‌ی یک قاعده‌ی کلی از دایره‌ی رقابت آزاد خارج شده است. »^۸

بنابراین نتایج اساسی تاریخ انحصارها بدین قرار است:

۱) سال‌های ۶۰ و ۷۰ - بالاترین و آخرین مرحله‌ی تکامل رقابت آزاد است. انحصارها فقط در حالت جنینی تقریباً نامشهودی هستند.

۸ - (ت. فوگل شتاین؛ "سازمان مالی صنایع سرمایه‌داری و پیدایش انحصارها"، مندرجه در نشریه‌ی موسوم به "ارکان اقتصاد اجتماعی"، فصل ششم، توپینگن، سال ۱۹۱۴. - مترجم)، مراجعه شود به کتاب همین نویسنده. ("شکل‌های سازمانی صنایع فلزسازی و بافندگی در انگلستان و آمریکا"، جلد اول، لایپزیک ۱۹۱۰. - مترجم)

Th. Vogelstein; "Die finanzielle Organisation der kapitalistischen Industrie und die Monopolbildungen", "Grundriss der Sozialökonomik", VI Abt. Tüb. ۱۹۱۴,
"Organisationsformen der Eisenindustrie und Textilindustrie in England und Amerika", Bd. ۱, Lpz. ۱۹۱۰

۲) پس از بحران سال ۱۸۷۳ دامنه‌ی تکامل کارتل‌ها وسعت می‌گیرد ولی هنوز در حکم استثناء هستند و هنوز استوار نشده و پدیده‌ی گذرائی را تشکیل می‌دهند.

۳) اعتلای پایان قرن ۱۹ و بحران سال‌های ۱۹۰۰ - ۱۹۰۳: کارتل‌ها به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل میشوند. سرمایه‌داری به امپریالیسم تبدیل می‌گردد.

کارتل‌ها درباره‌ی شرایط فروش و موعد پرداخت و غیره با یک دیگر سازش کرده و مناطق فروش را بین خود تقسیم می‌نمایند، مقدار محصولی را که باید تولید شود و نیز قیمت‌ها را معین می‌کنند، سود حاصله را بین بنگاه‌های جداگانه تقسیم می‌نمایند و غیره و غیره.

شماره‌ی کارتل‌ها را در آلمان در سال ۱۸۹۶ تقریباً ۲۵۰ و در سال ۱۹۰۵ تا ۳۸۵ تخمین زده بودند که قریب ۱۲ هزار بنگاه در آنها شرکت داشتند.^۹ ولی همه بر آنند که این ارقام کمتر از واقع است. از پیکره‌های آمار ۱۹۰۷ صنایع آلمان که فوقاً ذکر شد، دیده می‌شود که در ۱۲۰۰۰ بنگاه کلان به احتمال قریب به یقین بیش از نیمی از کل نیروی بخار و برق تمرکز یافته است. در ایالات متحده آمریکا تعداد تراست‌ها در سال ۱۹۰۰، ۱۸۵ و در سال ۱۹۰۷، ۲۵۰ تخمین زده شده است. آمار آمریکا تمام بنگاه‌های صنعتی را به بنگاه‌های متعلق به افراد جداگانه و تجارتخانه‌ها و کورپوراسیون‌ها تقسیم می‌کند. آن چه که به کورپوراسیون‌ها تعلق داشت در سال ۱۹۰۴، ۲۳/۶ درصد و در سال ۱۹۰۹، ۲۵/۹ درصد بود که بیش از یک چهارم مجموع بنگاه‌ها را تشکیل می‌داد. تعداد کارگران در این بنگاه‌ها در سال ۱۹۰۴، ۷۰/۶ و در سال ۱۹۰۹، ۷۵/۶ درصد یعنی سه چهارم کل کارگران بود. میزان تولید به ترتیب عبارت بود از ۱۰/۹ و ۱۶/۳ میلیارد دلار یعنی ۷۳/۷ و ۷۹ درصد مبلغ کل.

۹ - (دکتر ریسر؛ "بانک‌های بزرگ آلمان و تمرکز آنها به مناسبت توسعه و ترقی عمومی اقتصادیات در آلمان"، چاپ چهارم ۱۹۱۲، ص ۱۴۹. - ر، لیفمان؛ "کارتل‌ها و تراست‌ها و تکامل روزافزون سازمان اقتصاد توده‌ای"، چاپ دوم ۱۹۱۰ سال، ص ۲۵ - مترجم)

Dr. Riesser: "Die deutschen Grossbanken und ihre Konzentration im Zusammenhange mit der Entwicklung der Gesamtwirtschaft in Deutschland", ۴Aufl. ۱۹۱۲, - R. Liefmann; "Kartelle und Trusts und die Weiterbildung der volkswirtschaftlichen Organisation", ۲Aufl. ۱۹۱۰,

۷ تا ۸ دهم تولید کل رشته‌ی معینی از صنعت اغلب در دست کارتل‌ها و تراست‌ها متمرکز می‌گردد. سندیکای زغال سنگ راین - وستفالی هنگام تأسیس خود در سال ۱۸۹۳، ۸۶/۷ درصد مجموع زغال را در ناحیه‌ی راین- وستفالی در دست خود متمرکز کرده بود و در سال ۱۹۱۰ این تمرکز به ۹۵/۴ درصد رسید.^{۱۰} انحصاری که بدین طریق به وجود می‌آید موجبات تحصیل درآمدهای هنگفتی را فراهم می‌سازد و به تشکیل واحدهای تکنیکی و تولیدی بی‌نهایت عظیمی منجر می‌گردد. تراست مشهور نفت در ایالات متحده آمریکا "استاندارد اویل"، (Standard Oil Company) در سال ۱۹۰۰ تشکیل گردید. "سرمایه آن بالغ بر ۱۵۰ میلیون دلار بود. ۱۰۰ میلیون دلار سهام عادی و ۱۰۶ میلیون دلار سهام ممتاز نیز منتشر گردید. در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۷ در مقابل سهام ممتاز بهره‌ای به ترتیب زیرین پرداخت می‌شد: ۴۸، ۴۸، ۴۵، ۴۴، ۲۲، ۴۰، ۴۰، ۴۰ درصد که جمعاً ۳۶۷ میلیون دلار می‌شد. از سال ۱۸۸۲ تا سال ۱۹۰۷ سود خالصی به مبلغ ۸۸۹ میلیون دلار به دست آمد که ۶۰۶ میلیون دلار آن به عنوان بهره، پرداخت شد و بقیه به حساب سرمایه‌ی ذخیره گذاشته شد.^{۱۱}

« در تمام بنگاه‌های تراست فولاد

(United States Steel Corporation)

در سال ۱۹۰۷ دست کم ۲۱۰۱۸۰، کارگر و کارمند وجود داشت. بزرگ‌ترین بنگاه صنایع معدنی آلمان بنام شرکت معادن گلزن کیرشین (Gelsenkirchener Bergwerksgesellschaft) در سال ۱۹۰۸ دارای ۴۶۰۴۸ کارگر و کارمند بود. « (همانجا ص. ۲۱۸).

۱۰ - (دکتر فریتس کستنر؛ "اجبار به متشکل شدن. تحقیقات درباره مبارزه بین کارتل‌ها و بانک‌های "بیگانه"، برلن، ۱۹۱۲، ص. ۱۱ - مترجم)

Dr. Fritz Kestner; "Der Organisationszwang. Eine Untersuchung über die Kämpfe zwischen Kartellen und Aussenseitern", Brl .

۱۱ - (ر. لیفمان؛ "انجمن‌های اشتراک کننده و اعتبار دهنده. تحقیق درباره سرمایه‌داری معاصر و نقش اوراق بهادار"، چاپ اول، ینا سال ۱۹۰۹، ص. ۲۱۲ - مترجم)
R. Liefmann; "Beteiligungs- und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen", ۱ Aufl, Jena .

تراست فولاد در همان سال ۱۹۰۲، ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴، ۶۶/۳ درصد و در سال ۱۹۰۸، ۵۶/۱ درصد مجموع تولید فولاد ایالات متحده را تشکیل می‌داد؛^{۱۲} استخراج سنگ آهن در جریان همان سال‌ها ۴۳/۹ درصد و ۴۶/۳ درصد را تشکیل می‌داد. گزارش کمیسیون دولتی آمریکا درباره‌ی تراست‌ها مشعر بر آن است که:

« برتری آنها بر رقبای خود مبتنی بر عظمت بنگاه‌ها و تکنیک عالی آنهاست. تراست دخانیات از همان اوان تأسیس، کلیه‌ی مساعی خود را صرف آن نمود که در همه جا کار ماشینی را به مقیاس وسیع جانشین کار دستی کند. تراست مزبور برای این منظور تمام امتیازات اختراعاتی را که به نحوی از انحاء با جریان تولید محصولات دخانیات ارتباط داشت خریداری می‌نمود و مبالغ هنگفتی در این راه صرف می‌کرد. عده‌ی زیادی از اختراعات در آغاز کار بی‌مصرف به نظر می‌رسید، مهندسی‌نی که در خدمت تراست‌ها بودند مجبور می‌شدند آنها را تغییر دهند. در پایان سال ۱۹۰۶ دو شرکت فرعی تأسیس گردید که کار آنها منحصر به خرید اختراعات بود. تراست به همان منظور از خود کارخانه‌های نوب فلز و ماشین‌سازی و تعمیرگاه‌هایی احداث نمود. در یکی از این بنگاه‌ها که در بروکلین واقع است، به طور متوسط ۳۰۰ کارگر مشغول کارند. اینجا اختراعات مربوط به تولید سیگار، سیگار برگی کوچک، توتون انفی، لفافه‌های قلعی برای جعبه‌بندی و قوطی و غیره مورد آزمایش قرار می‌گیرد و همین جا نیز اختراعات تکمیل می‌شود. »^{۱۴}

۱۲ - (دکتر ز. چیرشکی؛ "کارتل و تراست"، گوتینگن، سال ۱۹۰۳، ص. ۱۳ - مترجم) Dr. S. Tschierschky; "Kartell und Trust", Gött.

۱۳ - (ت. فوگل شتاین؛ "شکل‌های سازمانی"، ص. ۲۷۵ - مترجم) Th. Vogelstein; "Organisationsformen",.

^{۱۴} - ۱۴ - ("گزارش یکی از اعضای کمیسیون کورپوراسیون‌ها و صنایع دخانیات"، واشینگتن ۱۹۰۹، ص. ۲۲۶ - مترجم)، به نقل از کتاب (دکتر تافل، "تراست‌های آمریکای شمالی و تأثیر آنها در تکامل تکنیکی"، اشتوتگارت. - مترجم)

Report of the Commissioner of Corporation on the Tobacco Industry, Washington

Dr. Paul Tafel: "Die nordamerikanischen Trusts und ihre Wirkungen auf den Fortschritt der Technik", Stuttgart,

« تراست‌های دیگر نیز اشخاصی به نام مهندسين مأمور تکامل تکنیک (developping engineers) در خدمت خود دارند که وظیفه‌ی آنها عبارت است از اختراع شیوه‌های جدید تولید و آزمایش اصلاحات فنی. تراست فولاد به مهندسين و کارگران خود به ازاء اختراعاتی که بتواند سطح تکنیک را ارتقاء دهد یا از هزینه بکاهد جوایز هنگفتی می‌دهد. » (همانجا ص. ۴۹)

در صنایع بزرگ آلمان مثلاً در صنایع شیمیائی آن که طی ده سال اخیر به طرز عجیبی ترقی کرده است، نیز کارهای مربوط به اصلاحات فنی، به همین طریق منظم شده است. پروسه تمرکز تولید تا سال ۱۹۰۸ در این رشته صنعت دو "گروه" عمده به وجود آورده بود که آنها نیز به شیوه‌ای مخصوص به خود به انحصار نزدیک می‌شدند. این دو گروه ابتدا "اتحادهای دوگانه‌ای" از دو جفت فابریک کلان بودند که سرمایه هر یک به ۲۰-۲۱ میلیون مارک می‌رسید: از یک طرف فابریک سابق مایستر واقع در هوخست و نیز فابریک کاسل واقع در فرانکفورت کنار ماین و از طرف دیگر فابریک آنیلین و سود در لودویگس‌هافن و فابریک سابق بایر در البرفلد. سپس در سال ۱۹۰۵ یک گروه و در سال ۱۹۰۸ گروه دیگر، هر یک باز هم با یک فابریک بزرگ وارد سازش شدند. در نتیجه دو "اتحاد سه‌گانه" به وجود آمد که سرمایه هر یک به ۴۰-۵۰ میلیون مارک بالغ می‌شد، سپس بین این دو "اتحاد" هم "نزدیکی" و "عقد قرارداد" درباره قیمت‌ها و غیره آغاز گردید.^{۱۵}

رقابت به انحصار مبدل می‌شود. پیشرفت عظیمی در رشته اجتماعی شدن تولید حاصل می‌گردد. منجمله پروسه اختراعات فنی و تکامل فنی نیز جنبه اجتماعی به خود می‌گیرد.

این دیگر به هیچ وجه آن رقابت آزاد سابق کارفرمایان پراکنده و از یک‌دیگر بی‌خبری نیست که برای فروش در بازار نامعلومی کالا تولید می‌کردند. جریان تمرکز به جایی رسیده که می‌توان تمام منابع مواد خام (مثلاً اراضی دارای معادن آهن) را در یک کشور معین و حتی، چنان چه بعداً خواهیم دید، در یک سلسله از کشورها و در تمام جهان به طور تقریبی برآورد نمود. چنین برآوردی نه تنها انجام می‌گیرد، بلکه این منابع به توسط عده‌ای از

۱۵ - Riesser - کتاب فوق‌الذکر ص. ۵۴۷ و صفحات بعدی، چاپ سوم. روزنامه‌ها از یک تراست عظیم جدیدی خبر میدهند (ژوئن ۱۹۱۶) که صنایع شیمیائی آلمان را متحد میکند.

اتحادیه‌های عظیم انحصاری در یک دست مجتمع شده است. خورند بازارها که این اتحادیه‌ها طبق قرارداد، آنها را بین خود "تقسیم می‌کنند" به طور تقریب تخمین زده می‌شود. نیروی تعلیم یافته‌ی کارگری، انحصار می‌شود، بهترین مهندسين اجیر می‌شوند، راه‌ها و وسائل ارتباط - راه‌های آهن در آمریکا و شرکت‌های کشتی‌رانی در اروپا و آمریکا - قبضه می‌شود. سرمایه‌داری در مرحله‌ی امپریالیستی خود به جامع‌ترین وضعی به تولید، کاملاً جنبه‌ی اجتماعی می‌دهد و سرمایه‌داران را علیرغم اراده و شعور آنان به یک نوع نظام اجتماعی نوینی می‌کشاند که عبارت است از مرحله‌ی انتقال از آزادی کامل رقابت به اجتماعی شدن کامل.

تولید جنبه‌ی اجتماعی به خود می‌گیرد ولی تملک، کماکان جنبه‌ی خصوصی خود را حفظ می‌کند. وسائل اجتماعی تولید کماکان در مالکیت خصوصی عده‌ی قلیلی از افراد باقی می‌ماند. رقابت آزاد که به طور ظاهری مورد قبول است، در همان حدود عمومی خود باقی می‌ماند و ستمگری معدودی صاحبان انحصارات بر باقی اهالی صد بار شاق‌تر و محسوس‌تر و توان‌فراستر می‌گردد.

کستتر اقتصاددان آلمانی اثر مخصوصی را به "مبارزه بین کارتل‌ها و بیگانگان" یعنی کارفرمایانی که در کارتل داخل نیستند تخصیص داده است. او این اثر را "اجبار به متشکل شدن" نامیده است و حال آن که اگر منظور آراستن سرمایه‌داری نبود البته می‌بایست از اجبار به تبعیت از اتحادیه‌های صاحبان انحصارات صحبت می‌شد. بسی آموزنده خواهد بود هرگاه نظر ساده‌ای حتی به فهرست آن وسائل بیافکنیم که امروزه اتحادیه‌های صاحبان انحصارات در مبارزه نوین و متمدنانه خود به خاطر "تشکل" بدان متوسل میشوند. این وسائل عبارتند از:

- ۱) محروم ساختن از مواد خام (... "یکی از مهم‌ترین شیوه‌ها برای مجبور ساختن به ورود در کارتل")؛
- ۲) محروم ساختن از بازوی کارگری به وسیله "آلیانس‌ها" (یعنی به وسیله قراردادهای سرمایه‌داران با اتحادیه‌های کارگری درباره آن که این اتحادیه‌ها فقط در بنگاه‌های کارتلی شده، کار قبول نمایند)؛
- ۳) محروم ساختن از وسائل حمل و نقل؛
- ۴) محروم ساختن از بازار فروش؛
- ۵) قرارداد با خریدار درباره این که خریدار فقط با کارتل‌ها روابط بازرگانی داشته باشد؛

۶) تنزل از روی نقشه قیمت‌ها (برای ورشکست ساختن "بیگانگان"، یعنی بنگاه‌هایی که تابع صاحبان انحصارات نیستند؛ میلیون‌ها خرج آن می‌شود که طی مدت معینی کالا کمتر از قیمت رأس‌المال به فروش برسد؛ در صنایع بنزین مواردی پیش آمده است که قیمت از ۴۰ مارک تا ۲۲ مارک یعنی تقریباً به نصف تنزل داده شده است!؛

۷) محروم ساختن از اعتبار؛

۸) اعلام تحریم.

آن چه که اکنون با آن روبرو هستیم دیگر مبارزه‌ی رقابت‌آمیز بنگاه‌های کوچک و بزرگ یا از لحاظ تکنیکی عقب‌مانده و مترقی نیست، بلکه عبارت است از اختناق آن بنگاه‌هایی که تابع انحصار و فشار و فعال مایشائی انحصار نیستند به توسط صاحبان انحصارات. اینک چگونگی انعکاس این جریان در ذهن یک اقتصاددان بورژوا:

کستتر می‌نویسد:

« حتی در حیطه فعالیت صرفاً اقتصادی نیز حرکتی از فعالیت بازرگانی به معنای پیشین آن به احتکار متشکل انجام می‌گیرد. حداکثر موفقیت را دیگر آن بازرگانی ندارد که بر اساس تجربه تکنیکی و بازرگانی خود بهتر از همه قادر است نیازمندی‌های خریداران را تعیین کند و تقاضائی را که پنهان مانده پیدا و یا به اصطلاح "کشف نماید"، بلکه آن نابغه محترمی (!؟) دارد که می‌تواند تکامل سازمانی و امکان برقراری روابط معینی بین کارفرمایان گوناگون و بانک‌ها را از پیش حدس بزند و یا لااقل آن را با شرم خود دریابد...»

اگر این مطلب را با زبان بشری بیان نمائیم چنین میشود: تکامل سرمایه‌داری به حدی رسیده است که با آن که تولید کالائی کمافی‌السابق "حکمفرماست" و به مثابه‌ی پایه‌ی تمام اقتصاد به شمار می‌رود معه‌ذا این تولید دیگر بالفعل شیرازه‌اش از هم پاشیده شده و سودهای عمده عاید کسانی می‌شود که در دوز و کلک‌های مالی "نابغه" هستند. مبنای این دوز و کلک‌ها و شیادی‌ها، اجتماعی شدن تولید است، ولی ترقیات عظیم بشری که با کوشش خود به این اجتماعی شدن رسیده، به نفع... محترکرها تمام می‌شود. ذیلاً خواهیم دید چگونه کسانی که خرده‌بورژوا مآبانه به انتقاد ارتجاعی از امپریالیسم

سرمایه‌داری مشغولند "بر روی این اساس" آرزوی رجعت به عقب یعنی رجعت به سوی رقابت "آزاد"، "مسالمت‌آمیز" و "شرافتمندانه" را دارند. کستنز می‌گوید:

« ترقی ممتد قیمت‌ها که نتیجه‌ی تشکیل کارتل‌هاست، تا کنون فقط در مورد مهم‌ترین وسائل تولید، به خصوص زغال‌سنگ و آهن و پتاس مشاهده گردیده است و حال آن که در مورد محصولات حاضر این موضوع هیچ‌گاه سابقه نداشته است. ترقی درآمد نیز که با این قضیه ارتباط دارد، به همین طریق فقط به صنایعی منحصر بوده است که به تولید وسائل تولید مشغولند. به نکات مزبور باید این موضوع را نیز اضافه نمود که صنایع فرا آورنده مواد خام (نه این که فرا آورنده محصولات نیمه حاضر) در سایه تشکیل کارتل‌ها نه تنها به زیان صنایعی که به تکمیل بعدی محصولات نیمه حاضر مشغولند سودهای هنگفتی به چنگ می‌آورند، بلکه نسبت به صنایع اخیر تا درجه معینی موقعیت تسلط آمیزی به دست آورده‌اند که در دوران رقابت آزاد سابقه نداشت. » (کستنز، همانجا ص ۲۵۴)

کلماتی که ما روی آن تکیه کرده‌ایم تمام ماهیت قضیه‌ای را که اقتصاديون بورژوا با اکراه و بندرت بدان معترفند و مدافعین کنونی اپورتونیزم و بر رأس آنان کارل کائوتسکی با جدیت خاصی می‌کوشند گریبان خویش را از آن خلاص نموده و روی برتابند - نشان میدهد. موقعیت تسلط آمیز و زورگویی مربوط به آن - این است آن چه که برای "فاز نوین تکامل سرمایه‌داری" جنبه مشخصه دارد و این است آن چه که از تشکیل انحصارهای اقتصادی همه توان ناگزیز می‌بایستی ناشی شود و ناشی نیز شده است.

مثال دیگری هم درباره‌ی فعال مایشائی کارتل‌ها ذکر می‌کنیم. آنجا که می‌توان همه یا مهم‌ترین منابع مواد خام را به چنگ آورد - پیدایش کارتل‌ها و تشکیل انحصارها بسی آسان است. ولی اشتباه بود هر آینه تصور می‌شد انحصارها در رشته‌های دیگر صنایع نیز که در آنها به چنگ آوردن منابع مواد خام امکان‌پذیر نیست به وجود نمی‌آیند. مواد خام مورد احتیاج صنعت سیمان در همه جا یافت می‌شود. ولی این صنعت نیز در آلمان شدیداً کارتلیزه شده است. کارخانه‌ها در سندیکاهای ناحیه‌ای متحد شده‌اند: از قبیل سندیکای جنوب آلمان، سندیکای راین - وستفالی و سندیکاهای دیگر. قیمت‌هایی که تعیین شده انحصاری است: قیمت هر واگن ۲۳۰ تا ۲۸۰ مارک است و حال آن که قیمت رأس‌المال ۱۸۰ مارک است! این بنگاه‌ها ۱۲ تا ۱۶ درصد بهره‌ی سهام

می پردازند، ضمناً نباید فراموش کرد کسانی که در کار احتکار معاصر "نابغه" هستند، می دانند چگونه مبالغ هنگفتی از سود را علاوه بر آن چه به عنوان بهره سهام تقسیم میشود، به جیب خود بزنند. صاحبان انحصار برای آن که رقابت را از حیطة یک چنین صنعت پُر سودی بیرون رانند حتی به نیرنگ نیز متوسل میشوند، مثلاً شایعات دروغی پخش می نمایند حاکی از این که وضع صنعت خراب است، آگهی‌های بدون امضائی در روزنامه‌ها منتشر می سازند متضمن این که: "سرمایه‌داران! از سرمایه‌گذاری در رشته‌ی سیمان بپرهیزید"؛ و بدین طریق سرانجام بنگاه "بیگانگان" را (یعنی کسانی را که در سندیکا شرکت ندارند) خریداری می نمایند و ۶۰-۸۰-۱۵۰ هزار مارک به آنها "سرقفلی" میدهند.^{۱۶} انحصار همه جا و به انواع وسائل راه را برای خود هموار میکند - از پرداخت "با نزاکت" سرقفلی گرفته تا "شیوه"ی آمریکائی به کار بردن دینامیت بر ضد رقیب.

بر طرف ساختن بحران‌ها از طریق کارتل‌ها افسانه‌پردازی اقتصاديون بورژوازی است که می خواهند به هر قیمتی شده سرمایه‌داری را زینت دهند، برعکس انحصاری که در برخی از رشته‌های صنعت به وجود می آید بر حدت و شدت هرج و مرجی که به طور کلی از خصوصیات تمام تولید سرمایه‌داری است، می افزاید. عدم تطابق بین تکامل کشاورزی و تکامل صنعت که به طور کلی از صفات مشخصه سرمایه‌داری است بیش از پیش میشود. وضع ممتاز کارتلیزه ترین صنایع به اصطلاح سنگین و به خصوص صنایع زغال و آهن بنا به اعتراف ایدلس - نویسنده‌ی یکی از بهترین آثار درباره "مناسبات بانک‌های بزرگ آلمان با صنایع" - رشته‌های دیگر صنایع را دچار "بی‌نقشگی" بیش از پیش شدیدتری می نماید.^{۱۷}

لیفمان که یکی از مدافعین بی شرم و حیای سرمایه‌داری است می نویسد:

« هر چه اقتصاد ملی تکامل یافته تر باشد به همان نسبت به معاملات توأم با ریسک یا معاملات خارج از کشور که برای بسط آن

۱۶ - ("سیمان". ل. اشوگه: "بانک". - مترجم) سال ۱۹۰۹، ۱، ص. ۱۱۵ و صفحات بعدی.

"Zement". von L. Eschwege; "Die Bank"
۱۷ - ایدلس؛ "مناسبات بانک‌های بزرگ آلمان با صنایع و به ویژه با صنایع فلزسازی"، لایپزیگ - مترجم) ۱۹۰۵، ص. ۲۷۱

Jeidels; "Das verhältnis der deutschen Grossbanken zur Industrie mit besonderer Berücksichtigung der Eisenindustrie", Lpz.

مدتی طولانی وقت لازم است و بالاخره به معاملاتی که فقط اهمیت محلی دارد - بیشتر متوسل می شود. ^{۱۸}»

افزایش خطر در ماهیت امر با افزایش عظیم سرمایه‌ای که می توان گفت پیمانه آن لبریز شده و به خارج از کشور سرازیر می شود و قس علیهذا توأم است. در عین حال رشد بسیار سریع تکنیک به طور روزافزون عناصری را با خود می آورد که موجب عدم تطابق بین رشته‌های گوناگون اقتصاد ملی گردیده، تولید هرج و مرج و بحران می نماید. همان لیفمان مجبور میشود اعتراف کند:

« ظواهر امر چنین گواهی می دهد که بشر در آینده نزدیکی مجدداً با تحولات عظیمی در رشته فنی روبرو خواهد شد که در سازمان اقتصاد ملی نیز تأثیر خود را خواهند بخشید «... برق، هوانوردی...» معمولاً و بنا بر یک قاعده عمومی در چنین مواقعی که تغییرات اقتصادی اساسی به وقوع می پیوندد احتکار شدیدی آغاز می گردد و دامنه آن وسعت می یابد...»^{۱۹}

ولی بحران‌ها (هر بحرانی و بحران‌های اقتصادی به ویژه، ولی نه تنها بحران‌های اقتصادی) نیز به نوبه خود به میزان بس عظیمی بر شدت تمایل به تمرکز و انحصار می افزایند. اینک استدلال فوق‌العاده آموزنده ایدلس درباره اهمیت بحران سال ۱۹۰۰ یعنی همان بحرانی که، چنان چه می دانیم، در تاریخ انحصارهای نوین نقش نقطه تحول را بازی کرده است:

« بحران سال ۱۹۰۰ در ردیف بنگاه‌های عظیم رشته‌های عمده صنعت، عده زیادی از بنگاه‌هایی را نیز که سازمان آنها از نقطه نظر مفهوم امروزی کهنه بود یعنی بنگاه‌های "بسیط" (یا غیر مرکب) را که بر امواج اعتلای صنعتی سوار شده و خود را به اوج آن رسانده بودند - فرا گرفت. تنزل قیمت‌ها و کاهش تقاضا، این بنگاه‌های "بسیط" را دچار چنان وضع فلاکت باری نمود که به هیچ وجه دامنگیر بنگاه‌های مرکب عظیم نشد و یا اگر هم شد مدت آن بس کوتاه بود. در نتیجه این امر، بحران سال ۱۹۰۰ به مراتب بیش از بحران سال ۱۸۷۳ موجب تمرکز صنایع گردید: بحران سال ۱۸۷۳ نیز

۱۸ - Liefmann; "Beteiligungs-etc. Ges" ص. ۴۳۴.

۱۹ - Liefmann; "Beteiligungs-etc. Ges" ص. ۴۶۵-۴۶۶.

عده‌ای از بهترین بنگاه‌ها را به وجود آورده بود، ولی این عمل با وجود سطح آن روزی تکنیک نمی‌توانست به انحصار بنگاه‌هایی منجر شود که توانستند پیروزمندانه از بحران خارج شوند. بنگاه‌های عظیم صنایع کنونی فلزسازی و برق در پرتوی تکنیک بسیار بغرنج خود و سازمانی که دامنه وسیعی به خود گرفته است و نیز در پرتو قدرت سرمایه خویش همانا دارای یک چنین انحصارهای دراز مدتی هستند که ضمناً در مدارجی عالی قرار دارند؛ بنگاه‌های صنایع ماشین‌سازی و رشته‌های معینی از صنایع فلزسازی و طرق موصلات و غیره نیز دارای یک چنین انحصارهایی هستند که در مدارج پائین تری قرار دارند. ^{۲۰}»

انحصار – آخرین کلام "فاز نوین تکامل سرمایه‌داری" است. ولی اگر ما نقش بانک‌ها را در نظر بگیریم، تصورات ما درباره نیروی واقعی و اهمیت انحصارهای معاصر بسی نارسا، ناقص و کمتر از واقع خواهد بود.

۲ - بانک‌ها و نقش نوین آنها

عمل اساسی و اولیه بانک‌ها عبارت است از واسطه شدن در پرداخت‌ها. بدین مناسبت بانک‌ها سرمایه پولی غیر فعال را به سرمایه فعال یعنی سودآور مبدل می‌کنند و انواع عواید پولی را جمع‌آوری نموده آن را در اختیار طبقه سرمایه‌دار می‌گذارند.

به تدریج که معاملات بانکی توسعه می‌یابد و در دست عده قلیلی از مؤسسات تمرکز می‌یابد، بانک‌ها نیز نقش ساده میانجیگری را رها کرده، به صاحبان انحصارات پُر قدرتی مبدل می‌شوند که تقریباً تمام سرمایه پولی جمیع سرمایه‌داران و کارفرمایان کوچک و نیز قسمت اعظمی از وسائل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یک سلسله از کشورها در اختیار آنان قرار می‌گیرد. این جریان تبدیل عده کثیری از میانجیان ساده به مشتری صاحب انحصار، یکی از پروسه‌های اساسی رشد سرمایه‌داری و رسیدن آن به مرحله امپریالیسم سرمایه‌داری است. بدین جهت تمرکز معاملات بانکی از نکاتی است که ما باید مقدم بر همه آن را مورد مذاقه قرار دهیم.

در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۸ وجوه سپرده شده به تمام بانک‌های سهامی آلمان که سرمایه آنها به بیش از یک میلیون مارک بالغ می‌شد، عبارت بود از ۷ میلیارد مارک. ولی در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۳ این مبلغ به ۹/۸ میلیارد مارک رسید. بدین طریق در عرض ۵ سال این مبلغ ۴۰ درصد افزایش می‌یابد و ضمناً از این افزایش ۲/۸ میلیاردی، ۲/۷۵ میلیارد به ۵۷ بانکی می‌رسد که سرمایه آنها متجاوز از ۱۰ میلیون مارک است. این سپرده‌ها به ترتیب ذیل بین بانک‌های بزرگ و کوچک تقسیم می‌شد.^{۲۱}

۲۱ - (آلفرد لانسبورگ؛ "پنج سال فعالیت بانک‌های آلمان"، "بانک" - مترجم)، سال ۱۹۱۳، شماره ۸، ص. ۷۲۸.

Alfred Lansburgh; "Fünf Jahre d. Bankwesen", "Die Bank "

درصد کلیه سپرده‌ها

در بانک‌های کوچک با سرمایه کمتر از یک میلیون	در ۱۱۵ بانک با سرمایه از ۱ تا ده میلیون	در بقیه ۴۸ بانک با سرمایه بیش از ده میلیون مارک	در ۹ بانک بزرگ برلن	
۴	۱۶۱۵	۳۲۱۵	۴۷	۱۹۰۷ - ۰۸
۳	۱۲	۳۶	۴۹	۱۹۱۲ - ۱۳

بانک‌های بزرگی که ۹ بانک از آنها به تنهایی تقریباً نیمی از سپرده‌ها را در دست خود متمرکز ساخته‌اند، بانک‌های کوچک را از میدان بدر کرده‌اند. ولی اینجا هنوز نکات بسیاری در نظر گرفته نشده است - مثلاً تبدیل یک سلسله از بانک‌های کوچک به شعبات واقعی بانک‌های بزرگ و غیره که در پائین از آن صحبت خواهد شد.

در پایان سال ۱۹۱۳ مطابق حسابی که شولتسه گورنیتس کرده بود، وجوه سپرده شده به ۹ بانک بزرگ برلن عبارت بود از ۵/۱ میلیارد مارک از مبلغ کل تقریباً ۱۰ میلیارد مارک. همین نویسندگان علاوه بر سپرده‌ها تمام سرمایه بانکی را نیز در نظر گرفته می‌نویسد:

« در پایان سال ۱۹۰۹ نه بانک بزرگ برلن به اتفاق بانک‌هایی که به آنها ملحق شده بودند، ۱۱/۳ میلیارد مارک یعنی قریب ۸۳ درصد تمام سرمایه بانکی آلمان را در اختیار داشتند. "بانک آلمان" (Deutsche Bank) که به اتفاق بانک‌هایی که به آن ملحق شده‌اند قریب ۳ میلیارد مارک در اختیار دارد، در ردیف اداره راه‌آهن‌های دولتی پروس، بزرگ‌ترین مرکز تجمع سرمایه اروپا بوده و در عین حال به منتها درجه فاقد تمرکز است. »^{۲۲}

۲۲ - (شولتسه - گورنیتس؛ "بانک‌های اعتبار دهنده آلمان" مندرجه در نشریه موسوم به "ارکان اقتصاد اجتماعی"، توپینگن. - مترجم)، سال ۱۹۱۵، ص. ۱۲ و ۱۳۷.

Schulze-Gaevernitz; "Die deutsche Kreditbank" Grundriss der Sozialökonomik.

ما روی اشاره به بانک‌های "ملحق شده" تکیه کردیم، زیرا این نکته به یکی از مهم‌ترین خصوصیات متمیزهٔ تمرکز نوین سرمایه‌داری مربوط می‌شود. بنگاه‌های بزرگ و به خصوص بانک‌ها، نه تنها بنگاه‌ها و بانک‌های کوچک را مستقیماً می‌بلعند، بلکه علاوه بر آن از طریق "اشتراک" در سرمایه آنها و نیز از طریق خرید یا مبادلهٔ سهام و از طریق سیستم وام دادن و غیره و غیره، آنها را به خود "ملحق می‌سازند" و به تبعیت خود در می‌آورند و ضمیمهٔ گروه "خود" یا به اصطلاح فنی ضمیمهٔ "کنسرن" خود می‌کنند. پروفیسور لیفمان یک "اثر" قطور پانصد صفحه‌ای را به توصیف "انجمن‌های اشتراک کننده و اعتبار دهنده"^{۲۳} کنونی اختصاص داده است که متأسفانه در آن استدلال‌های "تئوریک" کم ارزشی را به مدارکی که اغلب حلاجی نشده و خام است، اضافه می‌نماید. و اما این نکته که این سیستم "اشتراک" از لحاظ تمرکز به چه نتیجه‌ای منتج می‌گردد، موضوعی است که بهتر از همه در کتاب یکی از "رجال" بانکی موسوم به ریسر که به بانک‌های بزرگ آلمان اختصاص دارد نشان داده شده است. ولی قبل از این که به بررسی مدارک او بپردازیم، نمونهٔ مشخصی از سیستم "اشتراک" را نقل می‌نمائیم:

"گروه" "بانک آلمان" یکی از بزرگ‌ترین - و شاید هم مطلقاً بزرگ‌ترین - گروه بانک‌های بزرگ است. برای پیدا کردن رشته‌های عمده‌ای که تمام بانک‌های این گروه را به یک دیگر مربوط می‌سازد، باید "اشتراک" درجهٔ اول و دوم و سوم یا به عبارت دیگر وابستگی درجهٔ اول و دوم و سوم را تشخیص داد. (وابستگی بانک‌های کوچک تر به "بانک آلمان") در این صورت به نتیجهٔ زیر می‌رسیم:^{۲۴}

۲۳ - R. Liefmann; "Beteiligungs- und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen", ۱-Aufl. Jena ۱۹۰۹, S. ۲۱۲

۲۴ - (آلفرد لانسبورگ؛ "سیستم اشتراک در امور بانکی آلمان"، "بانک" - مترجم) سال ۱۹۱۰، ص. ۵۰۰.

Alfred Lansburgh; "Das Beteiligungssystem im deutschen Bankwesen", "Die Bank" .

وابستگی درجه ۳	وابستگی درجه ۲	وابستگی درجه ۱	"بانک آلمان" در این بانکها اشتراک دارد:
از این بانکها ۴ بانک در ۷ بانک	از این بانکها ۹ بانک در ۳۴ بانک	در ۱۷ بانک	
—	—	در ۵ بانک	
از این بانکها ۲ بانک در ۲ بانک	از این بانکها ۵ بانک در ۱۴ بانک	در ۸ بانک	
از آن میان ۶ در ۹	از آن جمله ۱۴ در ۴۸	در ۳۰ بانک	

در بین ۸ بانک دارای "وابستگی درجه اول" که "گاه گاه" وابسته به "بانک آلمان" هستند ۳ بانک خارجی وجود دارد: یک بانک اتریشی ("اتحادیه بانکهای" وین - Bankverein) و دو بانک روسی (بانک بازرگانی سیبری و بانک روسی بازرگانی خارجی). رویهم رفته در گروه "بانک آلمان" به طور مستقیم و غیر مستقیم و یکجا و به طور جزئی، ۸۷ بانک اشتراک دارد و مبلغ کل سرمایه خودی و سرمایه‌های غیري که در اختیار این گروه است به ۲ تا ۳ میلیارد مارک بالغ میشود.

واضح است بانکی که در رأس چنین گروهی قرار دارد و با عده قلیلی از بانکهای دیگری که چندان دست کمی از آن ندارند به منظور اجرای معاملات بسیار بزرگ و پُر سود، از قبیل قرضه‌های دولتی، وارد سازش میشود - دیگر نقش "میانجی" نداشته و به اتحادیه‌مشتی از صاحبان انحصار مبدل شده است. این که معاملات بانکهای آلمان همانا در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم با چه سرعتی تمرکز می یافت از پیکره‌های زیرینی که ریسر نقل کرده و ما آنها را به طور خلاصه ذکر می کنیم، دیده میشود:

شعب و سازمان‌های شش بانک بزرگ برلن

مجموع مؤسسات	اشتراک دائمی در بانکهای سهامی آلمان	صندوق پذیرش سپرده‌ها و شعب صرافی	شعب موجوده در آلمان	سال
۴۲	۱	۱۴	۱۶	۱۸۹۵
۸۰	۸	۴۰	۲۱	۱۹۰۰
۴۵۰	۶۳	۲۷۶	۱۰۴	۱۹۱۱

می بینیم که چگونه شبکه متراکمی از کانال‌ها به سرعت توسعه می یابد و سراسر کشور را فرا می گیرد، تمام سرمایه‌ها و درآمدهای پولی را متمرکز می نماید، هزارها اقتصاد پراکنده را به یک اقتصاد واحد ملی سرمایه‌داری در سراسر کشور و سپس به یک اقتصاد واحد سرمایه‌داری در سراسر جهان مبدل می سازد. آن "فقدان تمرکزی" که شولتسه گورنیتس در قسمتی که فوقاً از کتاب وی نقل کردیم به نام علم اقتصاد بورژوازی ایام ما از آن صحبت می کند، عملاً عبارت از این است که تعداد روزافزونی از واحدهای اقتصادی که سابقاً دارای "استقلال" نسبی بوده و یا به عبارت صحیح تر در یک محل محدود بودند، تابع یک مرکز واحد می گردند، این موضوع در ماهیت امر معنایش تمرکز یعنی افزایش نقش و اهمیت قدرت غول‌های انحصاری است.

در کشورهای کهنسالتر سرمایه‌داری این "شبکه بانکی" از این هم متراکم تر است. در انگلستان، به اضافه ایرلند، در سال ۱۹۱۰، تعداد شعب کلیه بانک‌ها به ۷۱۵۱ بالغ بود. چهار بانک بزرگ هر یک بیش از ۴۰۰ شعبه (از مجموع ۴۷۷ تا ۶۸۹ شعبه) و سپس چهار بانک دیگر هر یک بیش از ۲۰۰ و ۱۱ بانک هر یک بیش از ۱۰۰ شعبه داشتند. در فرانسه سه بانک کلان یعنی بانک‌های: ^{۲۵} Cr dit Lyonnais, Comptoir National, Societe G n rale دامنه معاملات و شبکه شعب خود را به ترتیب ذیل توسعه می دادند: ^{۲۶}

میزان سرمایه‌ها (برحسب میلیون فرانک)			تعداد شعب و صندوق‌ها		سال
غیر	خصوصی	جمعاً	در پاریس	در شهرستان‌ها	
۴۲۷	۲۰۰	۶۴	۱۷	۴۷	۱۸۷۰
۱۲۴۵	۲۶۵	۲۵۸	۶۶	۱۹۲	۱۸۹۰
۴۳۶۳	۸۸۷	۱۲۲۹	۱۹۶	۱۰۳۳	۱۹۰۹

۲۵ - "بانک استقراضی لیون"، "دفتر ملی خرید بروات"، "شرکت کل". - مترجم
 ۲۶ - (اوزن کائوفمان؛ "معاملات بانکی در فرانسه"، توبینگن. - مترجم)، سال ۱۹۱۱، ص. ۳۵۶ و ۳۶۲.

Eugen Kaufmann; "Das franz sische Bankwesen"

ریسر برای توصیف "روابط" بانک‌های بزرگ کنونی ارقامی را دربارهٔ تعداد نامه‌های رسیده و فرستادهٔ "شرکت خرید بروات" (Disconto-Gesellschaft) که یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های آلمان و جهان است (سرمایهٔ آن در سال ۱۹۱۴ به ۳۰۰ میلیون مارک می‌رسید) ذکر میکند:

تعداد نامه‌ها

سال	رسیده	فرستاده
۱۸۵۲	۶۱۳۵	۶۲۹۲
۱۸۷۰	۸۵۸۰۰	۸۷۵۱۳
۱۹۰۰	۵۳۳۱۰۲	۶۲۶۰۴۳

تعداد حساب‌های "بانک استقراضی لیون"، که یکی از بانک‌های بزرگ پاریس است از ۲۸,۵۳۵ در سال ۱۸۷۵ به ۶۳۳,۵۳۹ در سال ۱۹۱۲ می‌رسد.^{۲۷}

این ارقام ساده شاید واضح‌تر از استدلال‌های طولانی، نشان بدهد چگونه با تمرکز سرمایه و رشد معاملات بانک‌ها در اهمیت آنها تغییرات اساسی روی میدهد و از سرمایه‌داران منفرد و پراکنده یک سرمایه‌دار کلکتیو به وجود می‌آید. هنگامی که بانک برای چند سرمایه‌دار حساب جاری نگه میدارد گوئی یک عمل صرفاً فنی و فرعی انجام میدهد. ولی هنگامی که این معاملات توسعه می‌پذیرد و دامنهٔ عظیمی به خود می‌گیرد، آن وقت مشتی صاحب انحصار، معاملات بازرگانی و صنعتی تمام جامعهٔ سرمایه‌داری را تابع خود می‌نمایند، و امکان می‌یابند از طریق ارتباط‌های بانکی و حساب‌های جاری و سایر معاملات مالی - ابتدا از چگونگی امور سرمایه‌داران گوناگون دقیقاً با خبر شوند و سپس آنها را تحت کنترل خود قرار دهند و از طریق توسعه یا تحدید اعتبارات و ایجاد اشکالات یا تسهیلات در این زمینه در امور آنها اعمال نفوذ نمایند و بالاخره سرنوشت آنها را از هر جهت تعیین نمایند، میزان درآمد آنها را معین کنند و آنها را از سرمایه محروم سازند و یا این که به آنها امکان دهند سریعاً و به میزان هنگفتی بر کمیت سرمایهٔ خود بیفزایند و غیره و غیره.

۲۷ - (ژان لسکور؛ "اندوخته‌ها در فرانسه"، پاریس - مترجم) سال ۱۹۱۴، ص. ۵۲
Jean Lescure; "L'épargne en France", Paris.

ما هم‌اکنون متذکر شدیم که "شرکت خرید بروات" در برلن سرمایه‌اش به ۳۰۰ میلیون مارک میرسد. این افزایش سرمایه "شرکت خرید بروات" یکی از فصول مبارزه‌ای بود که برای احراز سیادت، بین دو بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های برلن یعنی "بانک آلمان" و "شرکت خرید بروات" روی داد. در سال ۱۸۷۰ بانک اول هنوز تازه کار بود و سرمایه‌اش جمعاً به ۱۵ میلیون می‌رسید ولی سرمایه دومی به ۳۰ میلیون بالغ می‌گردید. در سال ۱۹۰۸ سرمایه اولی به ۲۰۰ میلیون بالغ بود و سرمایه دومی به ۱۷۰ میلیون. در سال ۱۹۱۴ اولی سرمایه خود را ۲۵۰ میلیون و دومی از طریق در هم آمیختن با بانک بزرگ درجه اول دیگر یعنی "بانک متحده شافهائوزن" سرمایه‌اش را به ۳۰۰ میلیون ارتقاء داد. بدیهی است این مبارزه که هدف آن احراز سیادت است، با "سازش‌هایی" بین این دو بانک نیز توأم است که همواره افزون‌تر و محکم‌تر می‌گردد. اینک ببینیم این سیر تکامل چه نتیجه‌گیری‌هایی را به کارشناسان امور بانکی که به مسائل اقتصادی کاملاً از نقطه نظر معتدل‌ترین و محتاط‌ترین رفرمیسم بورژوائی می‌نگرند، تحمیل می‌نماید:

مجله آلمانی "بانک" در خصوص افزایش سرمایه "شرکت خرید بروات" و رسیدن آن به مبلغ ۳۰۰ میلیون چنین نوشته است:

«بانک‌های دیگر هم همین راه را خواهند پیمود و از ۳۰۰ نفری که اکنون چرخ امور اقتصادی آلمان را می‌گردانند به مرور زمان ۵۰ یا ۲۵ و یا کمتر از این باقی خواهند ماند. نباید انتظار داشت که جنبش نوینی که در راه تمرکز به پیش می‌رود تنها به امور بانکی محدود گردد. ارتباط نزدیکی که بین بانک‌های گوناگون وجود دارد سندیکاهای کارخانه‌دارانی را نیز که تحت حمایت این بانک‌ها هستند طبیعتاً به یک دیگر نزدیک خواهد نمود... در یکی از روزها هنگامی که از خواب برمی‌خیزیم فقط یک عده تراست در برابر چشمان حیرت زده خود خواهیم دید و با ضرورت تبدیل انحصارهای خصوصی به انحصارهای دولتی مواجه خواهیم شد. معه‌ذا ما اصولاً، جز این که پدیده‌هایی را در سیر تکامل خود، که سهام فقط اندکی، آن را تسریع نموده است، آزاد گذارده‌ایم موجب دیگری برای سرزنش خود نداریم.»^{۲۸}

۲۸ - (آ. لانسبورگ؛ "بانک ۳۰۰ میلیونی"، "بانک" - مترجم)، شماره ۱، سال ۱۹۱۴، صفحه ۴۲۶.

A. Lansburgh; "Die Bank mit den ۳۰۰ Millionen", "Die Bank"

این نمونه‌ای از عجز و زبونی نشریه نگاری بورژوازی است که علم بورژوازی تنها فرقی که با آن دارد این است که دارای صداقت کمتری است و میکوشد ماهیت قضیه را پرده‌پوشی نماید و به کمک درختان جنگل را پنهان دارد. "حیرت" از عواقب تمرکز، "سرزنش" دولت آلمان سرمایه‌داری یا "جامعه" سرمایه‌داری (از طرف "ما")، ترس از "تسریع" تمرکز در اثر جریان انداختن سهام - به همان گونه که چپ‌شکی، نام یک آلمانی کارشناس "در امور کارتل" از تراست‌های آمریکائی می‌ترسد و کارتل‌های آلمانی را به این علت که گویا "مانند تراست‌ها تا این حد سیر پیشرفت فنی و اقتصادی را تسریع نمی‌نمایند"^{۲۹} بر آنها "ترجیح میدهد" - مگر اینها همه دال بر عجز و زبونی نیست؟

ولی واقعیات هم چنان واقعیات باقی می‌مانند. در آلمان تراست نیست و "فقط" کارتل وجود دارد، ولی اداره امور آن در دست سلاطین سرمایه است که عده آنها از ۳۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند. و این تعداد هم دائماً رو به کاهش می‌رود. بانک‌ها در هر حالت و در همه کشورهای سرمایه‌داری و اعم از هر گونه اختلاف شکلی در قوانین بانکی، سیر تمرکز سرمایه و تشکیل انحصارها را چندین بار تشدید کرده و آن را تسریع می‌نمایند. مارکس نیم قرن پیش از این در "کاپیتال" نوشت:

« بانک‌ها در یک مقیاس اجتماعی شکل - ولی فقط شکل - حسابداری عمومی و توزیع عمومی وسائل تولید را به وجود می‌آورند. » (رجوع شود به ترجمه روسی، جلد سوم، قسمت دوم، ص. ۱۴۴)

پیکره‌هایی که ما درباره رشد سرمایه بانکی و افزایش تعداد دفاتر و شعب بانک‌های کلان و حساب‌ها و غیره آنها نقل نمودیم - این "حسابداری عمومی" تمام طبقه سرمایه‌داران را به طور مشخصی به ما نشان می‌دهد. ضمناً این موضوع تنها منحصر به سرمایه‌داران هم نیست، زیرا بانک‌ها ولو به طور موقت هم شده هر گونه درآمد پولی را، اعم از درآمد صاحبکاران کوچک و کارمندان و قشر ناچیز فوقانی کارگران، جمع‌آوری می‌نمایند. "توزیع عمومی وسائل تولید" - از لحاظ جنبه صوری قضیه این نتیجه‌ای است که از رشد بانک‌های کنونی حاصل می‌شود، همان بانک‌هایی که از بین آنها ۳ تا ۶ بانک

۲۹ - S. Tschierschky نگارش نامبرده، ص. ۱۲۸.

کلان در فرانسه و ۶ تا ۸ بانک از این نوع در آلمان میلیاردها در اختیار خود دارند. ولی این توزیع وسایل تولید از لحاظ مضمون خود به هیچ وجه "عمومی" نبوده، بلکه خصوصی است، یعنی با منافع سرمایه بزرگ - و در درجه اول با منافع بزرگ ترین سرمایه ها یعنی سرمایه انحصاری، مطابقت دارد و این سرمایه در شرایطی عمل میکند که توده اهالی در گرسنگی به سر می برد و کشاورزی در تمام سیر تکامل خود به طور یأس آوری از سیر تکامل صنایع عقب مانده است و در صنایع هم "صنایع سنگین" از تمام رشته های دیگر صنایع باج می ستاند.

در امر اجتماعی شدن اقتصاد سرمایه داری، صندوق های پس انداز و مؤسسات پستی که بیشتر "فاقد تمرکز" هستند یعنی عده بیشتری از مناطق و تعداد زیادتری از نقاط دور افتاده و محافل وسیع تری از اهالی را در دایره نفوذ خود دارند - با بانک ها شروع به رقابت می نمایند. اینک ارقامی چند که یک کمیسیون آمریکائی درباره رشد نسبی سپرده ها در بانک ها و صندوق های پس انداز جمع آوری نموده است:^{۳۰}

سپرده ها (بر حسب میلیارد مارک)

آلمان			فرانسه		انگلیس		
در صندوق های پس انداز	در شرکت های استقراضی	در بانک ها	در صندوق های پس انداز	در بانک ها	در صندوق های پس انداز	در بانک ها	
۲/۶	۰/۴	۰/۵	۰/۹	؟	۱/۶	۸/۶	۱۸۸۰
۴/۵	۰/۴	۱/۱	۲/۱	۱/۵	۲/۰	۱۲/۴	۱۸۸۸
۱۳/۹	۲/۲	۷/۱	۴/۲	۳/۷	۴/۲	۲۳/۲	۱۹۰۸

نظر به این که صندوق های پس انداز در مقابل سپرده ها از ۴ تا ۴ و یک چهارم درصد نزول می پردازند، لذا مجبورند برای سرمایه خود محل

۳۰ - آمار آمریکا مندرج در. (آمار کمیسیون ملی پول آمریکا مندرجه در مجله "بانک" - مترجم) شماره ۱، سال ۱۹۱۰، ص ۱۲۰۰.

"National Monetary Commission" Die Bank"

"پُر درآمدی" جستجو نمایند و به معاملاتی از قبیل خرید و فروش سفته و رهن اموال غیر منقول و غیره دست بزنند. مرزهای بین بانک‌ها و صندوق‌های پس‌انداز "روز به روز بیشتر زوده میشود". مثلاً اتاق‌های بازرگانی در بوخوم و ارفورت طلب می‌کنند به صندوق‌های پس‌انداز "قدغن شود" از معاملاتی که "صرفاً" مربوط به بانک‌هاست، نظیر خرید سفته، خودداری ورزند و نیز طلب می‌کنند فعالیت "بانکی" مؤسسات پستی محدود گردد.^{۳۱} گوئی آس‌های بانکی در هراسند که مبادا از جانبی که انتظار ندارند انحصار دولتی به طور نامشهودی به پای آنها به پیچند. ولی بدیهی است این هراس آنها از حدود رقابت بین دو نفر به اصطلاح پشت میز نشین یک دفتر اداری خارج نیست. زیرا از یک طرف سرمایه‌های چند میلیاردی صندوق‌های پس‌انداز در ماهیت امر عملاً در اختیار همان سلاطین سرمایه بانکی است و از طرف دیگر انحصار دولتی در جامعه سرمایه‌داری فقط وسیله‌ای است برای افزایش و تحکیم درآمدهای میلیونرهای فلان یا بهمان رشته صنعت که در شرف ورشکستگی هستند. یکی از مظاهر تبدیل سرمایه‌داری سابق، که رقابت آزاد در آن حکمفرما بود، به سرمایه‌داری نوین که انحصار در آن حکمفرماست، عبارت است از کاهش اهمیت بورس‌ها. مجله "بانک" می‌نویسد:

« بورس که سابقاً، یعنی زمانی که بانک‌ها هنوز نمی‌توانستند قسمت اعظمی از اوراق بهاداری را که منتشر نموده بودند بین مشتریان خود پخش کنند، میانجی ضروری مبادله بود. اکنون مدتهاست این جنبه خود را از دست داده است. »^{۳۲}

« هر بانکی بورس است. " این از کلمات قصار عصر کنونی است که هر قدر بانک بزرگ‌تر باشد و هر قدر امر تمرکز در امور بانکی با موفقیت بیشتری روبرو شود به همان نسبت بیشتر صادق میگردد. »^{۳۳}

۳۱ - همانجا، سال ۱۹۱۳، ص. ۸۱۱، ۱۰۲۲؛ ۱۹۱۴، ص. ۷۱۳

۳۲ - Die Bank - "بانک" سال ۱۹۱۴، ص. ۳۱۶

۳۳ - (دکتر اسکار اشتیلیخ؛ "پول و امور بانک"، برلن - مترجم) سال ۱۹۰۷، ص. ۱۶۹
Dr. Oscar Stillich; "Geld und Bankwesen", Berlin

« اگر در سابق یعنی سال‌های هفتاد، بورس با زیاده‌روی‌های دوره جوانیش » (اشاره "ظریفی" است به ورشکستگی بورس در سال ۱۸۷۳ و به افتضاحات گروندر [۵] و غیره)

« عصر صنعتی کردن آلمان را آغاز نهاد، در عوض اکنون دیگر بانک‌ها و صنایع می‌توانند خود "مستقلاً کارها را اداره نمایند". سیادت بانک‌های بزرگ ما بر بورس... چیزی نیست جز مظهر دولت صنعتی کاملاً متشکل آلمان. اگر بدین طریق میدان عمل قوانین خودکار اقتصادی محدود می‌گردد و تنظیم آگاهانه امور از طریق بانک‌ها دامنه فوق‌العاده وسیعی به خود می‌گیرد - در عوض مسئولیت عده معدود رهبری کنندگان نیز از لحاظ اقتصاد ملی به میزان عظیمی افزایش می‌پذیرد" - اینها مطالبی است که شولتسه گورنیتس پروفیسور آلمانی می‌نویسد.^{۳۴}

نامبرده که مدافع آتشین امپریالیسم آلمان و در بین امپریالیست‌های تمام کشورها بسیار متنفذ است، می‌کوشد یک نکته "بی‌اهمیت" یعنی این موضوع را که "تنظیم آگاهانه امور" از طریق بانک‌ها عبارت است از چپاول مردم به دست مشتی صاحبان انحصارات "کاملاً متشکل"، پرده‌پوشی نماید. زیرا وظیفه پروفیسور بورژوا پرده برداشتن از روی تمام نیرنگ‌ها و افشای کلیه دوز و کلک‌های صاحبان انحصارات بانکی نیست بلکه آرایش آنهاست.

به همین گونه نیز، ریسر که اقتصاددانی از این هم متنفذتر و از "رجال" بانکی است، با استعمال عباراتی عاری از مضمون گریبان خود را از چنگ واقعیاتی که انکار آنها غیر ممکن است رها می‌سازد. او می‌گوید:

« بورس خاصیتی را که برای تمام اقتصاد و گردش اوراق بهادار ضرورت مسلم دارد به طور روزافزونی از دست می‌دهد. این خاصیت عبارت از این است که بورس علاوه بر دقیق‌ترین آلت سنجش بودن، برای زندگی اقتصادی نیز که جریان آن از خلال بورس می‌گذرد، تنظیم‌کننده تقریباً خودکاری باشد. »^{۳۵}

در "Schulze-Gaevernitz; "Die deutsche Kreditbank" - ۳۴
Grundriss der Sozialökonomik, Tüb, ۱۹۱۵, S. ۱۰۱

۳۵ - ریسر، کتاب نامبرده، ص. ۶۲۹، چاپ چهارم.

به عبارت دیگر: سرمایه‌داری سابق یعنی سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد به اتفاق تنظیم‌کننده‌ای که وجودش برای آن ضرورت مسلم دارد یعنی به اتفاق بورس از این دیار رخت بر می‌بندد. جای آن را سرمایه‌داری نوین می‌گیرد که علائم آشکار پدیده‌ای انتقالی و مخلوطی از رقابت آزاد و انحصار را در بر دارد. به طور طبیعی این سؤال پیش می‌آید که این سرمایه‌داری نوین "انتقال" به چه چیزی است، ولی دانشمندان بورژوازی از طرح این سؤال بیم دارند.

« سی سال پیش کارفرمایانی که آزادانه امکان رقابت داشتند نه دهم تمام کارهای اقتصادی را که به حیطة کار جسمانی "کارگران" تعلق نداشت انجام میدادند. در حال حاضر کارمندان دولت نه دهم این کار فکری اقتصادی را انجام میدهند. امور بانکی در این سیر تکامل نقش درجه اول را بازی میکند. »^{۳۶}

این اعتراف شولتسه‌گورنیتس، باز و باز به این مسئله برخورد می‌کند که سرمایه‌داری نوین یعنی سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی خود انتقال به چه چیزی است؟

در بین عده قلیلی از بانک‌هایی که به حکم پروسه تمرکز در رأس تمام اقتصاد سرمایه‌داری باقی می‌مانند، طبیعتاً تمایل به سازش انحصارطلبانه و تشکیل تراست بانک‌ها بیش از پیش مشهود بوده و شدت می‌یابد. تعداد بانک‌هایی که در آمریکا بر سرمایه‌ای بالغ بر یازده میلیارد مارک تسلط دارند نه بانک نبوده، بلکه دو بانک کلان است که به میلیارد راکفلر و میلیارد مورگان تعلق دارند.^{۳۷} در آلمان بلعیده شدن "بانک متحد شافهائوزن" به توسط "شرکت خرید بروات" که ما فوقاً متذکر شدیم موجب گردید که "روزنامه فرانکفورت"^{۳۸} که از منافع بورس دفاع می‌نماید موضوع را این طور ارزیابی نماید:

۳۶ - Schulze-Gaevernitz; "Die deutsche Kreditbank" - Grundriss der Sozialökonomik, Tüb, ۱۹۱۵, S. ۱۵۱

۳۷ - "Die Bank", ۱۹۱۲, ۱, S. ۴۳۵

۳۸ - "روزنامه فرانکفورت" ("Frankfurter Zeitung") روزنامه بورژوازی آلمانی است که از سال ۱۸۵۶ در فرانکفورت کنار ماین منتشر شد - اقتباس از توضیح نسخه چاپ چین ۱۹۷۵،

« به موازات رشد تمرکز بانک‌ها عدهٔ مؤسساتی که به طور کلی برای دریافت اعتبار می‌توان به آنها مراجعه نمود محدود می‌گردد و در نتیجه بر میزان وابستگی صنایع بزرگ به گروه‌های معدود بانکی افزوده میشود. وجود ارتباط نزدیک بین صنایع و جهان فینانسیست‌ها، آزادی عمل شرکت‌های صنعتی را که به سرمایهٔ بانکی نیازمندند محدود میکند. بدین جهت صنایع بزرگ به تراستیفیکاسیون بانک‌ها (یعنی متحد شدن یا تبدیل آنها به تراست) که به طور روزافزونی تشدید می‌گردد با احساسات مختلفی می‌نگرند؛ در حقیقت هم تا کنون به کرات نمودارهایی از سازش‌های معینی بین بعضی از کنسرن‌های بانک‌های بزرگ مشاهده شده است. این سازش‌ها به محدود شدن رقابت منجر می‌گردد. »^{۳۹}

باز هم آخرین کلامی که ما در سیر تکامل امور بانکی به آن برخورد می‌نماییم، انحصار است.

و اما در مورد ارتباط نزدیک بین بانک‌ها و صنایع باید گفت که همانا در این رشته آن چه تقریباً آشکارتر از همه متظاهر می‌گردد نقش نوین بانک‌هاست. وقتی بانک، سفتهٔ کارفرمای معینی را قبول می‌نماید، برای وی حساب جاری باز می‌کند و غیره و غیره، این معاملات، چنان چه به طور جداگانه در نظر گرفته شود، ذره‌ای هم از استقلال این کارفرما نمی‌کاهد و بانک هم از دایرهٔ نقش سادهٔ میانجیگری خود گامی فراتر نمی‌نهد. ولی وقتی این معاملات افزایش می‌پذیرد و قوت می‌گیرد، وقتی بانک سرمایه‌های عظیمی را در دست خود "جمع می‌نماید"، وقتی بانک با نگهداشتن حساب جاری بنگاه معینی امکان می‌یابد (و این امکان در حقیقت هم وجود دارد) به طور روزافزون و هر چه کامل‌تری از جزئیات اوضاع اقتصادی مشتری خود مطلع گردد، آن وقت در نتیجهٔ این امر سرمایه‌دار صاحب کارخانه بیش از پیش نسبت به بانک در وابستگی کامل قرار می‌گیرد.

در عین حال بین بانک‌ها و بنگاه‌های کلان صنایع و بازرگانی، عمل به اصطلاح اتحاد شخصی توسعه می‌پذیرد و این دو به وسیلهٔ به چنگ آوردن سهام و به وسیلهٔ شرکت رؤسای بانک‌ها در شوراهای نظارت (هیئت‌های مدیره) بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی و بالعکس، با هم یکی می‌شوند. ایدلس

۳۹ - نقل قول از شولتسه - گورننپس ص. ۱۵۵ در

اقتصاددان آلمانی مفصل‌ترین مدارک را دربارهٔ این نوع تمرکز سرمایه‌ها و بنگاه‌ها جمع‌آوری نموده است. شش بانک کلان برلن از طریق رؤسای خود در ۳۴۴ شرکت صنعتی و از طریق اعضاء هیئت مدیرهٔ خود در ۴۰۷ شرکت دیگر یعنی جمعاً در ۷۵۱ شرکت نمایندگی داشتند. در ۲۸۹ شرکت - یا دو عضو از هر شورای نظارت و یا ریاست این شوراها متعلق به آنها بود. در بین این شرکت‌های بازرگانی و صنعتی ما با متنوع‌ترین رشته‌های صنایع و هم چنین با شرکت‌های بیمه، طرق و شوارع، رستوران‌ها، تاترها و صنایع تولید ابزار هنری و غیره برخورد می‌کنیم. از سوی دیگر در شوراهای نظارت همان شش بانک (در سال ۱۹۱۰) ۵۱ کارخانه‌دار کلان وجود داشت که رئیس بنگاه کروپ و رئیس شرکت عظیم کشتی‌رانی "هاپاگ" و غیره و غیره جزو آنها بودند. هر یک از شش بانک از سال ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۱۰ در انتشار سهام و برگ‌های وام برای صدها شرکت صنعتی که تعداد آنها از ۲۸۱ تا ۴۱۹ بود اشتراک داشت.^{۴۰}

"اتحاد شخصی" بانک‌ها با صنایع به وسیلهٔ "اتحاد شخصی" فلان یا بهمان شرکت با دولت تکمیل می‌گردد. ایدلس می‌نویسد: "عضویت در شوراهای نظارت داوطلبانه به اشخاص دارای اسم و رسم و نیز به کارمندان عالی‌رتبهٔ سابق که در صورت تماس با مقامات دولتی قادرند تسهیلات (!!) زیادی فراهم نمایند و اگذار میشود"... "در شوراهای نظارت بانک بزرگ معمولاً با نمایندهٔ مجلس یا عضو شهرداری برلن می‌توان برخورد نمود".

بنابراین به وجود آمدن و به اصطلاح قوام یافتن انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری با تمام سرعت از تمام راه‌های "طبیعی" و "مافوق طبیعی" به پیش می‌رود. بین چند صد پادشاه مالی جامعهٔ کنونی سرمایه‌داری به طور منظم تقسیم کار معینی انجام می‌گیرد:

« مُرادِف با این توسعه، حیطةٔ فعالیت عده‌ای کارخانه‌دار بزرگ » (که در هیئت‌های مدیرهٔ بانک‌ها و غیره شرکت دارند)
 « و با واگذاری فقط یک منطقهٔ صنعتی معین در اختیار هر یک از رؤسای بانک در هر شهرستان، تخصص مدیران بانک‌های بزرگ به میزان معینی ترقی میکند. این نوع تخصص به طور کلی فقط در صورت بزرگ بودن مؤسسهٔ بانکی و به خصوص وسعت دامنهٔ

۴۰ - "هاپاگ" (هامبورگ - آمریکا)، مترجم.

(Hamburg - Amerika) "Hapag"

۴۱ - ایدلس و ریسر - کتاب‌های نامبرده.

ارتباط‌های صنعتی آن امکان پذیر است. این تقسیم کار از دو جهت انجام می‌گیرد: از یک طرف تماس با صنایع من حیث‌المجموع به یکی از رؤسا برحسب تخصصی که دارد واگذار می‌شود، از طرف دیگر هر رئیسی نظارت در امور بنگاه‌های مختلف یا گروهی از بنگاه‌هایی را که از لحاظ حرفه یا منافع با یک دیگر نزدیکند، بر عهده می‌گیرد»...

(سرمایه‌داری دیگر به حدی رشد کرده است که می‌تواند در امور بنگاه‌های مختلف نظارت متشکلی داشته باشد)...

« یکی تخصصش مربوط به صنایع آلمان و گاهی حتی فقط مربوط به صنایع آلمان غربی است (غرب آلمان صنعتی‌ترین قسمت‌های آلمان است)،

« دیگری تخصصش در رشته ارتباط با دولت‌ها و صنایع خارجی و اطلاع از شخصیت کارخانه‌داران و غیره و در رشته امور مربوط به بورس و غیره است. علاوه بر این چه بسا به هریک از رؤسای بانک‌ها مأموریت اداره منطقه مخصوص و یا رشته مخصوصی از صنایع واگذار می‌شود. یکی به طور عمده در شوراهای نظارت شرکت‌های برق کار می‌کند، دیگری در فابریک‌های شیمیائی، آبجوسازی و یا کارخانه قند و سومی در عده کمی از بنگاه‌های منفرد و در عین حال در شورای نظارت شرکت‌های بیمه کار می‌کند... خلاصه شکی نیست که در بانک‌های بزرگ به نسبتی که دامنه معاملات وسعت می‌پذیرد و تنوع آنها بیشتر می‌شود، تقسیم کار بین مدیران آنها نیز بیشتر می‌گردد - به این منظور (و برای حصول این نتیجه) که بتوان کار مدیران را از معاملات به اصطلاح صرفاً بانکی کمی بالاتر برد، بر توانائی آنها به هنگام قضاوت در امور افزود، نکته‌سنجی آنها را در مسائل عمومی مربوط به صنعت و نیز در مسائل تخصصی مربوط به رشته‌های جداگانه صنعت بیشتر کرد و برای فعالیت در منطقه نفوذ صنعتی بانک حاضرشان نمود. این سیستم بانک‌ها ضمناً از این راه که بانک‌ها می‌کوشند در شوراهای نظارت خود اشخاصی را که با صنایع به خوبی آشنا هستند و نیز کارفرمایان و کارمندان عالی‌رتبه سابق و به خصوص کارمندان ادارات راه آهن و معادن و غیره را انتخاب نمایند، تکمیل می‌گردد.»^{۴۲}

در بانک‌های فرانسه نیز ما با اندکی اختلاف شکل، سازمان‌هایی از همین نوع مشاهده می‌کنیم. مثلاً یکی از سه بانک کلان فرانسه یعنی "بانک استقراضی لیون" شعبه مخصوصی به نام "شعبه جمع‌آوری اطلاعات مالی" (service des études financiers) دائر نموده است. در این شعبه بیش از ۵۰ مهندس، کارشناس آمار، اقتصاددان، حقوقدان و غیره به طور دائمی کار می‌کنند. هزینه نگهداری این شعبه در سال بالغ بر ششصد تا هفتصد هزار فرانک است. این شعبه به نوبه خود به هشت دائره تقسیم شده است: یکی اطلاعات مخصوص به بنگاه‌های صنعتی را جمع‌آوری می‌کند، دیگری به بررسی آمار عمومی مشغول است، سومی امور مربوط به شرکت‌های راه آهن و کشتی‌رانی را مطالعه می‌نماید، چهارمی در اطراف اوراق بهادار و پنجمی درباره گزارش‌های مالی تحقیق می‌نماید و قس‌علیهذا.^{۴۳}

نتیجه‌ای که حاصل می‌شود از یک طرف آمیختگی روزافزون یا به اصطلاح ن. ای. بوخارین، که اصطلاح به موردی است، جوش خوردن سرمایه‌های بانکی و صنعتی است و از طرف دیگر رشد بانک‌ها و تبدیل آنها به مؤسساتی است که در حقیقت "جنبه اونیورسال" دارند. در مورد این مسئله ما ذکر اصطلاحات دقیق ایدلس یعنی نویسنده‌ای را که در این قضیه بهتر از هر کس مطالعه کرده است، ضروری می‌دانیم:

« با بررسی ارتباطات صنعتی من‌حیث‌المجموع ما به این نتیجه می‌رسیم که مؤسسات مالی که برای صنایع کار میکنند جنبه اونیورسال دارند. بر خلاف شکل‌های دیگر بانک‌ها و بر خلاف خواست‌هایی که گاهی در مطبوعات مطرح می‌گردد و طلب می‌شود که بانک‌ها باید در رشته معینی از امور یا بخش معینی از صنایع تخصص حاصل نمایند تا دچار تزلزل نگردند، بانک‌های بزرگ می‌کوشند ارتباطات خود را با بنگاه‌های صنعتی، از لحاظ محل و نوع تولید حتی‌المقدور متنوع‌تر سازند و آن ناموزونی‌ها را که در توزیع سرمایه بین مناطق مختلف و یا رشته‌های گوناگون صنایع وجود دارد و ریشه آن در تاریخ تأسیس بنگاه‌های مختلف نهفته است، برطرف سازند. »

۴۳ - مقاله اوژن کائوفمان Eug. Kaufmann درباره بانک‌های فرانسه در مجله "بانک" شماره ۲ سال ۱۹۰۹، صفحه ۸۵۱ و صفحات بعد.

« یک تمایل عبارت از این است که ارتباط با صنایع به یک پدیده عمومی مبدل شود، و تمایل دیگر این است که این ارتباط محکم تر و شدیدتر گردد؛ این دو تمایل در شش بانک بزرگ به طور ناقص ولی به میزان قابل ملاحظه و به طور یکسانی عملی شده است. »

محافل بازرگانی و صنعتی اغلب از "تروریسم" بانک‌ها شکایت می‌کنند. و تعجب آور نیست که این قبیل شکایات وقتی می‌شود که بانک‌های بزرگ آن طور که مثال زیرین نشان میدهد "فرمانروائی می‌کنند". در تاریخ ۱۹ نوامبر سال ۱۹۰۱ یکی از بانک‌های D برلن (نام چهار بانک کلان با حرف D) آغاز میشود) به هیئت مدیره سندیکای سیمان شمال باختری و مرکز آلمان نامه‌ای به شرح زیر تسلیم نمود:

« از اطلاعیه‌ای که شما روز ۱۸ ماه جاری در روزنامه فلان منتشر کرده‌اید، معلوم می‌شود، ما باید این موضوع را ممکن بدانیم که در جلسه عمومی سندیکای شما که قرار است روز سی‌ام ماه جاری تشکیل گردد، تصمیماتی اتخاذ خواهد شد که ممکن است در بنگاه شما تغییراتی را که برای ما قابل پذیرفتن نیست موجب گردد. بدین جهت ما با نهایت تأسف مجبوریم اعتباری را که شما از آن استفاده می‌کردید، قطع نمائیم... ولی اگر در این جلسه عمومی تصمیماتی که برای ما غیر قابل پذیرفتن است اتخاذ نگردد و به ما در این مورد از لحاظ آتیه تضمینات لازمه داده شود، آن گاه حاضر خواهیم بود درباره صدور اعتبار جدیدی برای شما وارد مذاکره شویم. »^{۴۴}

در حقیقت اینها همان شکایاتی است که سرمایه کوچک از فشار سرمایه بزرگ دارد، فقط با این فرق که ما در اینجا یک سندیکای تمام و کمال را در ردیف "کوچک‌ها" می‌بینیم! مبارزه قدیمی سرمایه کوچک و بزرگ در مرحله جدید و به مراتب بالاتری تجدید میشود. واضح است که بنگاه‌های میلیاردی بانک‌های بزرگ، ترقیات فنی را نیز می‌توانند با وسائلی که به هیچ وجه با وسایل سابق قابل قیاس نیست به جلو سوق دهند. مثلاً بانک‌ها شرکت‌های خاصی را برای پژوهش‌های فنی تشکیل می‌دهند که از نتایج آنها البته فقط

۴۴ - دکتر اسکار اشتیلیخ؛ "پول و شبکه بانکی"، برلن ۱۹۰۷، ص. ۱۴۸.
Dr. Oscar Stillich: "Geld – und Bankwesen". Berlin,

بنگاه‌های صنعتی "دوست" استفاده می‌کنند. از این قبیل است "شرکت مأمور بررسی مسائل مربوط به راه آهن‌های برقی" و "دفتر مرکزی پژوهش‌های علمی و فنی" و غیره.

خود مدیران بانک‌های بزرگ نیز نمی‌توانند به این نکته پی ببرند که یک نوع شرایط جدیدی در اقتصاد ملی به وجود می‌آید، ولی آنها در برابر این شرایط ناتوانند. ایدلس مینویسد:

« کسانی که در جریان سال‌های اخیر در تغییر و تبدیل مقام‌های ریاست و عضویت شوراهای نظارت بانک‌های بزرگ دقت کرده باشند، ممکن نیست متوجه این موضوع نشده باشند که چگونه این مقامات به تدریج به دست افرادی می‌افتد که دخالت فعال در تکامل عمومی صنایع را وظیفه ضروری و بیش از پیش مبرم بانک‌های بزرگ می‌شمارند ضمناً بین این افراد و رؤسای سابق بانک‌ها از اینجا اختلافاتی در زمینه کار که اغلب نظرهای شخصی در آن دخالت دارد بروز می‌نماید. مطلب اصلی در اینجا این است که آیا بانک‌ها که مؤسسات اعتبار دهنده هستند از این دخالت بانک‌ها در پروسه صنعتی تولید آسیب نمی‌بینند و آیا این کار که هیچ وجه مشترکی با میانجیگری در واگذاری اعتبار ندارد و بانک را به حیطه‌های می‌کشاند که در نتیجه بیش از پیش تابع سیادت کورکورانه بازار صنایع می‌گردد پرنسیپ‌های معتبر را خدشه‌دار نمی‌سازد و سودهای مطمئن را از بین نمی‌برد. اینها مطالبی است که عده زیادی از مدیران سابق بانک‌ها اظهار می‌دارند و حال آن که اکثریت مدیران جوان برآنند که ضرورت دخالت فعال در کارهای مربوط به صنعت نظیر همان ضرورتی است که بانک‌های بزرگ و بنگاه‌های بانکی صنعتی نوین را به موازات صنایع بزرگ کنونی به وجود آورده است. تنها نکته‌ای که هر دو طرف در آن با یک دیگر توافق دارند این است که برای کار جدید بانک‌های بزرگ نه پرنسیپ‌های استواری وجود دارد و نه هدف مشخص. »^{۴۵}

سرمایه‌داری سابق دوران سپری شده است. سرمایه‌داری نوین عبارت است از انتقال به چیزی. جستجوی "پرنسیپ‌های استوار و هدف مشخص" برای

"آشتی دادن" انحصار با رقابت آزاد، البته کاری است بیهوده. اعترافات پراتیسین‌ها به هیچ وجه با مدیحه سرائی‌های مبتذلی که به توسط مدافعین آتشین سرمایه‌داری از قبیل شولتسه گورنیتس، لیفمان و "تئوریسین‌هایی" نظیر آنها درباره محسنات سرمایه‌داری "متشکل" می‌شود، شباهتی ندارد.

در مورد این مسئله مهم که تثبیت قطعی "کار جدید" بانک‌های بزرگ به چه زمانی مربوط می‌شود ما جواب نسبتاً دقیق را از ایدلس می‌شنویم:

« مشکل بتوان گفت ارتباط بین بنگاه‌های صنعتی با مضمون جدید و شکل‌های جدید و ارگان‌های جدید آنها یعنی: بانک‌های بزرگ که دارای سازمانی در عین حال هم متمرکز و هم غیر متمرکزند - به مثابه یک پدیده مشخص اقتصاد ملی - قبل از سال‌های ۱۸۹۰-۱۹۰۰ برقرار شده باشد؛ از لحاظ معینی حتی می‌توان این نقطه مبداء را با سال ۱۸۹۷ مقارن دانست که در آن، بنگاه‌هایی که برای اولین بار به خاطر ملاحظات سیاست صنعتی بانک‌ها، شکل جدید سازمان غیر متمرکز را وضع کردند - به مقیاس وسیعی با یک دیگر "درآمیختند". این نقطه مبداء را شاید هم بتوان با زمان دیرتری مقارن دانست، زیرا فقط بحران سال ۱۹۰۰ بود که پروسه تمرکز را هم در صنایع و هم در امور بانکی به میزان بس عظیمی تسریع نمود و این پروسه را تحکیم کرد و برای اولین بار تماس با صنایع را به انحصار واقعی بانک‌های بزرگ تبدیل نمود و این تماس را به طور قابل ملاحظه‌ای نزدیک تر و شدیدتر کرد. »^{۴۶}

بنابراین قرن بیستم نقطه تحولی است که در آن سرمایه‌داری قدیم به سرمایه‌داری نوین و سیادت سرمایه به طور کلی به سیادت سرمایه مالی تبدیل میشود.

۴۶ - ایدلس. کتاب نامبرده، ص. ۱۸۱.

توضیحات فصل ۲

[۵] - افتضاحات گروندر - در آغاز سال‌های ۷۰ قرن نوزدهم در دوره رشد شدید تأسیس شرکت‌های سهامی در آلمان روی داد (گروندریسم از کلمه آلمانی "Gründer" یعنی تأسیس مشتق شده است). جریان رشد گروندریسم با یک سلسله کلاهبرداری‌های شیادانه‌ای توأم بود که به وسیله احتکار و فروش فوق‌العاده گران اراضی و سفته بازی در بورس انجام می‌گرفت و در نتیجه آن معامله گران بورژوا، کیسه‌های خود را انباشته می‌کردند. ه.ت. (ص. ۵۱)

۳ - سرمایه مالی و الیگارش‌ی مالی

هیلفردینگ می نویسد:

« بخش روزافزونی از سرمایه صنعتی به کارخانه‌دارانی که آن را به کار می‌برند متعلق نیست. آنها فقط از طریق بانک، سرمایه به دست می‌آورند و بانک نسبت به آنان در حکم نماینده صاحبان این سرمایه است. از طرف دیگر بانک هم مجبور است بخش روزافزونی از سرمایه‌های خود را در صنایع جای‌گیر سازد. در نتیجه این امر بانک به نسبت روزافزونی جنبه سرمایه‌دار صنعتی را به خود می‌گیرد. بنابراین من یک چنین سرمایه بانکی یعنی سرمایه به شکل پولی را که بدین وسیله در حقیقت امر به سرمایه صنعتی تبدیل شده است سرمایه مالی می‌نامم. "سرمایه مالی: سرمایه‌ای است که در اختیار بانک‌ها بوده و به توسط کارخانه‌داران به کار می‌افتد. »^{۴۷}

این تعریف کامل نیست، زیرا در آن به یکی از مهم‌ترین نکات یعنی به رشد تمرکز تولید و سرمایه که شدت آن به حدی است که به انحصار منجر می‌گردد و هم اکنون منجر گردیده، اشاره‌ای نمی‌شود. ولی در تمام رساله هیلفردینگ عموماً و در دو فصل مقدم بر فصلی که این تعریف از آن نقل گردیده، خصوصاً روی نقش انحصارهای سرمایه‌داری تکیه شده است.

تاریخ پیدایش سرمایه مالی و مضمون این مفهوم عبارت است از: تمرکز تولید؛ تشکیل انحصارهایی که در نتیجه رشد این تمرکز به وجود می‌آیند؛ در آمیختن یا جوش خوردن بانک‌ها با صنعت.

اکنون ما باید به توصیف این موضوع بپردازیم که چگونه "فرمانروایی" انحصارهای سرمایه‌داری در شرایط عمومی تولید کالائی و مالکیت خصوصی به طور اجتناب‌ناپذیری به سیادت الیگارش‌ی مالی مبدل میشود. این نکته را متذکر می‌شویم که نمایندگان علم بورژوازی آلمان (و نه تنها آلمان) نظیر ریسر، شولتسه و گورنیتس، لیفمان و غیره مدافعین آتشین امپریالیسم و سرمایه مالی هستند. آنها "مکانیسم" پیدایش الیگارش‌ی، شیوه‌های آن، میزان درآمدهای

۴۷ - ر. هیلفردینگ؛ "سرمایه مالی"، مسکو ۱۹۱۲، ص. ۳۳۸-۳۳۹.

آن، اعم از "حلال یا حرام" ارتباط آن را با پارلمان‌ها و غیره و غیره آشکار ساخته بلکه پرده‌پوشی می‌نمایند و آن را زیب و زینت می‌دهند. آنها به وسیله استعمال عبارات مطمئن و مبهم و دعوت رؤسای بانک‌ها به "احساس مسئولیت" و ستایش "وظیفه‌شناسی" کارمندان دولتی پروس و به وسیله تجزیه و تحلیل جدی جزئیات طرح‌های قانونی کاملاً بی‌اهمیت درباره "نظارت" و درباره "وضع مقررات تنظیم کننده" و نیز به وسیله مهمل بافی‌های تئوریک نظیر مثلاً تعریف "علمی" زیرین پروفیسور لیفمان، گریبان خود را از شر این "مسائل لعنتی" خلاص می‌نمایند. پروفیسور لیفمان می‌گوید:

«... بازرگانی فعالیتت است پیشه ورانه که هدف آن جمع آوری نعمات و محافظت آنها و در اختیار گذاردن آنهاست.»^{۴۸}

(در کتاب پروفیسور روی این کلمات تکیه شده و با حروف برجسته نوشته شده است)...
از اینجا چنین نتیجه می‌شود که در دوران انسان‌های اولیه هم که از مبادله خبری نبود بازرگانی وجود داشته و در جامعه سوسیالیستی هم وجود خواهد داشت!
ولی واقعیات دهشتناکی که به سیادت دهشتناک الیگارش‌ی مالی مربوط است چنان آشکار و عیان است که در همه کشورهای سرمایه‌داری خواه در آمریکا، خواه در فرانسه، خواه در آلمان نشریاتی به وجود آمده که گرچه در آنها از نظریات بورژوائی پیروی می‌شود ولی با این حال الیگارش‌ی مالی را به طور تقریباً صحیحی تصویر می‌کند و آن را به نحوی که البته جنبه خرده بورژوائی دارد مورد انتقاد قرار می‌دهد.
در رأس تمام مسائل باید آن "سیستم اشتراکی" را قرار داد که فوقاً چند کلمه‌ای درباره آن صحبت شد. مثلاً هایمان اقتصاددان آلمانی که تقریباً می‌توان گفت زودتر از دیگران به این موضوع توجه کرده است ماهیت قضیه را چنین توصیف میکند:

« شرکت اصلی (که ترجمه تحت‌اللفظی آن "شرکت - مادر" است) به توسط یکی از مدیران کنترل می‌شود؛ این شرکت به نوبه خود بر شرکت‌های وابسته به خود ("شرکت‌های دختر") و

۴۸ - R. Liefmann کتاب نامبرده، ص. ۴۷۶.

شرکت‌های اخیر بر "شرکت‌های نوه" و قس‌علیهذا تسلط دارند. به این طریق با داشتن سرمایه‌ای که آن قدرها هم هنگفت نباشد می‌توان بر رشته‌های عظیمی از تولید تسلط داشت. در حقیقت هم وقتی داشتن ۵۰ درصد سرمایه همیشه برای کنترل شرکت سهامی کافی باشد، در این صورت مدیر شرکت برای این که بتواند ۸ میلیون سرمایه "شرکت‌های نوه" را تحت کنترل خود قرار دهد، کافیت فقط یک میلیون سرمایه داشته باشد. و اگر این "آمیختگی" از این هم فراتر رود، آن گاه می‌توان با یک میلیون سرمایه، ۱۶ میلیون، ۳۲ میلیون و بیشتر را تحت کنترل قرار داد. ^{۴۹}»

در حقیقت هم تجربه نشان می‌دهد برای اداره امور یک شرکت سهامی در اختیار داشتن ۴۰ درصد سهام کافی است،^{۵۰} زیرا قسمت معینی از سهامداران پراکنده و جزء عملاً هیچ‌گونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره ندارند. "دمکراسی شدن" سهامداری که سفسطه‌جویان بورژوا و "به اصطلاح سوسیال دموکرات‌های" اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا وانمود می‌کنند که انتظار دارند) به "سرمایه جنبه دموکراتیک بدهد" و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بیافزاید و قس‌علیهذا، در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیگارشی مالی. ضمناً به همین جهت است که در کشورهای سرمایه‌داری متری تر یا قدیمی تر و "مغرب" تر - قانون، انتشار سهام کوچک تر را مجاز می‌شمارد. در آلمان قانون، اجازه انتشار سهام کمتر از ۱۰۰۰ مارکی را نمی‌دهد و سلاطین مالی آلمان به انگلستان که در آن قانون انتشار سهام یک پوند استرلینگ (معادل ۲۰ مارک، حدود ۱۰ روبل) را هم اجازه می‌دهد با حسرت می‌نگرند. زیمنس یکی بزرگ‌ترین کارخانه‌داران و بزرگ‌ترین "سلاطین مالی" آلمان در تاریخ ۷ ژوئن سال ۱۹۰۰ در رایشتاگ اظهار داشت "سهام یک پوندی پایه امپریالیسم انگلستان را تشکیل می‌دهد"^{۵۱} این تاجر چگونگی امپریالیسم را عمیق تر و "مارکسیستی تر" از آن نویسنده بی‌نزاکتی درک کرده که بانی مارکسیسم روس محسوب میشود [۶] و در عین حال بر آن است که امپریالیسم فقط خاصیت نکوهیده یکی از ملت‌ها است...

۴۹ - Hans Gideon Heymann; "Die gemischten Werke im deutschen Grosseisengewerbe", St. ۱۹۰۴, P. ۲۶۹-۲۶۸

۵۰ - Liefmann, Beteiligungsges, etc - از روی چاپ اول، ص. ۲۵۸،

۵۱ - شولتسه - گورنیتس؛ "بانک‌های اعتبار دهنده آلمان"، نشریه "ارگان اقتصاد اجتماعی"، توپینگن، سال ۱۹۱۵، جلد دوم، ص. ۱۱۰.

ولی "سیستم اشتراک" نه تنها موجب افزایش عظیم قدرت انحصارطلبان است، بلکه علاوه بر آن به آنها اجازه میدهد بدون مجازات به هر عمل مظنون و کثیفی مبادرت ورزند و مردم را بچاپند، زیرا رهبران "شرکت - مادر" رسماً یعنی به موجب قانون در مقابل اعمال "شرکت دختر" که "مستقل" محسوب شده و به توسط آنها می توان هر کاری را "از پیش برد"، هیچ گونه مسئولیتی ندارد. اینک نمونه‌ای که ما از شماره ماه مه سال ۱۹۱۴ مجله آلمانی "بانک" به دست آورده‌ایم:

« "شرکت سهامی پولادفنی" در کاسل چند سال قبل یکی از پُردرآمدترین بنگاه‌های آلمان به شمار می رفت. ولی در نتیجه سوء اداره، کار را به جایی رساند که بهره سهام از ۱۵ درصد به صفر درصد تنزل نمود. به طوری که معلوم شد هیئت مدیره بدون اطلاع سهامداران مبلغ ۶ میلیون مارک به یکی از "شرکت‌های دختر" خود بنام "هاسیا" که سرمایه اسمی آن فقط چند صد هزار مارک بود، وام داد. درباره این وام که تقریباً سه بار بیش از سرمایه سهامی "شرکت - مادر" است، در ترازنامه شرکت، هیچ گونه اشاره‌ای نشد؛ از نقطه نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و ممکن بود دو سال تمام هم به طول انجامد، زیرا هیچ یک از مقررات قانون بازرگانی بدین وسیله نقض نمی شد. رئیس شورای نظارت که به سمت مسئول، ترازنامه‌های جعلی را امضاء می کرد ریاست اتاق بازرگانی کاسل را عهده‌دار بود و هنوز هم عهده‌دار است. سهامداران از این وامی که به شرکت "هاسیا" داده شده بود فقط مدت‌ها بعد مطلع شدند، یعنی هنگامی که معلوم شد این عمل اشتباه بوده است...»

(نویسنده می بایست کلمه اشتباه را در گیومه می گذاشت)...

« و فقط هنگامی که سهام شرکت "پولادفنی" در نتیجه این که افراد آگاه از جریان قضایا، شروع به فروش آنها نمودند تقریباً صد در صد تنزل کرد...»

... این نمونه تیییک تردستی با ترازنامه‌ها که از امور عادی شرکت‌های سهامی است برای ما روشن می سازد چرا هیئت‌های مدیره شرکت‌های سهامی با آرامش خاطری به مراتب بیش از کارفرمایان خصوصی به معاملات توأم با ریسک مبادرت می ورزند. تکنیک نوین تنظیم ترازنامه‌ها نه فقط به آنها امکان میدهد معاملات

توأم با ریسک را از سهامداران متوسط پوشیده نگهدارند بلکه علاوه بر آن به کسانی که بیش از همه در کار ذینفع‌اند اجازه میدهد در صورت عدم موفقیت در این اقدام از طریق فروش به موقع سهام، مسئولیت را از گردن خود دور سازند و حال آن که کارفرمای منفرد در مقابل تمام کارهای خود باید حساب پس بدهد...

ترازنامه‌های عده زیادی از شرکت‌های سهامی شبیه به آن پالیمپست‌های مشهور قرون وسطائی است که ابتدا می‌بایست تمام آن چه را که روی آنها نوشته شده بود زدود تا علائمی که زیر آن نوشته شده و مضمون واقعی آنها را تشکیل میداد واضح گردد. »
(پالیمپست کاغذ مخصوصی از پوست حیوانات بود که روی متن نوشته اصلی آن را با ماده‌ای می‌پوشاندند و متن دیگری روی آن می‌نوشتند).
« ساده‌ترین و به همین جهت متداول‌ترین وسیلهٔ مکتوم ماندن چگونگی ترازنامه‌ها این است که یک بنگاه واحد از طریق تأسیس "شرکت‌های دختر" یا از طریق ملحق ساختن یک چنین شرکت‌هایی به چند قسمت تقسیم شود. فوائد این سیستم از نقطه نظر هدف‌های گوناگون خواه مشروع و خواه نامشروع به قدری واضح و آشکار است که در حال حاضر شرکت‌های بزرگی که چنین سیستمی را نپذیرفته باشند صرفاً در حکم استثناء هستند. »^{۵۲}

نویسنده به عنوان نمونه، بزرگ‌ترین شرکت انحصاری که به وسیع‌ترین شکلی از این سیستم استفاده می‌نماید "شرکت کل الکتریک" را که دارای شهرت به سزانیست (A.E.G.) که بعداً هم درباره‌اش صحبت خواهیم کرد، نام می‌برد. در سال ۱۹۱۲ بر این عقیده بودند که این شرکت در ۱۷۵ تا ۲۰۰ شرکت اشتراک دارد و بدیهی است که بر آنها سیادت داشته و سرمایه‌ای را که جمعاً بالغ بر یک میلیارد و نیم مارک می‌شود در قبضه خود دارد.^{۵۳}
انواع مقررات بازرسی و انتشار ترازنامه‌ها و تنظیم طرح معین برای آنها و برقراری نظارت و غیره یعنی تدابیری که پروفیسورها و مأمورین دولتی دارای حُسن نیت - که حُسن نیت‌شان متوجه دفاع از سرمایه‌داری و تزیین

۵۲ - (اشوه‌گه؛ "شرکت‌های دختر"، "بانک" - مترجم) ۱۹۱۴، جلد ۱، ص. ۵۴۵.

L. Eschwege; "Tochtergesellschaften", "Die Bank",

۵۳ - (کورت هاینیگ؛ "راه تراست الکتریک"، "زمان نو"، سال ۱۹۱۲، سی‌امین سال انتشار. - مترجم)، جلد ۲، ص. ۴۸۴

Kurt Heining; "Der Weg des Elektrottrusts", "Neue Zeit"

آنست - توجه مردم را به آن معطوف می‌دارند، هیچ‌یک نمی‌تواند حائز کوچک‌ترین اهمیتی باشد. زیرا مالکیت خصوصی مقدس است و هیچ‌کس را نمی‌توان از خرید و فروش و مبادلهٔ سهام و گرو گذاشتن آنها منع نمود.

در این باره از روی پیکره‌هایی که ی. آگاد ذکر نموده می‌توان قضاوت کرد که "سیستم اشتراک" در بانک‌های بزرگ روس چه دامنه‌ای به خود گرفته است. نامبرده ۱۵ سال کارمند بانک روس و چین بود و در ماه مه سال ۱۹۱۴ کتابی تحت عنوان "بانک‌های بزرگ و بازار جهانی" که چندان عنوان دقیقی نیست منتشر نمود.^۴ نویسنده، بانک‌های بزرگ روس را به دو گروه اساسی تقسیم می‌نماید: (آ) آنهایی که با "سیستم اشتراک" کار می‌کنند و (ب) آنهایی که "مستقلند"، ولی نویسنده پیش خود کلمهٔ "استقلال" را به معنای استقلال در مقابل بانک‌های خارجی می‌فهمد؛ نویسنده گروه اول را به سه گروه فرعی تقسیم میکند: (۱) اشتراک آلمان، (۲) انگلیس، (۳) فرانسه - و در اینجا "اشتراک" و سیادت بزرگ‌ترین بانک‌های خارجی ملیت‌های نامبرده را در نظر دارد. نویسنده سرمایه‌های بانک‌ها را به سرمایه‌هایی که در رشته‌های "محصول‌آور" (یعنی در بازرگانی و صنایع) به کار می‌رود و به سرمایه‌هایی که در رشتهٔ "اسپیکولاسیون" (یعنی در معاملات بورسی و مالی) به کار می‌رود تقسیم می‌نماید و از نقطه نظر خرده بورژوائی و رفرمیستی خود که از خصوصیات اوست بر این عقیده است که گویا با وجود سرمایه‌داری می‌توان سرمایه‌گذاری نوع اول را از نوع دوم جدا کرد و دومی را از بین برد.

پیکره‌هایی که نویسنده ذکر میکند بدین قرار است:

(رجوع شود به صفحهٔ بعد)

۵۴ - (ی. آگاد؛ "بانک‌های بزرگ و بازار جهانی. اهمیت اقتصادی و سیاسی بانک‌های بزرگ در بازار جهانی و نفوذ آنها در اقتصاد ملی روسیه و مناسبات آلمان و روسیه"، برلن. - مترجم) سال ۱۹۱۴.

E. Agahd; "Grossbanken und Weltmarkt. Die wirtschaftliche und politische Bedeutung der Grossbanken im Weltmarkt unter Berücksichtigung ihres Einflusses auf Russlands Volkswirtschaft und die deutsch-russischen Beziehungen", Berlin.

مبالغ سرمایه گذاری		موجودی بانک‌ها (از روی گزارش‌های اکثیر - نوامبر سال ۱۹۱۳)	
جمعاً	در رشته‌ی اختکار	در رشته‌های محصول آور	
۱۲۷۲/۸	۸۵۹/۱	۴۱۳/۷	۴ بانک: بازرگانی سبیری؛ روس؛ بین‌المللی؛ خرید بروات الف - ۱
۴۰۸/۴	۱۶۹/۱	۲۳۹/۳	۲ بانک: بازرگانی و صنعتی؛ روس و انگلیس الف - ۲
۱۳۷۳/۰	۶۶۱/۲	۷۱۱/۸	۵ بانک: روس و آسیا؛ خصوصی سن پترزبورگ؛ آروف - دن؛ اونیون مسکو؛ بازرگانی روس و فرانسه الف - ۳
۳۰۵۴/۲	۱۶۸۹/۴	۱۳۶۴/۸	۱۱ بانک الف جمع
۸۹۵/۳	۳۹۱/۱	۵۰۴/۲	۸ بانک: تجاری مسکو؛ ولگا - کاما؛ یونکر و شرکاء؛ بازرگانی سن پترزبورگ و اولبرگ سابق؛ مسکو - ریپوشینسکی سابق؛ خرید بروات مسکو؛ بازرگانی مسکو و خصوصی مسکو ب -
۳۹۴۹/۵	۲۰۸۰/۵	۱۸۶۹/۰	۱۹ بانک جمع

از روی این جدول دیده میشود که از مبلغ تقریباً چهار میلیارد روبل سرمایه "فعال" بانک‌های بزرگ بیش از سه چهارم یعنی بیش از ۳ میلیارد روبل سهم بانک‌هایی است که در ماهیت امر در حکم "شرکت‌های دختر" بانک‌های خارجی و در نوبه اول بانک‌های پاریس (یعنی سه بانک مشهور؛ اتحاد پاریس، بانک پاریس و هلند، شرکت کل) و بانک‌های برلن (بخصوص بانک آلمان و شرکت خرید بروات) هستند. دو بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های روس یعنی "بانک روس" (بانک بازرگانی خارجی روس) و "بانک بین‌المللی" (بانک بازرگانی بین‌المللی سن پترزبورگ) سرمایه‌های خود را در فاصله بین سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ از ۴۴ میلیون به ۹۸ میلیون روبل و ذخیره خود را از ۱۵ میلیون به ۳۹ میلیون روبل ترقی دادند "در حالی که سه چهارم از سرمایه‌ای که در جریان بود سرمایه آلمانی بود"؛ بانک اول به "کنسرن" "بانک آلمان" در برلن و بانک دوم به "شرکت خرید بروات" برلن تعلق دارد. آگاد نیک فطرت، بسی بر آشفته است از این که بانک‌های آلمان اکثریت سهام را قبضه کرده‌اند و بدین سبب سهامداران روس ناتوانند. بدیهی است کشور صادر کننده سرمایه، سرگل منافع را دستچین می‌کند؛ مثلاً "بانک آلمان" در برلن پس از انتشار سهام بانک بازرگانی سبیری در برلن این سهام را یک سال در کیف خود نگه داشت و سپس به نرخ ۱۹۳ بابت ۱۰۰ یعنی تقریباً دو برابر بهای اولیه به فروش رساند و بدین طریق قریب ۶ میلیون روبل نفع "عایدش شد". این نفع را هیلفر دینگ "نفع حق‌التأسیس" نامیده است.

نویسنده تمام "قدرت" بزرگ‌ترین بانک‌های پترزبورگ را به مبلغ ۸۲۳۵ میلیون روبل یعنی تقریباً ۸/۲۴ میلیارد برآورد میکند و ضمناً "اشتراک" یا به عبارت صحیح‌تر سیادت بانک‌های خارجی را بدین طریق تقسیم می‌کند: بانک‌های فرانسه ۵۵ درصد، بانک‌های انگلستان ۱۰ درصد، بانک‌های آلمان ۳۵ درصد. از این مبلغ یعنی ۸۲۳۵ میلیون روبل سرمایه در جریان طبق حساب نویسنده ۳۶۸۷ میلیون یعنی متجاوز از ۴۰ درصد به سندیکاهای زیر میرسد: پروداوگل، پرودامت، سندیکاهای صنایع نفت و فلزسازی و سیمان. بنابراین آمیختگی سرمایه بانکی و صنعتی که نتیجه پیدایش انحصارهای سرمایه‌داری است، در روسیه نیز گام‌های عظیمی به جلو برداشته است.

سرمایه مالی که در دست‌های معدودی متمرکز شده و از انحصار واقعی برخوردار است از بابت حق‌التأسیس و انتشار اوراق بهادار و از محل وام‌های دولتی و غیره سودهای هنگفت و روزافزونی به چنگ می‌آورد و بدین طریق سیادت الیگارش‌ی مالی را تحکیم می‌نماید و تمام جامعه را خراج‌گذار صاحبان انحصارات میکند. اینک یکی از نمونه‌های بی‌شمار "فرمانفرمائی" تراست‌های آمریکائی که هیلفر دینگ ذکر میکند: در سال ۱۸۸۷ هاوم‌میر از طریق در هم

آمیختن ۱۵ کمپانی کوچک که مجموع سرمایه آنها بالغ بر ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار بود تراست قند را تأسیس نمود. و اما سرمایه تراست بنا به اصطلاح آمریکائی "با آب مخلوط شده" و به مبلغ ۵۰ میلیون دلار تعیین شده بود. این "سرمایه‌گذاری متورم" به حساب تحصیل سودهای انحصاری آینده انجام گرفته بود، همان گونه که تراست فولاد نیز در همان آمریکا به حساب تحصیل سودهای انحصاری آینده به طور روزافزونی زمین‌های دارای کان آهن را خریداری می‌نماید. در حقیقت هم تراست قند با تعیین قیمت‌های انحصاری چنان درآمد هنگفتی به دست آورد که با آن توانست بابت سرمایه‌ای که هفت بار "با آب مخلوط شده بود" ۱۰ درصد بهره سهام بپردازد که تقریباً ۷۰ درصد سرمایه‌ای است که هنگام تأسیس تراست واقعاً پرداخت شده بود! در سال ۱۹۰۹ سرمایه تراست ۹۰ میلیون دلار بود. طی ۲۲ سال سرمایه بیش از ۱۰ برابر شد.

در فرانسه سیادت "الیگارش‌ی مالی" (رجوع شود به کتاب مشهور لیزیس که چاپ پنجم آن در سال ۱۹۰۸ منتشر شد. عنوان این کتاب چنین است: "بر ضد الیگارش‌ی مالی در فرانسه") فقط اندکی شکل دیگری به خود گرفته است. چهار بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های آنجا در مورد انتشار اوراق بهادار از انحصاری برخوردارند که نسبی نبوده بلکه "انحصار مطلق" است. در واقع این خود، "تراست بانک‌های بزرگ" است. این انحصار، سودهای انحصاری حاصله از انتشار اوراق بهادار را تأمین میکند. کشوری که وام میگیرد معمولاً از کل مبلغ وام ۹۰ درصد بیشتر عایدش نمیشود؛ ۱۰ درصد آن عاید بانک‌ها و سایر میانجی‌ها می‌شود. سود بانک‌ها از وام روسیه و چین که مبلغ آن ۴۰۰ میلیون فرانک بود، ۸ درصد و از وام روس (۱۹۰۴) که مبلغ آن ۸۰۰ میلیون بود، ده درصد و از وام مراکش (۱۹۰۴) که مبلغ آن ۶۲ میلیون و نیم بود ۱۸/۷۵ درصد را تشکیل می‌داد. سرمایه‌داری که تکامل خود را از سرمایه‌تتزیلی کوچک شروع می‌کند این تکامل را با سرمایه‌تتزیلی عظیم به پایان می‌رساند. لیزیس می‌گوید:

« "فرانسوی‌ها تتزیل خواران اروپا هستند". تمام شرایط زندگی اقتصادی در نتیجه این تغییر ماهیت سرمایه‌داری دچار تغییرات عمیقی می‌گردد. "کشور" می‌تواند از طریق تتزیل سرمایه در شرایط رکود اهالی و صنایع و بازرگانی و حمل و نقل دریائی، غنی شود. "۵۰ نفر با سرمایه‌ای به مبلغ ۸ میلیون فرانک می‌توانند دو میلیارد فرانک را در چهار بانک تحت اختیار خود گیرند". سیستم "اشتراک" نیز که اکنون دیگر ما با آن آشنا هستیم همین عواقب را در

برابر دارد: یکی از بزرگ‌ترین بانک‌ها یعنی "شرکت کل" (Société Générale) ۶۴ هزار برگ وام به نام "شرکت دختر" خود موسوم به "کارخانه‌های قند در مصر" منتشر می‌سازد. نرخ هنگام انتشار ۱۵۰ درصد است یعنی این که بانک از هر روبل ۵۰ کپک سود می‌برد. به طوری که معلوم شد بهره سهام این شرکت، جعلی بود و "مردم" در حدود ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون فرانک متضرر شدند؛ "یکی از رؤسای "شرکت کل" عضو هیئت مدیره "کارخانه‌های قند" بود". شگفتی نیست که نویسندگان مجبور شده است چنین استنتاج نماید که: "جمهوری فرانسه یک موناشرشی مالی" و "سیادت کامل الیگارشی مالی است؛ این الیگارشی، هم بر مطبوعات مسلط است و هم بر حکومت" ^{۵۵} »

بهره‌دهی سرشار نشر اوراق بهادار که یکی از معاملات عمده سرمایه مالی است، در تکامل و استحکام الیگارشی مالی نقش بسیار مهمی ایفاء می‌نماید. مجله آلمانی "بانک" مینویسد:

« در درون کشور حتی یک معامله را هم نمی‌توان نام برد که ولو به طور تقریب متضمن آن سود کلانی باشد، که از میانجیگری در دادن وام به کشورهای خارجی، حاصل می‌آید. ^{۵۶} »

« حتی یک معامله بانکی را نیز نمی‌توان نام برد که مانند نشر اوراق بهادار متضمن یک چنین سود هنگفتی باشد. »

بنا بر آماری که در مجله "اکنونیست آلمان" مندرج است سود حاصله از نشر اوراق بهادار بنگاه‌های صنعتی به طور متوسط در سال از این قرار است:

۵۵ - (لیزیس؛ "بر ضد الیگارشی مالی در فرانسه"، چاپ پنجم، پاریس. سال ۱۹۰۸، ص. ۱۱، ۱۲، ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۸. - مترجم)

Lysis; "Contre l'oligarchie financière en France".

۵۶ - "Die Bank" ۱۹۱۳، شماره ۷ ص. ۶۳۰.

۱۸۹۵	۳۸\۶ درصد
۱۸۹۶	۳۶\۱
۱۸۹۷	۶۶\۷
۱۸۹۸	۶۷\۷
۱۸۹۹	۶۶\۹
۱۹۰۰	۵۵\۲

« در جریان ده سال، از سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ "درآمد" حاصله از انتشار اوراق بهادار بنگاه‌های صنعتی آلمان بیش از یک میلیارد بوده است. »^{۵۷}

اگر به هنگام اعتلای صنعتی، سود سرمایه‌ی مالی بس هنگفت است، در عوض هنگام انحطاط، بنگاه‌های کوچک و نا استوار از بین می‌روند و آن گاه بانک‌های بزرگ در خرید به بهای ارزان این بنگاه‌ها یا در عمل پُر منفعت "شفای" این بنگاه‌ها و "تجدید سازمان" آنها "اشتراک می‌ورزند". هنگام "شفای" بنگاه‌های زیان‌آور "سرمایه‌ی سهامی تنزل داده می‌شود یعنی درآمد حاصله به نسبت سرمایه‌ی کمتری تقسیم می‌شود و در آینده از روی همین سرمایه حساب می‌شود. به عبارت دیگر هر گاه میزان درآمد به صفر تنزل کند، آن گاه سرمایه‌ی جدیدی به کار جلب می‌شود که پس از الحاق آن با سرمایه‌ی کم درآمد تر سابق، درآمد کافی خواهد داشت. هیلفر دینگ سپس چنین اضافه می‌کند:

« ضمناً باید گفت که تمام این شفا دادن‌ها و تجدید سازمان‌ها برای بانک‌ها دارای جنبه‌ی دوگانه است: اولاً جنبه‌ی معامله‌ی سودمندی را دارد و ثانیاً فرصت مناسبی است که با استفاده از آن می‌توان این گونه شرکت‌های نیازمند را به تبعیت خود در آورد. »^{۵۸}

اینک یک مثال: شرکت سهامی صنایع معدنی "اونیون" در دورتموند در سال ۱۸۷۲ تأسیس یافت. این شرکت سرمایه‌ای سهامی به مبلغ تقریباً ۴۰ میلیون مارک اعلام نمود و هنگامی که بهره‌ی سهام آن در سال اول به ۱۲٪

۵۷ - Stillich اثر نامبرده، ص. ۱۴۴ - (و. زومبارت؛ "اقتصاد ملی آلمان در قرن نوزدهم"، چاپ دوم، سال ۱۹۰۹، ص. ۵۲۶ ضمیمه ۸ - مترجم)

W. Sombart; "Die deutsche Volkswirtschaft

۵۸ - "سرمایه‌ی مالی"، ص. ۱۷۲.

رسید، نرخ سهام تا ۱۷۰٪ ترقی کرد. سرمایه مالی سرگل منافع را دستچین کرد و مبلغ ناچیزی در حدود ۲۸ میلیون عایدش شد. در تأسیس این شرکت نقش عمده را همانا بزرگ‌ترین بانک آلمان یعنی "شرکت خرید بروات" ایفاء می‌کرد که سرمایه خود را تندرست و سالم به ۳۰۰ میلیون مارک رساند. سپس بهره سهام "اونیون" به صفر تنزل می‌کند. سهامداران ناچار به "کسر" سرمایه رضایت می‌دهند یعنی راضی می‌شوند قسمتی از سرمایه را از دست بدهند تا تمام آن از میان نرود. باری در نتیجه یک سلسله "شفا دادن‌ها" در جریان ۳۰ سال بیش از ۷۳ میلیون مارک از دفاتر شرکت "اونیون" محو می‌گردد. "در حال حاضر سهامداران اولیه این شرکت فقط ۵٪ ارزش معین شده سهام خود را در دست دارند"^{۵۹} - و اما بانک‌ها کماکان از هر "شفا دادنی" "عایداتی داشتند".

احتکار قطعه زمین‌های واقع در اطراف شهرهای بزرگ که به سرعت در حال توسعه هستند هم یکی از معاملات پُر سود سرمایه مالی است. انحصار بانک‌ها اینجا با انحصار حق‌الارض و انحصار طرق مواصلاتی توأم می‌گردد، زیرا ترقی بهای قطعات زمین و امکان فروش مقرون به صرفه آنها به طور قطعه قطعه و غیره بیش از همه منوط است به خوبی آن طرق مواصلاتی که به مرکز شهر منتهی میشود و حال آن که این طرق در دست کمپانی‌های بزرگی است که به وسیله سیستم اشتراک و نیز تقسیم مقامات مدیریت و باز هم به همان بانک‌ها مربوطند. نتیجه حاصله همان چیزی می‌شود که ل. اشوه‌گه نویسنده آلمانی، یکی از کارکنان مجله "بانک" که به ویژه معاملات مربوط به خرید و فروش قطعات زمین و به رهن گذاردن آنها را بررسی کرده است، آن را "گندکاری" می‌نامد: احتکار افسارگسیخته زمین‌های اطراف شهر، ورشکستگی شرکت‌های ساختمانی نظیر شرکت "بوس وائو و کنائوئر" در برلن که با وساطت "معتبرترین و بزرگ‌ترین" بانک‌ها یعنی "بانک آلمان" (DeutscheBank) صد میلیون مارک اخاذی کرد، این بانک طبعاً طبق سیستم "اشتراک" یعنی مخفیانه و پشت پرده عمل می‌کرد و با از دست دادن "فقط" ۱۲ میلیون مارک توانست خود را از معرکه نجات دهد، - سپس ورشکستگی کارفرمایان کوچک و نیز کارگران که چیزی از شرکت‌های ساختمانی توخالی عایدشان نمی‌شود و بالاخره بند و بست‌های شیادانه با پلیس و ادارات

۵۹ - Stillich، اثر نامبرده ص. ۱۳۸ و Liefmann ص. ۵۱.

"درستکار" برلن به منظور تسلط بر امور مربوط به ثبت اسناد زمین‌ها و تحصیل اجازه نامه شهرداری برای ساختمان و غیره و غیره.^{۶۰}

"آداب و رسوم آمریکائی" که پروفیسورهای اروپائی و بورژواهای خیراندیش با این همه سالوسی آن را می ستایند - در دوران سرمایه مالی به تمام معنی به آداب و رسوم کلیه شهرهای بزرگ در کلیه کشورها مبدل شده است.

در آغاز سال ۱۹۱۴ در برلن راجع به تشکیل "تراست حمل و نقل" یعنی "اشتراک منافع" سه بنگاه حمل و نقل برلن گفتگو بود. این بنگاه‌ها عبارت بودند از راه آهن برقی شهری، شرکت تراموای و شرکت اومنیبوس. مجله "بانک" در این باره می نویسد:

« از همان هنگامی که معلوم شد اکثریت سهام شرکت اومنیبوس به دست دو شرکت حمل و نقل دیگر افتاده است ما می دانستیم چنین قصدی وجود دارد... می توان به گفته اشخاصی که این هدف را تعقیب می کنند کاملاً باور داشت؛ آنها می گویند از طریق تنظیم متحدالشکل امور حمل و نقل امیدوارند آن چنان اندوخته‌ای به دست آورند که قسمتی از آن سرانجام عاید مردم گردد. ولی آن چه موجب بغرنج شدن مسئله می گردد این است که در عقب سر این تراست حمل و نقل که در شرف تشکیل است بانک‌هایی ایستاده‌اند که اگر اراده کنند می توانند طرق مواصلاتی را که در انحصار آنهاست تابع منافع خرید و فروش قطعه زمین‌های خود نمایند. برای ایقان به این موضوع که تا چه اندازه این فرضیه طبیعی است کافی است یادآور شویم که در تأسیس شرکت راه آهن برقی شهری هم منافع همان بانک بزرگی مستتر بود که تأسیس این شرکت را ترغیب می کرد. یعنی این که منافع این بنگاه حمل و نقل با منافع خرید و فروش قطعات زمین توأم بود. مطلب بر سر این بود که قسمت شرقی این راه می بایستی آن قطعه زمین‌هایی را در بر گیرد که این بانک بعدها یعنی هنگامی که دیگر موجبات ساختمان این راه فراهم شده بود، آنها را با قیمتی فروخت که برای او و چند نفر از شرکت کنندگان سود هنگفتی به بار آورد...»^{۶۱}

۶۰ - ل. اشوهگه؛ "بانک"، "گندکاری"، سال ۱۹۱۳، ص. ۹۵۲، ۹۵۲؛

L. Eschwege; "Der Sumpf", "Die Bank",

۶۱ - "تراست حمل و نقل"؛ "بانک"، ۱۹۱۴، صفحه ۸۹.

"Verkehrstrust"; "Die Bank",

انحصار پس از آن که به وجود آمد و با میلیاردها سر و کار پیدا کرد بدون توجه به نظام سیاسی و بدون توجه به هیچ گونه "خصوصیات" دیگر با ناگزیری مطلق در تمام جوانب زندگی نفوذ میکند. در مطبوعات اقتصادی آلمان مدح و ستایش برده‌وار شرافت و درستکاری کارمندان دولتی پروس و اشاره به پانامای فرانسه [۷] یا به مزدورصفتی سیاسی آمریکایی‌ها، از امور عادی است. ولی واقعیت این است که حتی آن مطبوعات بورژوازی هم که به امور بانکی آلمان اختصاص دارند، دائماً مجبورند از حدود معاملات صرفاً بانکی پا را بسیار فراتر گذارند و مثلاً از "کشش به سوی بانک" یعنی از موارد روز افزون انتقال کارمندان دولت به خدمت در بانک‌ها صحبت کنند: "پس تطمیع نشدنی بودن کارمندان دولتی که تمایل باطنی آنها متوجه کرسی‌های گرم و نرم برنشتراسه است کجا رفت؟" ^{۶۲} - برنشتراسه نام خیابانی است در برلن که "بانک آلمان" در آن واقع است. آلفرد لانسبورگ ناشر مجله بانک در سال ۱۹۰۹ مقاله‌ای تحت عنوان "اهمیت اقتصادی بیزانتینسم" نوشت و در آن مسافرت ویلهلم دوم به فلسطین و "نتیجه بلاواسطه این مسافرت یعنی ساختمان راه آهن بغداد را مورد بحث قرار داد. نامبرده ساختمان این راه آهن را "نتیجه عظیم" و شومی از "کاریابی آلمانی" شمرده و آن را بیش از تمام خطاهای سیاسی آلمان‌ها در امر "محاصره" مقصر میدانند. ^{۶۳} - (منظور از محاصره، سیاست ادوارد هفتم است که می‌کوشید آلمان را مجزا و منفرد ساخته و آن را با حلقه‌ای از اتحاد امپریالیستی ضد آلمانی محاصره نماید). اشوه‌گه کارمند همان مجله که ذکر آن گذشت در سال ۱۹۱۱ مقاله‌ای تحت عنوان "پلوتوکراسی و کارمندان دولت" نوشت و در آن منجمله واقعه مربوط به فلکر یکی از کارمندان دولتی آلمان را افشاء نمود. فلکر نامبرده، عضو کمیسیون کارتل‌ها و از لحاظ جدیت و انرژی ممتاز بود، پس از مدتی معلوم شد وی در یکی از بزرگ‌ترین کارتل‌ها یعنی سندیکای فولاد شغل پُر مداخلی به دست آورده است. نظیر این وقایع که به هیچ وجه جنبه تصادفی ندارد، همان نویسنده بورژوا را وادار نمود به این موضوع معترف شود که:

"آزادی اقتصادی که قانون اساسی آلمان آن را تضمین نموده است در رشته‌های مختلفی از زندگی اقتصادی به عبارتی عاری از مضمون مبدل شده

۶۲ - ("بانک"، "کشش به سوی بانک"، - مترجم) سال ۱۹۰۹، ص. ۷۹
"Die Bank", Der Zug zur Bank"

۶۳ - همانجا، ص. ۳۰۱.

است" و با وجود سیادت پلوتوکراسی "حتی وسیع ترین آزادی سیاسی هم نمی تواند مانع آن گردد که ما به ملتی مرکب از افراد غیر آزاد تبدیل شویم".^{۶۴}

و اما در مورد روسیه ما تنها به یک مثال اکتفا می کنیم: چند سال قبل در همه روزنامه‌ها، خبری منتشر شد حاکی از این که داویدف مدیر دفتر اعتبارات، خدمت دولتی را ترک گفته و در یکی از بانک‌های بزرگ با حقوقی که به موجب قرارداد می بایست در عرض چند سال مبلغی بیش از یک میلیون روبل را تشکیل دهد به کار مشغول می شود. دفتر اعتبارات مؤسسه‌ای است که وظیفه‌اش "متحد نمودن فعالیت تمام مؤسسات اعتبارات کشور" است و به بانک‌های پایتخت مبلغی از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیون روبل مساعدۀ مالی می پردازد.^{۶۵}

خصوصیت سرمایه‌داری به طور کلی عبارت است از جدائی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، جدائی سرمایه پولی از سرمایه صنعتی یا تولیدی، جدائی تنزیل بگير که فقط از محل درآمد سرمایه پولی زندگی می کند از کارفرما و کلیه کسانی که مستقیماً در اداره سرمایه شرکت دارند. امپریالیسم یا سیادت سرمایه مالی عبارت است از آن مرحله عالی سرمایه‌داری که در آن این جدائی دامنه عظیمی به خود می گیرد. تفوق سرمایه مالی بر کلیه اشکال دیگر سرمایه معنایش موقعیت تسلط آمیز تنزیل بگيران و الیگارش‌ی مالی و نیز به معنای آن است که عدۀ قلیلی از کشورهای دارای "قدرت" مالی از سایر کشورها متمایز می شوند. در این باره که این پروسه در چه مقیاسی انجام می گیرد، می توان از روی پیکره‌های مندرجه در آمار مربوط به امیسیون یعنی آمار انتشار انواع اوراق بهادار قضاوت نمود.

آ. نیمارک در "بولتن پژوهشگاه بین‌المللی آمار"^{۶۶} درباره انتشار اوراق بهادار در سراسر جهان، مشروح ترین و کامل ترین آمار قیاسی را منتشر

۶۴ - همانجا، سال ۱۹۱۱، شماره ۲، ص. ۸۲۵؛ ۱۹۱۳، شماره ۲، ص. ۹۶۲.

۶۵ - E. Agahd، ص. ۲۰۲.

۶۶ - (بولتن پژوهشگاه بین‌المللی آمار، جلد ۱۹، جزوه ۲، لاهه - سال ۱۹۱۲، لاهه - مترجم) پیکره‌های مربوط به کشورهای کوچک به طور تقریب از شماره‌های سال ۱۹۰۲ اقتباس گردیده و ۲۰ درصد بزرگ شده و در ستون دوم مندرج است.

Bulletin de l'Institut International de statistique. T.XIX, livr. II, La Haye

ساخته است. این آمار بعدها بکرات جزء جزء در مطبوعات اقتصادی نقل شده است. اینک نتایجی که در ظرف چهل سال به دست آمده است:

مجموع انتشار اوراق بهادار بر حسب میلیارد فرانک طی هر دوره ده ساله

۷۶\۱ ۱۸۸۰ - ۱۸۷۱
۶۴\۵ ۱۸۹۰ - ۱۸۸۱
۱۰۰\۴ ۱۹۰۰ - ۱۸۹۱
۱۹۷\۸ ۱۹۱۰ - ۱۹۰۱

طی دهساله ۱۸۸۰-۱۸۷۰ بر مبلغ کل اوراق بهادار در سراسر جهان افزوده شد و این به خصوص نتیجه وام‌های مربوط به جنگ فرانسه و پروس و دوران مابعد آن یعنی دوران گروندریسم در آلمان بود. و اما سرعت این افزایش در جریان سه دوره ده ساله آخر قرن نوزدهم از لحاظ نسبی چندان زیاد نیست و فقط در نخستین ده سال قرن بیستم افزایش عظیمی حاصل می شود که تقریباً دو بار زیادتر از سابق است. بنابراین آغاز قرن بیستم نه تنها از لحاظ رشد انحصارها (کارتل‌ها، سندیکاهای، تراست‌ها) که فوقاً درباره آن صحبت کردیم، بلکه از لحاظ رشد سرمایه مالی نیز دوران تحول است.

نیمارک مبلغ کل اوراق بهادار را در جهان در سال ۱۹۱۰ تقریباً ۸۱۵ میلیارد فرانک برآورد میکند و پس از کسر تقریبی مبالغی که تکرار شده است این مبلغ را تا ۵۷۵ - ۶۰۰ میلیارد کاهش می دهد. اینک تقسیم آن بین کشورهای مختلف (به حساب ۶۰۰ میلیارد):

جمع اوراق بهادار در سال ۱۹۱۰ (به میلیارد فرانک)

	۱۴۲	انگلستان.....
جمعاً ۴۷۹	۱۳۲	ایالات متحده.....
	۱۱۰	فرانسه.....
	۹۵	آلمان.....
	۳۱	روسیه.....
	۲۴	اتریش - هنگری.....
	۱۴	ایتالیا.....
	۱۲	ژاپن.....
	۱۲/۵	هلند.....
	۷/۵	بلژیک.....
	۷/۵	اسپانیا.....
	۶/۲۵	سوئیس.....
	۳/۷۵	دانمارک.....
	۲/۵	سوئد، نروژ، رومانی و غیره.....
	۶۰۰	جمع.....

از روی این پیکره‌ها فوراً دیده می‌شود چگونه چهار کشور از ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری که تقریباً هر یک از ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار در اختیار دارند از دیگران متمایزند. از این چهار کشور دو کشور از کهنسال‌ترین کشورهای سرمایه‌داری هستند و به طوری که خواهیم دید از لحاظ مستعمرات غنی‌ترین آنها هستند: این دو کشور عبارتند از انگلستان و فرانسه؛ دو کشور دیگر از لحاظ سرعت تکامل و میزان بسط و توسعه انحصارهای سرمایه‌داری در تولید، از کشورهای سرمایه‌داری پیشرو هستند. این دو عبارتند از ایالات متحده و آلمان. این چهار کشور مجموعاً ۴۷۹ میلیارد فرانک یعنی تقریباً ۸۰ درصد سرمایه‌مالی جهانی را در اختیار دارند. بقیه جهان تقریباً تماماً به نحوی از انحاء نسبت به این کشورها یعنی بانکداران جهانی و چهار "ستون" سرمایه‌مالی جهانی نقش بدهکار و خراجگذار را بازی می‌کنند.

روی نقشی که صدور سرمایه در ایجاد شبکه بین‌المللی وابستگی و ارتباط‌های سرمایه‌مالی بازی می‌کند به ویژه باید مکتب نمود.

توضیحات فصل ۳

[۶] لنین، گ. و. پلخائف را در نظر دارد. ه.ت. (ص. ۵۳)

[۷] پانامای فرانسه - این اصطلاح در فرانسه در سال‌های ۱۸۹۲-۱۸۹۳ به مناسبت افشای سوء استفاده‌های فراوان و رشوه خواری رجال سیاسی دولتی و کارمندان دولت و روزنامه‌هایی که از طرف کمپانی فرانسوی مأمور حفر کانال پاناما خریده شده بودند، رواج یافت. ه.ت. (ص. ۶۴)

۴ - صدور سرمایه

صدور کالا صفت مشخصه سرمایه‌داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت مشخصه سرمایه‌داری نوین که در آن سیادت با انحصار هاست، صدور سرمایه است.

سرمایه‌داری عبارت است از تولید کالائی در عالی ترین مرحله تکامل آن، یعنی هنگامی که نیروی کارگری نیز به کالا تبدیل می‌شود. توسعه مبادله در داخل کشور و بخصوص در عرصه بین‌المللی از خصوصیات ممیزه و مشخصه سرمایه‌داری است. ناموزونی و سیر جهشی تکامل بنگاه‌های جداگانه و رشته‌های جداگانه صنعت و کشورهای جداگانه در شرایط سرمایه‌داری امری است ناگزیر. انگلستان ابتدا و مقدم بر دیگران به کشور سرمایه‌داری مبدل شد و مقارن نیمه قرن نوزدهم با معمول داشتن بازرگانی آزاد مدعی ایفای نقش "کارگاه تمام جهان" یعنی تحویل دهنده مصنوعات به همه کشورهای گردید که می‌بایست در عوض، وی را از لحاظ مواد خام تأمین نمایند. ولی این موقعیت انحصاری انگلستان در ربع آخر قرن نوزدهم دیگر دچار تزلزل گردید، زیرا عده‌ای از کشورهای دیگر که به وسیله مقررات "حمایت گمرکی" از خود دفاع می‌کردند، تکامل یافته و به کشورهای مستقل سرمایه‌داری مبدل شدند. در آستان قرن بیستم ما به شکل دیگری از انحصارها برخورد می‌نمائیم. اولاً اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران در تمام کشورهای که سرمایه‌داری در آنها تکامل یافته است؛ ثانیاً موقعیت انحصاری معدودی از غنی ترین کشورها که تجمع سرمایه در آنها به میزان عظیمی رسیده بود. در کشورهای پیشرو "سرمایه اضافی" عظیمی به وجود آمد.

بدیهی است اگر سرمایه‌داری می‌توانست کشاورزی را که در این موقع در همه جا به طور فاحشی از صنعت عقب مانده بود، بسط دهد و اگر می‌توانست سطح زندگی توده‌های اهالی را که در همه جا با وجود ترقیات سرگیجه آور تکنیک در حال نیمه گرسنگی و فقر به سر می‌برند، ارتقاء دهد، آن گاه از سرمایه اضافی سخنی هم نمی‌توانست در میان باشد. این "برهان" را منتقدین خرده بورژوازی سرمایه‌داری نیز چپ و راست به میان می‌کشند ولی در چنین صورتی سرمایه‌داری دیگر سرمایه‌داری نبود، زیرا هم ناموزونی تکامل و هم زندگی نیمه گرسنه توده‌ها از شرایط اساسی و ناگزیر و از موجبات این طرز تولید است. مادام که سرمایه‌داری به حالت سرمایه‌داری باقی است سرمایه

اضافه‌ای به مصرف ارتقاء سطح زندگی توده‌های کشور معین نرسیده (زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه‌داران می‌شد) بلکه به مصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارج یعنی به کشورهای عقب مانده خواهد رسید. در این کشورهای عقب مانده سطح سود معمولاً بالاست زیرا سرمایه‌ها اندک است، بهای زمین نسبتاً نازل است و سطح دستمزد پائین است و مواد خام ارزان است. آن چه امکان صدور سرمایه را فراهم می‌سازد این است که یک سلسله از کشورهای عقب مانده اکنون دیگر به دایره سرمایه‌داری جهانی داخل شده‌اند، خطوط عمده راه آهن در آنها احداث گردیده و یا شروع به احداث شده، موجبات اولیه برای تکامل صنعت فراهم گردیده است و غیره و غیره. آن چه ضرورت صدور سرمایه را به وجود می‌آورد این است که سرمایه‌داری در معدودی از کشورها "بیش از حد نضج گرفته" و عرصه به کار انداختن سرمایه "سودآور" (در شرایط عقب ماندگی کشاورزی و فقر توده‌ها) تنگ شده است. اینک آمار تقریبی در باره میزان سرمایه‌ای که سه کشور عمده در خارج به کار انداخته‌اند:^{۶۷}

-
- ۶۷ - (هوبسون. "امپریالیسم" سال ۱۹۰۲، لندن ص. ۵۸، - مترجم).
 "Hobson; "Imperialism"
 - Riesser، ریسر اثر نامبرده ص. ۳۹۵، ۴۰۴.
 (نگارش پ. ارندت در "آرشیو اقتصاد جهانی"، جلد ۷، سال ۱۹۱۶، ص. ۳۵ - مترجم).
 P. Arndt; "Weltwirtschaftliches Archiv",
 Neymarck, Bulletin؛ (نگارش نیمارک در بولتن - مترجم)
 هیلفردینگ، سرمایه مالی ص. ۴۹۲؛
 (لوید جرج - ، نطق در مجلس عوام مترجم) در تاریخ ۴ ماه مه ۱۹۱۵. دیلی تلگراف،
 Lloyd-George Daily Telegraph
 (ب. هارمس؛ "مسائل اقتصاد جهانی"، ینا ۱۹۱۲، ص. ۲۳۵ و صفحه بعد. - مترجم)
 B. Harms; "Probleme der Weltwirtschaft", Jena
 (دکتر زیگموند شیلدر؛ "تمایلات تکامل اقتصاد جهانی"، برلن. جلد ۱، ص. ۱۵۰ مترجم)
 Dr. Siegmund Schilder; "Entwicklungstendenzen der Weltwirtschaft",
 (جرج پیش؛ "سرمایه‌گذاری بریتانیای کبیر و غیره" در "مجله انجمن سلطنتی آمار بریتانیا"،
 جلد ۷۴، ۱۹۱۱-۱۹۱۰ ص. ۱۶۷ و صفحات بعدی. - مترجم)
 George Paish; "Great Britains's Capital Investments etc. "Journal of the Royal
 Statistical Society", vol LXXIV .
 (ژرژ دیوریچ؛ "توسعه طلبی بانک‌های آلمان در خارج به مناسبت تکامل اقتصادی آلمان"،
 پاریس ۱۹۰۹، ص. ۸۴. - مترجم)
 Georges Diouritch; "L'Expansion des banques allemandes l'étranger, ses
 rapports avec le développement économique de l'Allemagne", Paris

سرمایه‌ای که در خارجه به کار انداخته شده کشور
(به میلیارد فرانک)

سال	انگلیس	فرانسه	آلمان
۱۸۶۲	۳۶	-	-
۱۸۷۲	۱۵	۱۰ (۱۸۶۹)	-
۱۸۸۲	۲۲	۱۵ - (۱۸۸۰)	؟
۱۸۹۳	۴۲	۲۰ - (۱۸۹۰)	؟
۱۹۰۲	۶۲	۲۷ - ۳۷	۱۲\۵
۱۹۱۴	۷۵ - ۱۰۰	۶۰	۴۴\.

از روی این جدول مشاهده می‌کنیم صدور سرمایه فقط در آغاز قرن بیستم توسعه عظیمی یافته است. پیش از جنگ سرمایه‌ای که سه کشور عمده در خارجه به کار انداخته بودند به ۱۷۵ تا ۲۰۰ میلیارد فرانک می‌رسید. سود حاصل از این مبلغ با نرخ نازل ۵ درصد، سالیانه می‌بایستی به ۸ تا ۱۰ میلیارد فرانک در سال بالغ گردد و این خود اساس محکمی است برای ستمگری امپریالیستی و استثمار اکثریت ملل و کشورهای جهان و طفیلی‌گری سرمایه‌داری مشتکی از غنی‌ترین دولت‌ها!

و اما این که این سرمایه که در خارجه به کار انداخته شده، چگونه بین کشورهای مختلف تقسیم میشود و در کجا به کار انداخته شده، پرسشی است که فقط به طور تقریب می‌توان به آن پاسخ داد ولی این پاسخ به هر حال می‌تواند برخی از مناسبات متقابل و روابط عمومی امپریالیسم کنونی را روشن سازد:

قاره‌های جهان که سرمایه‌های خارجی میان آنها (به طور تقریب) تقسیم شده است (در حدود سال ۱۹۱۰)
(به میلیارد مارک)

جمعاً	آلمان	فرانسه	انگلستان	
۴۵	۱۸	۲۳	۴	اروپا
۵۱	۱۰	۴	۳۷	آمریکا
۴۴	۷	۸	۲۹	آسیا، آفریقا و استرالیا
۱۴۰	۳۵	۳۵	۷۰	جمع کل

در سرمایه‌گذاری خارجی انگلستان، مستعمرات آن مقام اول را احراز می‌کنند. این مستعمرات حتی در آمریکا نیز بسیار عظیم است (مثلاً کانادا) و البته در آسیا و غیره که دیگر جای خود دارد. میزان عظیم صدور سرمایه در این کشور با مستعمرات عظیمی که درباره اهمیت آن برای امپریالیسم، بعداً هم صحبت خواهیم کرد، ارتباط محکم‌تری دارد. در فرانسه وضع بر منوال دیگری است. اینجا سرمایه خارجی به طور عمده در اروپا و مقدم بر همه در روسیه (دستکم ده میلیارد فرانک) به کار انداخته شده، ضمناً این سرمایه به طور عمده عبارت است از سرمایه استقراری و وام‌های دولتی، نه سرمایه‌ای که در بنگاه‌های صنعتی به کار رفته باشد. امپریالیسم فرانسه را بر خلاف امپریالیسم مستعمراتی انگلستان می‌توان امپریالیسم تنزیل‌بگیر نامید. در آلمان نوع سومی مشاهده می‌شود: مستعمرات آن وسیع نیست و سرمایه‌ای را که در خارجه به کار انداخته بین اروپا و آمریکا به طور کاملاً موزونی تقسیم شده است.

صدور سرمایه به کشورهای دیگر در تکامل سرمایه‌داری آنها تأثیر بخشیده و بسی بر سرعت این تکامل می‌افزاید. بدین جهت اگر این عمل صدور سرمایه تا اندازه‌ای در کشورهای صادرکننده مختصر و قفهای ایجاد می‌کند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روزافزون سرمایه‌داری را در تمام جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل می‌افزاید.

برای کشورهای صادرکننده سرمایه امکان تحصیل "منافع" معینی که چگونگی آن، خصوصیت ویژه دوران سرمایه‌داری مالی و انحصارها را مشخص می‌سازد - تقریباً همیشه وجود دارد. مثلاً ببینید مجله "بانک" چاپ برلن در اکتبر سال ۱۹۱۳ در این باره چه می‌نویسد:

« از چندی پیش در بازار بین‌المللی سرمایه‌ها کم‌دی مخصوصی بازی میشود که وصف آن برازنده خامه آریستوفان است. یک سلسله از کشورهای بیگانه از اسپانیا گرفته تا بالکان، از روسیه گرفته تا آرژانتین و برزیل و چین آشکارا یا پنهانی از بازارهای بزرگ پول، مطالبه وام می‌نمایند و گاهی در این موضوع بی اندازه اصرار و ابرام می‌ورزند. بازارهای پول اکنون وضع چندان درخشانی ندارند و دورنمای سیاسی هم نشاط آور نیست. ولی هیچ یک از بازارهای پولی جرأت نمی‌کند از دادن وام امتناع ورزد، زیرا می‌ترسد همسایه بر او سبقت جوید و با دادن وام موافقت نماید و بدین طریق خدمت معینی را در ازاء خدمت انجام شده برای خود تأمین کند. در یک چنین معاملات بین‌المللی تقریباً همیشه چیزی نصیب وام‌دهنده میشود: از قبیل

دریافت گذشت در قرارداد بازرگانی، تحصیل اجازه برای احداث پایگاه‌های زغال، ساختمان بنادر، دریافت امتیازات پُر مداخل و سفارشات تهیه توپ. »^{۶۸}

سرمایه مالی دوران انحصارها را به وجود آورده است. و انحصارها در همه جا اصول انحصاری را با خود همراه دارند: استفاده از "ارتباطها" برای انجام یک معامله سودمند جایگزین رقابت در بازار آزاد می شود. متداول تر از همه این است که هنگام دادن وام شرط می کنند قسمت معینی از آن به مصرف خرید محصولات برسد که در کشور اعتبار دهنده، تولید می شود، به ویژه خرید تسلیحات و کشتی و غیره. فرانسه طی بیست سال اخیر (۱۸۹۰ تا ۱۹۱۰) به کرات به این وسیله دست زده است. صدور سرمایه به خارجه وسیله تشویق صدور کالا به خارجه می گردد. معاملات بین بنگاه‌های بسیار بزرگ در این مورد طوری است که همان طور که شیلدر^{۶۹} به طور "ملایمی" بیان نموده با "ارتشاء هم مرز است". کروپ در آلمان، شنیدر در فرانسه، آرمسترانگ در انگلستان، نمونه‌هایی از این بنگاه‌ها هستند که با بانک‌های عظیم و دولت ارتباط محکمی دارند و هنگام عقد قرارداد وام "نادیده گرفتن" آنها آسان نیست.

فرانسه هنگام دادن وام به روسیه، ضمن قرارداد بازرگانی مورخه ۱۶ سپتامبر ۱۹۰۵ این کشور را "تحت فشار قرار داد" و تا سال ۱۹۱۷ گذشت‌های معینی برای خود تحصیل نمود؛ در قرارداد بازرگانی مورخه ۱۹ اوت سال ۱۹۱۱ با ژاپن نیز همین معامله را کرد. جنگ گمرکی اتریش با صربستان که با یک فاصله ۷ ماهه از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ ادامه داشت تا اندازه‌ای نتیجه رقابت اتریش و فرانسه در مورد فروش ساز و برگ جنگی به صربستان بود. پل دشانل در ژانویه سال ۱۹۱۲ در مجلس نمایندگان اظهار داشت که بنگاه‌های فرانسه طی سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۱ به مبلغ ۴۵ میلیون فرانک مهمات جنگی به صربستان تحویل دادند.

در گزارش کنسول اتریش - هنگری در سائوپائولو (برزیل) ذکر شده است:

۶۸ - "بانک" ۱۹۱۳، جلد ۲، ص. ۱۰۲۴ - "Die Bank"

۶۹ - Schilder، اثر نامبرده، ص. ۳۴۶، ۳۵۰ و ۳۷۱.

« قسمت اعظم ساختمان راه آهن‌های برزیل با سرمایه‌های فرانسوی، بلژیکی و بریتانیایی و آلمانی انجام می‌گیرد؛ این کشورها در معاملات مالی مربوط به ساختمان راه‌ها شرط می‌کنند، مصالح ساختمانی راه آهن از آنها خریداری شود. »

بدین طریق می‌توان گفت سرمایه مالی دام خود را به تمام معنی کلمه در سراسر کشورهای جهان می‌گستراند. در این مورد بانک‌هایی که در مستعمرات تأسیس می‌شوند و شعب آنها، نقش بزرگی را ایفاء می‌نمایند. امپریالیست‌های آلمان به کشورهای مستعمراتی "کهنسالی" که خود را به ویژه از این لحاظ با "احراز موفقیت" خاصی تأمین کرده‌اند با غبطه می‌نگرند: انگلستان در سال ۱۹۰۴ دارای ۵۰ بانک مستعمراتی با ۲۲۷۹ شعبه بود (در سال ۱۹۱۰، ۷۲ بانک با ۵۴۴۹ شعبه)؛ فرانسه، ۲۰ بانک با ۱۳۶ شعبه؛ هلند، ۱۶ بانک با ۶۸ شعبه، ولی آلمان "فقط و فقط" ۱۳ بانک با ۷۰ شعبه.^{۷۰} سرمایه‌داران آمریکایی نیز به نوبه خود به سرمایه‌داران انگلیسی و آلمانی رشک می‌برند. در سال ۱۹۱۵ آنها شکایت می‌کردند که:

« در آمریکای جنوبی ۵ بانک آلمانی دارای ۴۰ شعبه و ۵ بانک انگلیسی دارای ۷۰ شعبه است... انگلستان و آلمان در ۲۵ سال اخیر در آرژانتین و برزیل و اوروگوئه تقریباً ۴ بیلیون (میلیارد) دلار سرمایه به کار انداخته‌اند و در نتیجه از ۴۶ درصد تمام بازرگانی این سه کشور استفاده می‌کنند. »^{۷۱}

کشورهای صادرکننده سرمایه، جهان را، به معنای مجازی کلمه، بین خود تقسیم کردند ولی سرمایه مالی به معنای حقیقی کلمه جهان را تقسیم نموده است.

۷۰ - Riesser، کتاب نامبرده، چاپ چهارم، ص. ۲۷۵ و ژرژ دیوریچ ص. ۲۸۳.
Diouritch.

۷۱ - (سالنامه‌های فرهنگستان علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا، جلد ۵۹، ماه مه سال ۱۹۱۵، - مترجم) در صفحه ۳۳۱ همین جلد ما می‌خوانیم که جرج پیش آماردان مشهور در آخرین شماره مجله مالی "Statist" مبلغ سرمایه‌ای را که توسط انگلستان، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند صادر شده است به ۴۰ میلیارد دلار، یعنی ۲۰۰ میلیارد فرانک، تخمین زده است.

The Annals of the American Academy of Political and Social science, vol. LIX,

۵ - تقسیم جهان بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران

اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران، کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها قبل از هر چیز بازار داخلی را بین خود تقسیم می‌کنند و تولید کشور معین را به طور کم یا بیش کامل به تصاحب خود در می‌آورند. ولی در دوران سرمایه‌داری بازار داخلی ناگزیر با بازار خارجی مربوط است. سرمایه‌داری مدتهاست که بازاری در مقیاس جهانی به وجود آورده است. و به میزانی که صدور سرمایه افزایش می‌یافت و روابط خارجی و مستعمراتی و "منطقه نفوذ" بزرگ‌ترین اتحادیه‌های انحصار به انواع اقسام توسعه می‌پذیرفت، به همان نسبت هم "طبیعتاً" کار به سازش جهانی بین آنها و تشکیل کارتل‌های جهانی کشیده می‌شد.

این مرحله نوینی از تمرکز جهانی سرمایه و تولید است که به طور غیر قابل مقایسه‌ای از مرحله پیشین بالاتر است. حال ببینیم این مافوق انحصار چگونه به وجود می‌آید.

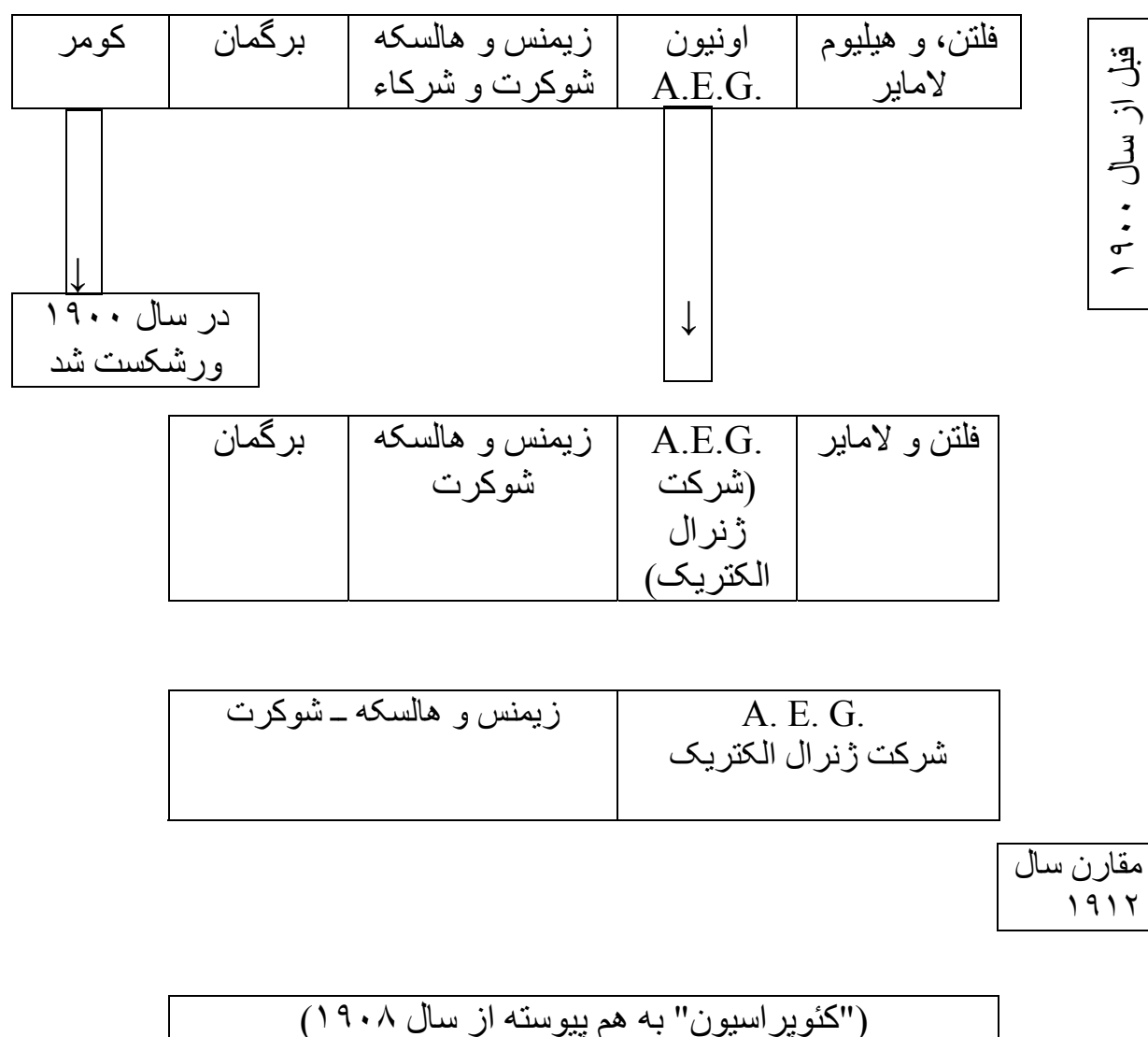
صنعت الکتریک، برای کامیابی‌های نوین تکنیک و برای سرمایه‌داری پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم از همه بیشتر جنبه مشخصه دارد. این صنعت در دو کشور از پیشروترین کشورهای سرمایه‌داری نوین، یعنی ایالات متحده و آلمان از همه جا بیشتر ترقی کرده است. در آلمان بحران سال ۱۹۰۰ به ویژه در رشد تمرکز در این رشته تأثیر شدید داشت. بانک‌ها که تا این موقع دیگر به حد کافی با صنایع جوش خورده بودند در دوران این بحران به منتها درجه موجب تسریع نابودی بنگاه‌های نسبتاً کوچک و بلع آنها به توسط بنگاه‌های بزرگ گردیده و آن را تشدید نمودند. ایدلس می‌نویسد:

« بانک‌ها دست کمک خود را درست از سر آن بنگاه‌هایی بر می‌داشتند که بیش از همه به این کمک نیازمند بودند و بدین طریق ابتدا موجب اعتلای سرسام آور و سپس ورشکستگی قطعی آن شرکت‌هایی گردیدند که به حد کافی با بانک‌ها ارتباط محکم نداشتند. »^{۷۲}

۷۲ - ایدلس، کتاب نامبرده، ص. ۲۳۲

در نتیجه پس از سال ۱۹۰۰ عمل تمرکز، گام‌های عظیمی به پیش برداشت. تا سال ۱۹۰۰ در صنعت الکتریک هشت یا هفت "گروه" وجود داشت، ضمناً هر یک از این گروه‌ها از چندین شرکت تشکیل می‌شد (مجموع آنها ۲۸ بود) و در پشت هر یک از آنها ۲ تا ۱۱ بانک ایستاده بود. مقارن سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۲ تمام این گروه‌ها در ۲ یا یک گروه متحد شدند. اینک چگونگی این جریان:

گروه‌های موجود در صنعت الکتریک:



شرکت مشهور آ.ا.ج. AEG (شرکت جنرال الکتریک) که بدین طریق به وجود آمده بر ۱۷۵-۲۰۰ شرکت (مطابق سیستم "اشتراک") سیادت دارد و مبلغ کل سرمایه تحت اختیار وی تقریباً به یک میلیارد و نیم می رسد. تنها تعداد نمایندگی‌های مستقیم آن در خارجه به ۳۴ می رسد که در بیش از ۱۰ کشور دائرند و ۱۲ تای از آنها شرکت‌های سهامی هستند. حتی مطابق حساب سال ۱۹۰۴ سرمایه‌هایی که در آن موقع به توسط صنعت الکتریک آلمان در خارجه به کار انداخته شده بود ۲۳۳ میلیون مارک را تشکیل میداد که ۶۲ میلیون آن در روسیه به کار انداخته شده بود. حاجتی به تذکر نیست که "شرکت جنرال الکتریک" بنگاه "مرکب" عظیمی است که محصولات کاملاً گوناگونی را از سیم و عایق گرفته تا اتومبیل و هواپیما تولید می کند - تنها تعداد شرکت‌های تولید مصنوعات آن به ۱۶ می رسد.

ولی تمرکز در اروپا در عین حال یکی از اجزاء متشکله پروسه تمرکز در آمریکا بود. این جریان بدین طریق انجام گرفت:

کمپانی ژنرال الکتریک (General Electric C°)		
کمپانی ادیسون تجارتخانه‌ای مخصوص اروپا به نام "کمپانی فرانسوی ادیسون" تأسیس می نماید که اختراعات را در اختیار تجارتخانه آلمانی می گذارد.	کمپانی تومپسون - هائوستون تجارتخانه‌ای مخصوص اروپا تأسیس میکند	آمریکا
"شرکت ژنرال الکتریک" (A. E. G.)	"اونیون کمپانی الکتریک"	آلمان
"شرکت ژنرال الکتریک" (A. E. G.)		

بدین طریق دو "دولت" الکتریک بوجود آمد: هاینینگ در مقاله خود تحت عنوان "راه تراست الکتریک" می نویسد:

« شرکت‌های الکتریک دیگری که به کلی مستقل از این دو باشند در روی کره زمین یافت نمی‌شوند. »

پیکره‌های زیرین می‌تواند میزان گردش کالا و عظمت بنگاه‌های هر دو "تراست" را تا اندازه‌ای، که البته به هیچ وجه کامل نیست، تصور نماید:

سال	گردش کالا (به میلیون مارک)	تعداد کارمندان	سود خالص (به میلیون مارک)
۱۹۰۷:	۲۵۲	۲۸۰۰۰	۳۵/۴
۱۹۱۰:	۲۹۸	۲۳۰۰۰	۴۵/۶
۱۹۰۷:	۲۱۶	۳۰۷۰۰	۱۴/۵
۱۹۱۱:	۳۶۲	۶۰۸۰۰	۲۱/۷

در سال ۱۹۰۷ بین تراست آمریکائی و آلمانی قراردادی درباره تقسیم جهان منعقد می‌شود. رقابت از بین می‌رود. کمپانی جنرال الکتریک (G.E.C.) ایالات متحده و کانادا را "دریافت می‌نماید"؛ آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سوئیس، ترکیه و کشورهای بالکان به "شرکت ژنرال الکتریک (A.E.G.) می‌رسد". قراردادهای مخصوصی هم - البته سرّی - منعقد می‌گردد که مربوط است به "شرکت‌های دختری" که در رشته‌های جدید صنعت و نیز در کشورهای "تازه‌ای" که هنوز رسماً تقسیم نشده‌اند، نفوذ کرده‌اند. قرار مبادله اختراعات و تجربیات نیز گذاشته شد.^{۷۳}

۷۳ - Riesser، مقاله نامبرده. Diouritch، نگارش نامبرده، ص. ۲۳۹.
Kurt Heinig مقاله نامبرده.

به خودی خود واضح است که رقابت با این تراست جهانی که در واقع منحصر به فرد است و سرمایه‌ای بالغ بر چند میلیارد در اختیار دارد و در تمام اطراف و اکناف جهان از خود دارای "شعب"، نمایندگی‌ها، دائره اطلاعات و ارتباط و غیره است تا چه اندازه دشوار می باشد. ولی بدیهیست تقسیم جهان بین دو تراست نیرومند، مسئله تجدید تقسیم آن را در صورتی که تناسب قوا به علت ناموزونی تکامل یا جنگ و ورشکستگی و غیره دچار تغییر گردد، از بین نمی برد.

صنعت نفت نمونه آموزنده‌ای از تلاش برای یک چنین تجدید تقسیم یا مبارزه در راه تجدید تقسیم را به دست می دهد.
ایدلس در سال ۱۹۰۵ نوشت:

« بازار جهانی نفت هنوز هم بین دو گروه مالی بزرگ تقسیم شده است: "تراست نفت" راکفلر (Standard Oil) در آمریکا و کارفرمایان نفت روس - باکو و روتشیلد و نوبل. هر دو گروه با یک دیگر ارتباط محکمی دارند، ولی اکنون چند سال است موقعیت انحصاری آنها از طرف ۵ دشمن مورد تهدید قرار گرفته است. »^{۷۴}

(۱) تحلیل رفتن منابع نفت آمریکا؛

(۲) بنگاه رقابت کننده مانتاشف در باکو؛

(۳) منابع نفت در اتریش؛

(۴) منابع نفت در رومانی؛

(۵) منابع نفت در ماوراء اقیانوس، بخصوص در مستعمرات هلند (غنی‌ترین بنگاه‌های متعلق به سامونل و شیل که هم چنین با سرمایه انگلیسی مربوطند). سه رشته بنگاه اخیر با بانک‌های بزرگ آلمان که بزرگ‌ترین بانک‌ها یعنی "بانک آلمان" در رأس آنان است مربوطند. این بانک‌ها مستقلاً و طبق نقشه، صنعت نفت را مثلاً در رومانی ترقی داده‌اند تا "برای خود" نقطه اتکائی داشته باشند. میزان سرمایه خارجی را در صنعت نفت رومانی در سال ۱۹۰۷ بالغ بر ۱۸۵ میلیون فرانک می دانستند که ۷۴ میلیون آن را سرمایه آلمانی تشکیل میداد.^{۷۵}

۷۴ - ایدلس، ص. ۱۹۳.

۷۵ - Diouritch، ص. ۲۴۵.

مبارزه‌های آغاز گشت که در مطبوعات اقتصادی به مبارزه در راه "تقسیم جهان" موسوم است. از یکسو "تراست نفت" راکفلر که می‌خواست هر چه هست به چنگ خود آورد، در خود هلند یک "شرکت دختر" تأسیس کرد و منابع نفتی را در هند هلند خریداری نمود تا بدین طریق بر دشمن عمده خود یعنی تراست هلند و انگلیس بنام "شیل" ضربه وارد نماید. از سوی دیگر "بانک آلمان" و دیگر بانک‌های برلن می‌کوشیدند از رومانی "به خاطر منافع خودشان" "دفاع نموده" و آن را با روسیه بر ضد راکفلر متحد سازند. راکفلر سرمایه‌اش به طور غیر قابل مقایسه‌ای هنگفت تر بود و سازمانی عالی برای حمل و نقل و رساندن نفت به مصرف‌کنندگان در اختیار داشت. مبارزه می‌بایستی به شکست کامل "بانک آلمان" تمام شود و در سال ۱۹۰۷ همین طور هم شد. برای "بانک آلمان" یکی از این دو راه باقی می‌ماند: یا از "منافع نفتی" خود دست بکشد و متحمل میلیون‌ها خسارت شود و یا تن به اطاعت دهد. راه اخیر انتخاب و قراردادی با "تراست نفت" بسته شد که برای "بانک آلمان" بسی زیان‌بخش بود. به موجب این قرارداد "بانک آلمان" موظف می‌شد "به هیچ‌گونه اقدامی به زیان منافع آمریکائی دست نزنند" ولی ضمناً پیش‌بینی شده بود هر گاه قانون انحصار دولتی نفت آلمان از تصویب بگذرد این قرارداد از درجه اعتبار ساقط گردد.

آن‌گاه "کمدی نفت" آغاز می‌گردد. یکی از سلاطین نفت آلمان بنام فون گوینر، رئیس "بانک آلمان" به توسط منشی مخصوص خود بنام اشتائوس بر له انحصار نفت دست به تبلیغات می‌زند. تمام دستگاه عظیم بزرگ‌ترین بانک برلن و تمام "ارتباطات" وسیع به جنبش می‌آید. از فریادهای "میهن‌پرستانه" مطبوعات بر ضد "یوغ" تراست آمریکائی گوش فلک کر شده بود و رایشتاگ تقریباً به اتفاق آراء در ۱۵ مارس سال ۱۹۱۱ قطعنامه‌ای تصویب می‌نماید که در آن از دولت دعوت میشود طرح لایحه انحصار نفت را تنظیم کند. دولت این نظریه "مقبول عامه" را دستاویز قرار داد و چنین به نظر می‌رسید "بانک آلمان" که می‌خواست طرف آمریکائی قرارداد خود را فریب دهد و از طریق انحصار دولتی به کارهای خویش بهبودی بخشد بازی را برده است. پادشاهان آلمانی نفت از پیش از مزه سودهای هنگفتی که می‌بایستی به چنگ آورند و از سودهای صاحبان کارخانه‌های قند در روسیه دست کمی نداشت، لذت می‌بردند... ولی اولاً بین بانک‌های بزرگ آلمان بر سر تقسیم غنیمت نزاع افتاد و "شرکت خرید بروات" از روی منافع حریصانه "بانک آلمان" پرده برداشت؛ ثانیاً دولت از مبارزه با راکفلر به هراس افتاد، زیرا بسی مشکوک به نظر می‌رسید، آلمان بتواند سوای وی از جایی نفت به دست آورد (قدرت تولیدی رومانی چندان زیاد نیست)؛ ثالثاً یک حواله یک میلیاردی در سال ۱۹۱۳ برای

تدارکات جنگی آلمان واصل گشت. لذا لایحهٔ انحصار را معوق گذاشتند. "تراست نفت" را کفتر عجالتا از مبارزه پیروزمند بیرون آمده است. مجلهٔ "بانک" چاپ برلن در این باره نوشت آلمان فقط در صورتی می تواند با "تراست نفت" مبارزه کند که نیروی برق را انحصار نماید و نیروی آب را به برق ارزان مبدل کند. ولی اضافه کرد

« انحصار برق هنگامی عملی خواهد شد که برای مولدین آن ضروری گردد و به ویژه هنگامی که ورشکستگی بزرگ آتی صنایع برق در شرف وقوع باشد و هنگامی که آن ایستگاه‌های عظیم و گران قیمت برق که اکنون در همه جا از طرف "کنسرن‌های" خصوصی صنعت برق ساخته میشود و اکنون این "کنسرن‌ها" از شهرها و دولت‌ها و غیره برای این ایستگاه‌ها انحصارهای جداگانه‌ای تحصیل می کنند - دیگر قادر نباشند با نفع کار کنند، آن گاه باید نیروی آب را به کار انداخت؛ ولی نیروی آب را نمی شود به حساب دولت به برق ارزان تبدیل کرد، بلکه باز هم باید آن را به یک "انحصار خصوصی تحت کنترل دولت" واگذار کرد، زیرا صنایع خصوصی هم اکنون یک سلسله معاملات منعقد کرده، و پاداش‌های کلانی برای خود منظور نموده‌اند... وضع انحصار پُتاس چنین بود وضع انحصار نفت چنین است و وضع انحصار برق نیز چنین خواهد بود. اکنون دیگر موقعی است که سوسیالیست‌های دولتی ما که یک پرنسیپ ظاهر فریب، دیدهٔ بصیرت آنها را کور کرده است، بالاخره به این موضوع پی برند که در آلمان انحصارها هیچ گاه چنین هدفی را تعقیب نکرده و نیل به این نتیجه را در نظر نداشته‌اند که به مصرف کنندگان سود رسانده یا این که لااقل قسمتی از منافع کارفرمائی را به دولت واگذار کنند، بلکه تمام همشان مصروف بر این بوده است که به حساب دولت صنایع خصوصی را که به سرحد ورشکستگی رسیده است شفا بخشند. »^{۷۶}

این‌ها اقتصاددانان بورژوای آلمانند که به ناچار دست به یک چنین اعترافات گرانبھائی زده‌اند. ما در اینجا به رأی‌العین می بینیم چگونه

۷۶ - "بانک" ۱۹۱۲، جلد ۱، ص. ۱۰۳۶؛ ۱۹۱۲، جلد ۲، ص. ۶۲۹؛ ۱۹۱۳، جلد ۱، ص. ۳۸۸ - "Die Bank"

انحصارهای خصوصی و دولتی در دوران سرمایه‌مالی در هم می‌آمیزند و یکی می‌شوند و چگونه هر دو اینها در حقیقت امر فقط حلقه‌های جداگانه مبارزه‌ای امپریالیستی هستند که بین بزرگ‌ترین انحصارها برای تقسیم جهان جریان دارند.

در کشتی‌رانی بازرگانی هم رشد عظیم تمرکز، کار را به تقسیم جهان منجر نموده است. در آلمان دو شرکت که از بزرگ‌ترین شرکت‌ها هستند از دیگران متمایز شده‌اند: "هامبورگ - آمریکا" و "لویید آلمان شمالی". سرمایه هر یک از آنان به ۲۰۰ میلیون مارک (سهام و برگ‌های وام) می‌رسد و هر دو کشتی‌هائی در اختیار دارند که بهای آنها به ۱۸۵ تا ۱۸۹ میلیون مارک بالغ است. از طرف دیگر در آمریکا روز اول ژانویه سال ۱۹۰۳ تراست مورگان به نام "کمپانی بین‌المللی بازرگانی بحری" تشکیل گردید که ۹ شرکت کشتی‌رانی آمریکائی و انگلیسی را متحد می‌کرد و سرمایه‌ای بالغ بر ۱۲۰ میلیون دلار (۴۸۰ میلیون مارک) در اختیار داشت. در همان سال ۱۹۰۳ بین شرکت‌های عظیم آلمانی و این تراست آمریکائی و انگلیسی قراردادی درباره تقسیم جهان بر زمینه تقسیم منافع منعقد گشت. شرکت‌های آلمانی از رقابت در امر حمل و نقل بین انگلستان و آمریکا صرف‌نظر کردند. دقیقاً معین شد که کدام بنادر به کدامیک از آنها "واگذار می‌گردد". کمیته مشترکی برای بازرسی تشکیل شد و غیره. قرارداد برای مدت ۲۰ سال منعقد گشت و در آن دوراندیشانه قید شد در صورت جنگ قرارداد اعتبار خود را از دست خواهد داد.^{۷۷}

تاریخچه تشکیل کارتل بین‌المللی ریل نیز بسی آموزنده است. در سال ۱۸۸۴ هنگامی که امور صنعتی دچار شدیدترین انحطاطها بود کارخانه‌های ریل‌سازی انگلستان، بلژیک و آلمان برای اولین بار در صدد تأسیس یک چنین کارتلی برآمدند. توافق یافتند که در بازار داخلی کشورهائی که در این توافق داخل شده‌اند رقابت ننمایند و اما بازارهای خارجی را به این نسبت بین خود تقسیم کنند: انگلستان ۶۶ درصد، آلمان ۲۷ درصد و بلژیک ۷ درصد. هندوستان تماماً به انگلستان واگذار شد. بر ضد یکی از شرکت‌های انگلیسی که در این توافق داخل نشده بود به جنگ مشترکی مبادرت گردید که مخارج آن به نسبت معین از محل فروش مشترک تأمین میشد. ولی در سال ۱۸۸۶ این اتحادیه در نتیجه خروج دو شرکت انگلیسی از آن، منحل گردید. این که در دوره‌های بعدی اعتلای صنعتی حصول توافق میسر نگردید موضوع شاخصی است.

۷۷ - ریسر، کتاب نامبرده، ص. ۱۲۵.

در آغاز سال ۱۹۰۴ در آلمان سندیکای پولاد تأسیس شد. در نوامبر سال ۱۹۰۴ کارتل بین‌المللی ریل بدین نسبت تجدید شد: انگلستان ۵۳/۵ درصد، آلمان ۲۸/۸۳ درصد، بلژیک ۱۷/۶۷ درصد. سپس فرانسه در سال اول و دوم و سوم به ترتیب با نسبت ۴/۸ و ۵/۸ و ۶/۴ در صد به آن ملحق شد و این مافوق صد در صد یعنی ۱۰۶/۸ درصد و غیره بود. در سال ۱۹۰۵ "تراست پولاد" ایالات متحد ("کورپوراسیون پولاد") و سپس اتریش و اسپانیا به آن پیوستند. فوگلشتین در سال ۱۹۱۰ نوشت:

« اکنون تقسیم کره زمین به پایان رسیده و مصرف کنندگان بزرگ و در درجه اول راه آهن‌های دولتی، - چون دیگر جهان تقسیم شده و منافع آنان را به حساب نیآورده‌اند - باید مانند شاعر در عرش ژوپیتر زندگی کنند. »^{۷۸}

سندیکای بین‌المللی روی را نیز یادآور می‌شویم که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و میزان تولید را دقیقاً بین ۵ گروه از کارخانه‌ها بدین ترتیب تقسیم کرد: کارخانه‌های آلمان، بلژیک، فرانسه، اسپانیا و انگلستان؛ - سپس تراست بین‌المللی باروت را یادآور می‌شویم که بنا به گفته لیفمان:

« اتحاد کاملاً نوین و محکمی بین تمام فابریک‌های تولید مواد منفجره آلمان است که بعدها به اتفاق فابریک‌های دینامیت‌سازی فرانسه و آمریکا که به همین طریق تشکیل شده بودند به اصطلاح تمام جهان را بین خود تقسیم کردند. »^{۷۹}

در سال ۱۸۹۷ به حساب لیفمان جمعاً در حدود ۴۰ کارتل بین‌المللی با شرکت آلمان وجود داشت، ولی برای سال ۱۹۱۰ این تعداد دیگر به ۱۰۰ میرسد.

برخی از نویسندگان بورژوازی (که کارل کائوتسکی هم که نسبت به خط مشی مارکسیستی مثلاً سال ۱۹۰۹ خود کاملاً خیانت ورزیده به آنان پیوست) بر این عقیده بودند که کارتل‌های بین‌المللی یعنی یکی از برجسته‌ترین مظاهر

۷۸ - Vogelstein; "Organisationsformen", S. ۱۰۰

۷۹ - Liefmann; "Kartelle und Trusts", ۲A, S. ۱۶۱

بین‌المللی شدن سرمایه، امید برقراری صلح بین ملت‌ها را در دوران سرمایه‌داری امکان‌پذیر می‌نمایند. این عقیده از لحاظ تئوریک به کلی باطل و از لحاظ عملی چیزی نیست جز سفسطه‌جویی و وسیله‌ای برای دفاع بیش‌رفانه از بدترین نوع اپورتونیزم. کارتل‌های بین‌المللی نشان می‌دهند که انحصارهای سرمایه‌داری اکنون تا چه درجه‌ای رشد یافته و مبارزه بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر سر چیست. نکته‌ی اخیر از مهم‌ترین نکات است؛ فقط این نکته است که مفهوم تاریخی و اقتصادی آن چه را که روی می‌دهد برای ما روشن می‌سازد، زیرا شکل مبارزه ممکن است به علل گوناگونی که از لحاظ نسبی جنبه‌ی جزئی و موقتی دارند همواره تغییر کند و تغییر هم می‌کند، ولی ماهیت مبارزه، مضمون طبقاتی آن، مادام که طبقات وجود دارند به هیچ وجه ممکن نیست تغییر نماید. واضح است که مثلاً بورژوازی آلمان که کائوتسکی در استدلال‌های تئوریک خود ماهیتاً به آن گرویده است (درباره‌ی این موضوع بعداً هم صحبت خواهد شد) نفعش در این است که مضمون مبارزه اقتصادی کنونی (تقسیم جهان) را پرده‌پوشی نموده گاه روی یک شکل این مبارزه و گاه روی شکل دیگر آن تکیه کند. همین اشتباه را کائوتسکی مرتکب می‌شود. البته در اینجا صحبت بر سر بورژوازی آلمان نبوده بلکه بر سر بورژوازی جهانی است. اگر می‌بینیم سرمایه‌داران، جهان را تقسیم می‌کنند علتش کینه‌توزی خاص آنان نبوده بلکه این است که مرحله‌ی کنونی تمرکز، آنها را وادار می‌کند برای تحصیل سود در این راه گام گذارند؛ ضمناً آنها جهان را "به نسبت سرمایه"، "به نسبت نیرو" تقسیم می‌کنند، زیرا در سیستم تولید کالائی و سرمایه‌داری شیوه‌ی دیگری برای تقسیم نمی‌تواند وجود داشته باشد. نیرو نیز به نسبت تکامل اقتصادی و سیاسی تغییر می‌کند. برای درک آن چه که به وقوع می‌پیوندد باید دانست چه نوع مسائلی در نتیجه‌ی تغییر نیرو حل می‌شود و اما این که این تغییر جنبه‌ی "صرفاً" اقتصادی دارد یا غیر اقتصادی (مثلاً جنگی) مسئله‌ای است فرعی که در نظریات اساسی مربوط به دوران نوین سرمایه‌داری نمی‌تواند هیچ‌گونه تغییری وارد نماید. تعویض مسئله‌ی مربوط به مضمون بند و بست‌هایی که بین اتحادیه‌ی سرمایه‌داران به عمل می‌آید با مسئله‌ی مربوط به شکل مبارزه و بند و بست‌ها (که امروز مسالمت‌آمیز است، فردا مسالمت‌آمیز نیست و پس فردا باز هم مسالمت‌آمیز نخواهد بود) معنایش تنزل تا حد سفسطه‌جویی است.

دوران سرمایه‌داری نوین به ما نشان می‌دهد بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر زمینه تقسیم اقتصادی جهان مناسبات معینی به وجود می‌آید. به موازات این جریان و به مناسبت آن، بین اتحادیه‌های سیاسی یعنی دولت‌ها نیز بر زمینه تقسیم ارضی جهان و مبارزه بر سر مستعمرات یعنی "مبارزه در راه تحصیل سرزمین اقتصادی" مناسبات معینی به وجود می‌آید.

۶ - تقسیم جهان بین دول معظم

آ. سوپان، جغرافی دان در کتاب خود موسوم به "توسعه ارضی مستعمرات اروپا"^{۸۰} نتایج این توسعه را در پایان قرن نوزدهم به شرح زیر خلاصه می نماید:

نسبت مساحت سرزمین‌های متعلق به کشورهای استعماری اروپا (و منجمله ایالات متحده)

مقدار افزایش	۱۹۰۰	۱۸۷۶	
%	%	%	
+۷۹\۶	۹۰\۴	۱۰\۸	در آفریقا
+۴۲\۱	۹۸\۹	۵۶\۸	در پولینزی
+۵\۱	۵۶\۶	۵۱\۵	در آسیا
-	۱۰۰\۰	۱۰۰\۰	در استرالیا
-۰\۳	۲۷\۲	۲۷\۵	در آمریکا

وی از اینجا چنین نتیجه می گیرد: "بنا بر این صفت مشخصه این دوره تقسیم آفریقا و پولینزی است". نظر به این که در آسیا و آمریکا سرزمین‌های اشغال نشده یعنی سرزمین‌هایی که متعلق به هیچ کشوری نباشد وجود ندارد، لذا نتیجه گیری سوپان را باید توسعه داد و گفت صفت مشخصه دوران مورد بررسی عبارت است از تقسیم قطعی جهان. منظور از قطعی در اینجا این نیست که تجدید تقسیم امکان پذیر نیست، برعکس تجدید تقسیم امکان پذیر و ناگزیر است، منظور از قطعی این است که سیاست استعماری کشورهای سرمایه‌داری تصرف ارضی اشغال نشده را در سیاره ما به پایان رسانده است. جهان برای نخستین بار کاملاً تقسیم شده است و بعد از این باید فقط تجدید تقسیم شود یعنی از

۸۰ - (آ. سوپان؛ "توسعه ارضی مستعمرات اروپا". - مترجم) ۱۹۰۶، ص. ۶۵۴.
A. Supan; "Die territoriale Entwicklung der europäischen kolonien."

دست یک "صاحب" به دست دیگری برسد نه این که از بی صاحبی به دست "صاحب" بیفتد.

بنابراین ما دوران مخصوص به خودی را می گذرانیم که دوران سیاست مستعمراتی جهانی یعنی، سیاستی است که با "مرحله نوین در تکامل سرمایه‌داری" و با سرمایه‌داری مالی به محکم‌ترین طرزى مربوط است. بدین جهت باید قبل از همه با تفصیل بیشتری روی مدارک واقعی مکتب نمود تا بتوان با دقت هر چه بیشتری هم تفاوت این دوره را از دوره‌های پیشین و هم اوضاع و احوال کنونی را روشن ساخت. در نخستین وهله در این مورد دو سؤال واقعی پیش می آید و آن این که: آیا در دوران سرمایه‌داری مالی تشدید سیاست مستعمراتی و نیز حدت مبارزه بر سر مستعمرات مشاهده می شود یا خیر و آیا در حال حاضر جهان به ویژه از این لحاظ چگونه تقسیم شده است.

موریس نویسنده آمریکائی در کتاب خود در باره تاریخ استعمار^{۸۱} سعی می کند پیکره‌های مربوط به وسعت اراضی مستعمراتی انگلستان، فرانسه و آلمان را در دوره‌های مختلف قرن نوزدهم تلخیص نماید. اینک خلاصه نتایجی که او به دست آورده است:

وسعت اراضی مستعمراتی:

آلمان		فرانسه		انگلستان		سال
مساحت	سکنه	مساحت	سکنه	مساحت	سکنه	
به میلیون	به میلیون	به میلیون	به میلیون	به میلیون	به میلیون	
میل مربع	میل مربع	میل مربع	میل مربع	میل مربع	میل مربع	
—	—	۰/۵	۰/۰۲	۱۲۶/۴	؟	۱۸۱۵ - ۱۸۳۰
—	—	۳/۴	۰/۲	۱۴۵/۱	۲/۵	۱۸۶۰
—	—	۷/۵	۰/۷	۲۶۷/۹	۷/۷	۱۸۸۰
۱۴/۷	۱/۰	۵۶/۴	۳/۷	۳۰۹/۰	۹/۳	۱۸۹۹

۸۱ - (هنری گ. موریس؛ "تاریخ استعمار"، نیویورک سال ۱۹۰۰، جلد ۲، ص. ۸۸؛ جلد ۱، ص. ۴۱۹؛ جلد ۲، ص. ۳۰۴ - مترجم)

Henry G. Morris; "The history of colonization", N.Y.

برای انگلستان دوران تشدید فوق‌العاده اشغالگری‌های مستعمراتی با سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۸۰ مصادف است که در بیست سال آخر قرن نوزدهم نیز هنوز شدت آن بسیار است. برای فرانسه و آلمان نیز درست با همین بیست سال مصادف است. فوقاً دیدیم که دوران منتهای درجه تکامل سرمایه‌داری ماقبل انحصار که رقابت آزاد در آن تفوق داشت مقارن با سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۷۰ است. اکنون می‌بینیم همانا پس از این دوران است که "اعتلای" عظیم اشغالگری‌های مستعمراتی آغاز میشود و مبارزه بر سر تقسیم ارضی جهان به منتهای درجه شدت می‌یابد. لذا در این واقعیت تردیدی نیست که انتقال سرمایه‌داری به مرحله سرمایه‌داری انحصاری و سرمایه‌مالی با تشدید مبارزه بر سر تقسیم جهان مربوط است.

هوبسون در تألیف خود راجع به امپریالیسم، دوره ۱۸۸۴ - ۱۹۰۰ را به مثابه دوران تشدید "توسعه طلبی" (توسعه ارضی) کشورهای عمده اروپا متمایز می‌نماید. طبق محاسبه وی، انگلستان طی این مدت ۳/۷ میلیون میل مربع با ۵۷ میلیون جمعیت به دست آورده است؛ فرانسه - ۳/۶ میلیون میل مربع با جمعیت ۳۶/۵ میلیون؛ آلمان - ۱ میلیون میل مربع با ۱۴/۷ میلیون؛ - بلژیک ۹۰۰ هزار میل مربع با ۳۰ میلیون؛ پرتغال - ۸۰۰ هزار میل مربع با ۹ میلیون. تقلای تمام دول سرمایه‌داری برای تحصیل مستعمرات در پایان قرن نوزدهم و به ویژه از سال ۱۸۸۰ به بعد یکی از واقعیات بر همه معلوم تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی است.

در دورانی که رقابت آزاد در انگلستان به حد اعلای نشو و نمای خود رسیده بود یعنی در سال‌های ۱۸۴۰ - ۱۸۶۰ سیاستمداران رهبری کننده بورژوازی این کشور با سیاست استعماری مخالف بودند و آزادی مستعمرات و جدائی کامل آنها را از انگلستان امری ناگزیر و مفید می‌دانستند. م. بر (M. Beer) در مقاله خود در باره "امپریالیسم نوین انگلستان"^{۸۲} که در سال ۱۸۹۸ منتشر شده بود بدین نکته اشاره می‌کند که چگونه در سال ۱۸۵۲ رجلی دولتی نظیر دیسرایلی که به طور کلی به امپریالیسم متمایل بود می‌گفت:

« مستعمرات به مثابه سنگ آسیابی به گردن ما آویزان است. »

۳۰۲. S. ۱۸۹۸, XVI, I, "Die Neue Zeit", ۸۲ -

در پایان قرن نوزدهم قهرمانان روز در انگلستان سیسیل رودس و جوزف چمبرلین بودند که آشکارا امپریالیسم را موعظه می کردند و سیاست امپریالیستی را با نهایت وقاحت به کار می بستند!

جالب توجه است که رابطه بین ریشه‌های به اصطلاح صرفاً اقتصادی و ریشه‌های اجتماعی و سیاسی امپریالیسم نوین از همان هنگام برای این سیاستمداران رهبر بورژوازی انگلستان واضح بود. چمبرلین امپریالیسم را به مثابه یک "سیاست واقعی و مدبرانه و صرفه‌جویانه" موعظه می نمود و به خصوص به آن رقابتی اشاره میکرد که آلمان و آمریکا و بلژیک اکنون انگلستان را در بازار جهانی با آن روبرو نموده‌اند. سرمایه‌دارانی که به تأسیس کارتل‌ها و سندیکاها و تراست‌ها مشغول بودند، می گفتند راه نجات در انحصار است. پیشوایان سیاسی بورژوازی که برای اشغال مناطق تقسیم نشده جهان شتاب داشتند تکرار می کردند: راه نجات در انحصار است. ولی سیسیل رودس به طوری که دوست صمیمیش استد (Stead) روزنامه‌نگار حکایت میکرد، در سال ۱۸۹۵ درباره نظریات امپریالیستی خود، به وی گفته بود:

« من دیروز در ایست - اند (کوی کارگری) لندن بودم و در یکی از جلسات بیکاران حضور یافتم. در آنجا یک سلسله فریادهای دهشتناکی شنیدم که تماماً درباره نان، نان بود! هنگام بازگشت به خانه درباره آن چه شنیده بودم می اندیشیدم و در نتیجه بیش از پیش به اهمیت امپریالیسم معتقد شدم... اندیشه‌ای که دیربازی است مرا به خود مشغول داشته، عبارت است از حل یک مسئله اجتماعی یعنی: نجات چهل میلیون سکنه پادشاهی متحده از جنگ خانمانسوز داخلی، ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید اراضی جدیدی در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم سکنه اضافی را در آن جای دهیم و مناطق جدیدی برای فروش کالاهائی که در فابریک‌ها و معادن تولید می شود به دست آوریم. من همیشه گفته‌ام امپراتوری مسئله شکم است. اگر شما خواهان جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید. »^{۸۳}

سیسیل رودس میلیونر و سلطان مالی و مسبب عمده جنگ انگلیس - بوئر در سال ۱۸۹۵ چنین گفت؛ ولی دفاع وی از امپریالیسم که خشن و بیشرمانه است از لحاظ ماهیت خود دست کمی از "تئوری" آقایان ماسلف، زوده‌کوم،

پوترسلف، داوید و بانی مارکسیسم روس و غیره و غیره ندارد. سیسل رودس فقط اندکی سوسیال شووینیست شرافتمند تری بود...

برای آن که تقسیم ارضی جهان و تغییراتی را که ده‌ها سال اخیر از این لحاظ روی داده است حتی‌المقدور دقیق‌تر تصویر کنیم، از مجموعه آماری که سوپان در کتاب نامبرده خود درباره اراضی مستعمراتی کلیه کشورهای جهان ذکر نموده، استفاده می‌کنیم. سوپان سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۹۰۰ را در نظر می‌گیرد؛ ما سال ۱۸۷۶ را در نظر می‌گیریم که بسیار به جا انتخاب شده است، زیرا همانا در این هنگام است که می‌توان تکامل سرمایه‌داری اروپای غربی را در مرحله ماقبل انحصار به طور کلی پایان یافته دانست - سپس سال ۱۹۱۴ را در نظر می‌گیریم و به جای ارقامی که سوپان ذکر کرده است ارقام جدیدتری که از "جدول‌های آمار جغرافیائی" هیوبنر (Hübners) اقتباس شده است ذکر می‌نمائیم. سوپان فقط مستعمرات را در نظر می‌گیرد؛ ما برای تصویر کامل چگونگی تقسیم جهان مفید می‌دانیم به طور اختصار اطلاعاتی نیز در باره کشورهای غیر مستعمراتی و نیز نیمه مستعمراتی که ایران و چین و ترکیه را از آن جمله می‌دانیم، اضافه نمائیم: از بین این سه کشور ایران اکنون دیگر تقریباً تماماً به مستعمره مبدل شده و دومی و سومی هم در حال مستعمره شدن هستند.

نتایج زیرین به دست می‌آید: (رجوع شود به جدول صفحه بعد)

اینجا ما آشکارا می‌بینیم چگونه در سر حد بین قرن نوزدهم و بیستم تقسیم جهان "به پایان رسیده است". تصرفات مستعمراتی پس از سال ۱۸۷۶ به میزان عظیمی وسعت یافته است؛ متصرفات مستعمراتی ۶ کشور از بزرگ‌ترین کشورها، بیش از یک بار و نیم یعنی از ۴۰ تا ۶۵ میلیون کیلومتر مربع وسعت یافته است؛ مساحت افزایش یافته عبارت است از ۲۵ میلیون کیلومتر مربع که یک برابر و نیم مساحت کشورهای مستعمره‌دار (۱۶/۵ میلیون) است. سه دولت در سال ۱۸۷۶ به کلی و چهارمی یعنی فرانسه تقریباً فاقد مستعمره بودند. مقارن سال ۱۹۱۴ این چهار دولت، مستعمراتی به دست آوردند که مساحت آن ۱۴/۱ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً یک برابر و نیم مساحت اروپا بود و جمعیت آن به تقریباً به صد میلیون می‌رسد. ناموزونی در امر توسعه متصرفات مستعمراتی بسی عظیم است. مثلاً اگر کشورهای فرانسه، آلمان و ژاپن را که از لحاظ مساحت و جمعیت تفاوتشان چندان زیاد نیست با یک دیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که مستعمراتی که کشور اول به دست آورده است ۳ بار (از لحاظ مساحت) بیش از مستعمراتی است که کشور دوم و سوم جمعاً به دست آورده‌اند.

متصرفات مستعمراتی دول معظم (به میلیون کیلومتر مربع و میلیون نفر سکنه)									
جمع		کشورهای مستعمره‌دار				مستعمرات			
۱۹۱۴		۱۹۱۴		۱۹۱۴		۱۸۷۶			
سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع
۴۴۰/۰	۳۳۱/۸	۴۶/۵	۰/۳	۳۹۳/۵	۳۳/۵	۲۵۱/۹	۲۲/۵	۲۵۱/۹	۲۲/۵
۱۶۹/۴	۲۲/۸	۱۳۶/۲	۵/۴	۳۳/۲	۱۷/۴	۱۵/۹	۱۷/۰	۱۵/۹	۱۷/۰
۹۵/۱	۱۱/۱	۳۹/۶	۰/۵	۵۵/۵	۱۰/۶	۶/۰	۰/۹	۶/۰	۰/۹
۷۷/۲	۳/۴	۶۴/۹	۰/۵	۱۲/۳	۲/۹	-	-	-	-
۱۰۶/۷	۹/۷	۹۷/۰	۹/۴	۹/۷	۰/۳	-	-	-	-
۷۲/۲	۰/۷	۵۳/۰	۰/۴	۱۹/۲	۰/۳	-	-	-	-
۹۶۰/۶	۸۱/۵	۴۳۷/۲	۱۶/۵	۵۲۳/۴	۶۵/۰	۲۷۳/۸	۴۰/۴	۲۷۳/۸	۴۰/۴
۴۵/۳	۹/۹	مستعمرات دولت‌های دیگر (بلژیک، هلند و غیره).....							
۳۶۱/۲	۱۴/۵	نیمه مستعمرات (ایران، چین و ترکیه).....							
۲۸۹/۹	۲۸/۰	دیگر کشورها.....							
۱۶۵/۰	۱۳۳/۹	جمع اراضی.....							

ولی فرانسه از لحاظ میزان سرمایه مالی نیز در آغاز دوران مورد بحث شاید چند بار غنی تر از مجموع دو کشور آلمان و ژاپن بوده است. در این مورد شرایط جغرافیائی و غیره نیز علاوه بر شرایط صرفاً اقتصادی و بر اساس این شرایط، در وسعت متصرفات مستعمراتی تأثیر می بخشند. هر قدر هم که فشار صنایع بزرگ و مبادله و سرمایه مالی طی دهه های اخیر در مورد همتراز نمودن جهان و برابر ساختن شرایط اقتصاد و زندگی کشورهای مختلف شدید بوده باشد، باز هم تفاوت موجوده اندک نیست و در بین شش کشور نامبرده از یک طرف ما ناظر کشورهای سرمایه داری جوانی هستیم که با سرعت شگرفی در ترقی هستند (آمریکا، آلمان، ژاپن)؛ از طرف دیگر کشورهای سرمایه داری کهنسالی را می بینیم که سرعت ترقی شان در دوره اخیر بسی کندتر از کشورهای نامبرده بوده است (فرانسه و انگلستان) و بالاخره کشوری را می بینیم که از لحاظ اقتصادی از همه عقب مانده تر است (روسیه) و در آن می توان گفت شبکه بسیار انبوهی از مناسبات ماقبل سرمایه داری، امپریالیسم سرمایه داری نوین را در بر گرفته است.

ما در ردیف متصرفات مستعمراتی دول معظم، مستعمرات جزئی کشورهای کوچکی را قرار دادیم که می توان گفت نزدیک ترین هدف "تجدید تقسیم" ممکن و محتمل مستعمرات است. این کشورهای کوچک اکثراً مستعمرات خود را فقط در نتیجه این امر می توانند حفظ کنند که بین کشورهای بزرگ تضاد منافع و اصطکاک و غیره ای وجود دارد که مانع حصول سازش درباره تقسیم غنیمت است. و اما در مورد کشورهای "نیمه مستعمره" باید گفت آنها نمونه ای از آن شکل های انتقالی هستند که در تمام رشته های گوناگون طبیعت و جامعه مشاهده می شود. سرمایه مالی در کلیه مناسبات اقتصادی و کلیه مناسبات بین المللی آن چنان نیروی بزرگ و می توان گفت قاطعی است که حتی قادر است دولت هائی را هم که از کامل ترین استقلال سیاسی برخوردارند تابع خود سازد و واقعاً تابع می سازد؛ هم اکنون نمونه های آن را خواهیم دید. ولی بدیهی است برای سرمایه مالی از همه "راحت تر" و از همه پُر فایده تر آن چنان تابع نمودنی است که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و ملل تابعه توأم باشد. صفت مشخصه کشورهای نیمه مستعمره این است که از این لحاظ جنبه "حد وسط" را دارند. بدیهی است که مبارزه بر سر این کشورهای نیمه وابسته به خصوص در دوران سرمایه مالی که در آن باقیمانده جهان تقسیم شده بود، می بایستی حدت یابد.

سیاست استعماری و امپریالیسم قبل از مرحله نوین سرمایه داری و حتی قبل از سرمایه داری نیز وجود داشته است. روم که بنای آن بر بردگی گذاشته شده بود سیاست استعماری را تعقیب می کرد و امپریالیسم را عملی می ساخت. ولی

استدلال‌های "کلی" دربارهٔ امپریالیسم که در آن اختلاف اساسی بین صورت‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی فراموش می‌شود یا تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد، ناگزیر به پوچ‌ترین مبتذلات و گزافه‌گوئی‌هایی نظیر مقایسهٔ "روم کبیر با بریتانیای کبیر"^۴ مبدل می‌شود. حتی سیاست سرمایه‌داری استعماری مراحل پیشین سرمایه‌داری نیز با سیاست استعماری سرمایه‌مالی ماهیتاً تفاوت دارد.

خصوصیت اساسی سرمایه‌داری نوین عبارت است از سیادت اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان بزرگ. این انحصارها هنگامی که تمام منابع مواد خام در یک دست متمرکز می‌شود بیش از هر وقت پایدار و استوارند و ما دیدیم اتحادیه‌های بین‌المللی سرمایه‌داران با چه اشتیاقی مساعی خود را در این راه صرف می‌نمایند که هر گونه امکان رقابت را از حریف سلب نمایند و مثلاً اراضی دارای معادن آهن یا منابع نفت و غیره را خریداری کنند. داشتن مستعمره به تنهایی کامیابی انحصار را در مقابل هر گونه پیش‌آمدی که در مبارزه با رقیب رخ دهد کاملاً تضمین می‌نماید - حتی در مقابل این پیش‌آمد که حریف بخواهد به وسیلهٔ وضع قانون انحصار دولتی از خود دفاع کند. هر اندازه تکامل سرمایه‌داری عالی‌تر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام شدیدتر احساس شود، هر اندازه رقابت و تلاش برای دستیابی به منابع مواد خام تمام جهان حادث‌تر باشد به همان اندازه نیز مبارزه در راه به دست آوردن مستعمرات شدیدتر است.

شیلدر می‌نویسد:

« می‌توان نظریه‌ای را مطرح ساخت که شاید برخی آن را نقیض‌گوئی پندارند و آن این‌که: ازدیاد نفوس در شهرها و صنایع به مراتب بیشتر امکان دارد که در آتیۀ کم و بیش نزدیک به مانع کمبود مواد خام برای صنایع برخورد کند تا به مانع کمبود مواد خواربار. » مثلاً کمبود چوب که روز به روز گران‌تر می‌شود و کمبود چرم و مواد خام برای صنعت بافندگی به طور روزافزونی شدت می‌یابد. « اتحادیه‌های کارخانه‌داران می‌کوشند در مقیاس تمام اقتصاد جهانی بین کشاورزی و صنعت توازنی ایجاد کنند؛ به عنوان

۸۴ - (ک. پ. لوکاس؛ "روم کبیر و بریتانیای کبیر"، آکسفورد ۱۹۱۲، - مترجم)
C. P. Lucas; "Greater Rome and Greater Britain", Oxf

یا (کرومر؛ "امپریالیسم کهن و معاصر"، لندن ۱۹۱۰، - مترجم)
Earl of Cromer; "Ancient and modern imperialism", London

مثال می توان اتحادیه‌های بین‌المللی صاحبان کارخانه‌های نخ ریسی را در چند کشور از مهم‌ترین کشورهای صنعتی نام برد که از سال ۱۹۰۴ وجود دارد. سپس میتوان اتحادیه‌های اروپائی صاحبان کارخانه‌های نخ ریسی را ذکر کرد که از روی نمونه اتحادیه اولی در سال ۱۹۱۰ تأسیس شده است. ^{۸۵}»

البته رفرمیست‌های بورژوا و بین آنها بخصوص کائوتسکیست‌های کنونی می‌کوشند از اهمیت این نوع واقعیات بکاهند و استنادشان این است که مواد خام را "ممکن است" بدون سیاست استعماری "پُر خرج و خطرناک" در بازار آزاد به دست آورد و عرضه مواد خام را "ممکن است" به طور کلی از طریق بهبود "ساده" شرایط کشاورزی به میزان هنگفتی افزایش داد. ولی این استنادات جنبه دفاع از امپریالیسم و آرایش آن را دارد، زیرا در آنها مهم‌ترین خصوصیت سرمایه‌داری نوین یعنی انحصارها فراموش می‌شود. بازار آزاد روز به روز بیشتر به حیطة گذشته می‌رود، سندیکاها و تراست‌های انحصاری هر روز بیشتر عرصه را بر آن تنگ می‌کنند. و اما بهبود "ساده" شرایط کشاورزی منجر به بهبود وضعیت توده‌ها و افزایش دستمزد و تقلیل سود می‌شود. آیا به جز مغز خیالباف رفرمیست‌های چرب زبان کجا می‌توان تراست‌هایی یافت که بتوانند به جای تصرف مستعمرات درباره وضع توده‌ها بیاندیشند؟

آن چه برای سرمایه‌مالی حائز اهمیت است تنها منابع مواد خام کشف شده نبوده بلکه منابعی که احتمال وجود آنها می‌رود نیز هست، زیرا تکنیک با سرعت شگفت‌آوری در برابر چشم ما تکامل می‌یابد و زمینی که امروز بی مصرف است فردا در نتیجه کشف شیوه‌های جدید (بانک‌های بزرگ از این لحاظ می‌توانند هیئت مخصوصی از مهندسين و کارشناسان کشاورزی و غیره را برای اکتشاف گسیل دارند) و صرف سرمایه‌های هنگفت قابل استفاده شود. عین همین موضوع نیز در مورد اکتشافات مربوط به ثروت‌های زیرزمینی و شیوه‌های جدید برای تبدیل مواد خام و قابل استفاده نمودن آن و غیره صدق می‌نماید. تمایل ناگزیر سرمایه‌مالی به توسعه سرزمین اقتصادی و حتی به طور کلی به توسعه سرزمین، از اینجا سرچشمه می‌گیرد. همان گونه که تراست‌ها دارائی خود را با در نظر گرفتن تحصیل سودهای "ممکنه" آتی (نه فعلی) و با در نظر گرفتن نتایج آتی انحصار، دو سه برابر قیمت گذاری نموده به صورت سرمایه به جریان می‌اندازند، به همان گونه نیز سرمایه‌مالی

به طور کلی، با در نظر گرفتن استفاده از منابع ممکنه مواد خام و از ترس این که مبادا در مبارزه سبعانه‌ای که هدفش تصرف آخرین قطعات مناطق تقسیم نشده جهان و یا تجدید تقسیم قطعات تقسیم شده است، عقب بماند، می‌کوشد اراضی حتی‌المقدور بیشتری را، هر نوع که باشد، در هر جا که باشد و به هر نحوی که باشد، به چنگ آورد.

سرمایه‌داران انگلیس با تمام قوا می‌کوشند تولید پنبه را در مستعمره خود مصر، رواج دهند - در سال ۱۹۰۴ از ۲/۳ میلیون هکتار اراضی زراعتی مصر ۰/۶ میلیون هکتار یعنی بیش از ربع آن به کشت پنبه اختصاص داشت. روس‌ها هم در مستعمره خود ترکستان همین عمل را انجام می‌دهند زیرا بدین طریق با سهولت بیشتری می‌توانند رقبای خارجی خود را بکوبند و منابع مواد خام را انحصار نمایند و تراست بافندگی کم هزینه تر و پُر سود تری تشکیل دهند که تولید آن "مرکب" و تمام مراحل تولید و تهیه محصولات پنبه را در یک دست متمرکز سازد.

منافع صدور سرمایه نیز کار را به تسخیر مستعمرات می‌کشاند، زیرا در بازار مستعمرات آسان تر می‌توان (و گاهی فقط در آنجا می‌توان) از طریق انحصار، رقیب را از سر راه دور و دریافت مواد خام را برای خود تأمین و "روابط" لازمه و غیره را استوار ساخت.

روبنای غیر اقتصادی که بر پایه سرمایه مالی نشو و نما می‌یابد و نیز سیاست و ایدئولوژی سرمایه مالی موجب تشدید کوشش برای تسخیر مستعمرات می‌گردد. هیلفردینگ به حق و به جا می‌گوید:

« سرمایه مالی خواستار سیادت است نه آزادی. »

و اما یکی از نویسندگان بورژوازی فرانسه، گوئی افکار مذکور در فوق سسیل رودس^{۸۶} را بسط و تکامل می‌دهد، می‌نویسد به علل اقتصادی سیاست استعماری کنونی علل اجتماعی را نیز باید اضافه نمود.

« در نتیجه بغرنج شدن روزافزون زندگی و دشواری‌هایی که نه تنها توده‌های کارگر، بلکه طبقات متوسط را نیز تحت فشار قرار میدهد، در تمام کشورهای مدنیته کهن یک "بی‌حوصلگی و عصبانیت و کینه‌ای روی هم انباشته شده که آرامش اجتماعی را تهدید میکند؛

۸۶ - رجوع شود به منتخبات آثار لنین، جلد یک، قسمت دوم، ص. ۲۱۲. چاپ مسکو

برای آن انرژی مخصوصی که از سرچشمه طبقاتی معینی بیرون می‌جهد باید مورد استعمالی پیدا کرد و در خارج از کشور آن را به کار انداخت تا در داخل انفجار روی ندهد.^{۸۷}»

حال که از سیاست استعماری دوران امپریالیسم سرمایه‌داری سخن به میان آمد باید این نکته را نیز متذکر گردید که سرمایه‌مالی و سیاست بین‌المللی مربوط به آن که شامل مبارزه دول معظم در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است، یک سلسله شکل‌های انتقالی وابستگی دولتی به وجود می‌آورد. صفت مشخصه این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره‌دار و گروه مستعمرات نیست، بلکه وجود شکل‌های گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. ما به یکی از شکل‌ها یعنی نیمه مستعمره قبلاً اشاره کرده‌ایم و نمونه دیگر آن مثلاً آرژانتین است. شولتسه - گورنیتس در کتاب خود درباره امپریالیسم بریتانیا می‌نویسد:

« آمریکای جنوبی و بخصوص آرژانتین آن از لحاظ مالی چنان به لندن وابسته است که آن را تقریباً باید مستعمره بازرگانی انگلیس نامید.^{۸۸}»

۸۷ - (وال؛ "فرانسه در مستعمرات" - مترجم) اقتباس از کتاب (هانری روسیه؛ "تقسیم اقیانوسیه"، پاریس - مترجم) سال ۱۹۰۵، ص. ۱۶۵.

Wahl; "La France aux colonies" /
Henri Russier; "Le partage de Océanie"

۸۸ - (شولتسه - گورنیتس؛ "امپریالیسم بریتانیا و آزادی بازرگانی انگلیس در آغاز سده بیستم"، لایپزیگ ۱۹۰۶، ص. ۳۱۸ - مترجم)

Schulze-Gaevernitz; "Britischer Imperialismus und englischer Freihandel zu Beginn des ۲۰-ten Jarhunderts", Lpz.

عین همین مطلب را می‌گوید: (سارتوریوس فون - والترس هائوزن؛ "سیستم اقتصاد ملی سرمایه‌گذاری در خارجه"، برلن ۱۹۰۷، ص. ۴۶ - مترجم)

Sartorius von Waltershausen; "Das volkswirtschaftliche System der Kapitalanlage im Auslande", Berlin

شیلدر با استفاده از گزارش‌هایی که کنسول اتریش - هنگری در بوئنس‌آیرس در سال ۱۹۰۹ فرستاده سرمایه‌هایی را که انگلستان در آرژانتین به کار انداخته است ۸/۷۵ میلیارد فرانک برآورد می‌نماید. تصور این موضوع دشوار نیست که سرمایه‌های مالی انگلستان - و "دوست" وفادارش یعنی دیپلماسی - چه روابط محکمی با بورژوازی آرژانتین و با محافل اداره‌کننده کلیه شئون اقتصادی و سیاسی این کشور دارد.

پرتقال با وجود داشتن استقلال سیاسی باز با اندکی تفاوت، نمونه‌ای از همان شکل وابستگی مالی و دیپلماتیک را به ما نشان می‌دهد. پرتقال کشوری است مستقل و دارای حق حاکمیت ولی عملاً از هنگام جنگ بر سر جانشینی سلطنت اسپانیا (۱۷۰۱ - ۱۷۱۴) یعنی بیش از ۲۰۰ سال است تحت‌الحمایه انگلستان می‌باشد. انگلستان از این کشور و مستعمرات آن به خاطر تحکیم موقعیت خویش در مبارزه با دشمنان خود یعنی اسپانیا و فرانسه دفاع می‌کرد و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری را برای صدور کالا و به خصوص برای صدور سرمایه به پرتقال و مستعمرات آن به دست می‌آورد و امکان می‌یافت از بنادر و جزایر پرتقال و سیم‌های مخابراتی آن و غیره و غیره استفاده نماید.^{۸۹} این قبیل مناسبات همیشه بین هر یک از دول بزرگ و کوچک وجود داشته است ولی در دوران امپریالیسم، سرمایه‌داری به صورت یک سیستم همگانی در می‌آید و به مثابه جزئی از کل وارد مجموعه مناسبات مربوط به "تقسیم جهان" می‌گردد و به حلقه‌هایی از زنجیر معاملات سرمایه مالی جهان مبدل می‌شود.

برای این که مسئله تقسیم جهان را به سرانجام خود برسانیم، باید نکته زیرین را هم متذکر شویم. تنها مطبوعات آمریکا و انگلستان نبودند که اولی پس از جنگ اسپانیا و آمریکا و دومی پس از جنگ انگلستان و بوئر‌ها، مسئله تقسیم جهان را، در آخرین سال‌های قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، کاملاً آشکار و صریح مطرح می‌نمودند و تنها مطبوعات آلمان که با "حق و حسد" بیش از همه "امپریالیسم بریتانیا" را تحت نظر داشتند، نبودند که این موضوع را منظم‌اً مورد ارزیابی قرار می‌دادند. در مطبوعات بورژوازی فرانسه نیز این مسئله به حد کافی یعنی در حدودی که از نقطه نظر بورژوازی امکان پذیر است، صریح و وسیع مطرح شده بود. در این باره به دریو (J. E. Driault) مورخ استناد می‌جوئیم که در کتاب خود موسوم به "مسائل سیاسی و اجتماعی در پایان قرن نوزدهم" در فصل مربوط به "دول معظم و تقسیم جهان" چنین می‌نویسد:

۸۹ - شیلدر، نگارش نامبرده، جلد ۱، ص. ۱۶۰-۱۶۱

« در جریان سال‌های اخیر تمام مناطق آزاد زمین به استثنای چین از طرف دول اروپا و آمریکای شمالی اشغال شده است. در این زمینه تا کنون چند تصادم و تغییر و تبدیل نفوذ روی داده که خود پیش‌درآمد انفجارهای دهشتناک تری در آینده نزدیک است. زیرا باید شتاب نمود: دولی که خود را تأمین نکرده‌اند، دستخوش این خطرند که سهم خود را دریافت نکنند و در آن بهره‌برداری عظیم از کره ارض که یکی از مهم‌ترین پدیده‌های قرن آینده (یعنی تمام قرن بیستم) خواهد بود، شرکت نورزند. به همین جهت بود که تمام اروپا و آمریکا در سال‌های اخیر در تب و تاب توسعه طلبی مستعمراتی یعنی "امپریالیسم" که جالب توجه‌ترین صفت مشخصه پایان قرن نوزدهم است می‌سوختند. »

سپس نویسنده چنین اضافه می‌کند:

« در این جریان تقسیم جهان، در این تلاش دیوانه‌وار برای دست یافتن به گنج‌ها و بازارهای بزرگ جهان، نیروی نسبی امپراتوری‌هایی که در این قرن یعنی قرن نوزدهم تشکیل شده‌اند به هیچ وجه با موقعیتی که دول تشکیل دهنده این امپراتوری‌ها در اروپا اشغال می‌نمایند، مطابقت ندارد. دولی که در اروپا تفوق دارند و تعیین کننده مقدرات آند عین همین تفوق را در تمام جهان دارا نیستند. و چون قدرت مستعمراتی و امید تصاحب ثروت‌هایی که هنوز به حساب نیامده است، مسلماً در نیروی نسبی دول اروپائی انعکاس خواهد بخشید، لذا مسئله مستعمرات - و اگر خواسته باشید "امپریالیسم" - که هم اکنون نیز شرایط سیاسی خود اروپا را تغییر داده است، در آتیه بیش از پیش این شرایط را تغییر خواهد داد. »^{۹۰}

۹۰ - (ژ. ا. دریو: "مسائل سیاسی و اجتماعی"، پاریس ۱۹۰۷، ص. ۲۹۹. مترجم)

۷ - امپریالیسم به مثابه مرحله خاصی از سرمایه‌داری

اکنون باید بکوشیم نتیجه‌گیری‌های معینی نموده و مطالبی که فوقاً درباره امپریالیسم گفته شده است را تلخیص نمائیم. امپریالیسم به طور کلی در نتیجه تکامل سرمایه‌داری و ادامه مستقیم خواص اساسی آن به وجود آمده است. ولی سرمایه‌داری در مرحله معینی از تکامل خود و آن هم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه‌داری مبدل شد و این هنگامی است که بعضی از خواص اساسی سرمایه‌داری به نقیض خود بدل می‌شوند و در تمام جهات علائمی به وجود می‌آید و مشاهده می‌گردد که مختص دوران انتقال سرمایه‌داری به نظام اجتماعی - اقتصادی عالی‌تری است. آن چه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه اساسی دارد عبارت است از تبدیل رقابت آزاد سرمایه‌داری به انحصارهای سرمایه‌داری. رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه‌داری و به طور کلی تولید کالائی است؛ انحصار، مستقیماً نقیض رقابت آزاد است. ولی پدیده اخیر در برابر چشم ما تدریجاً به انحصار بدل شد. بدین طریق که تولید بزرگ را به وجود آورد و تولید کوچک را از میدان به در کرد، تولید بزرگ را به بزرگ‌ترین تولید مبدل نمود و تمرکز تولید و سرمایه را بدانجا رساند که از آن انحصار به وجود آمد و هم اکنون نیز به وجود می‌آید؛ کارتل‌ها، سندیکاها، تراست‌ها و سرمایه یک چند ده بانکی که با آنها در هم آمیخته و با میلیاردها سر و کار دارند. در عین حال انحصارها که از درون رقابت آزاد پدید می‌آیند، این رقابت را از بین نبرده بلکه مافوق آن و به موازات آن زندگی می‌نمایند و بدین طریق یک سلسله تضادهای بسیار حاد و پُر شدت و اصطکاک‌ها و تصادماتی را به وجود می‌آورند. انحصار عبارت است از انتقال از سرمایه‌داری به نظامی عالی‌تر.

اگر خواسته باشیم تعریف حتی‌المقدور کوتاه‌تری برای امپریالیسم بنمائیم، باید بگوئیم امپریالیسم مرحله انحصاری سرمایه‌داری است. یک چنین تعریفی مهم‌ترین نکات را در بر دارد، زیرا از یک طرف سرمایه‌مالی عبارت است از در هم آمیختن سرمایه چند بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های انحصاری با سرمایه اتحادیه‌های انحصاری کارخانه‌داران؛ از طرف دیگر تقسیم جهان عبارت است از پایان آن سیاست استعماری که بلامانع در مناطقی که از طرف

هیچ دولت سرمایه‌داری اشغال نشده بود، بسط می‌یافت و انتقال به سیاست استعماری تصاحب انحصاری سرزمین‌هایی از جهان که کاملاً تقسیم شده است. ولی تعاریف بسیار کوتاه گرچه فهم مطلب را آسان می‌کنند، زیرا نکات عمده را تلخیص می‌نماید، مع‌الوصف کافی نیستند، چون که باید خصوصیات بسیار مهم پدیده‌ای را که به تعریف احتیاج دارد از آنها بیرون کشید. بنابراین با در نظر گرفتن اهمیت مشروط و نسبی تمام تعریف‌های کلی که هرگز نمی‌توانند روابط همه جانبه یک پدیده را در تمام سیر تکامل آن در بر گیرند - باید برای امپریالیسم آن چنان تعریفی نمود که متضمن پنج علامت زیرین آن باشد:

(۱) تمرکز تولید و سرمایه که به آن چنان مرحله‌ی عالی تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی می‌کنند به وجود آورده است؛

(۲) در هم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارش‌های مالی بر اساس این "سرمایه مالی"؛

(۳) صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است، اهمیتی بسیار جدی کسب می‌نماید؛

(۴) اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌دارانی که جهان را تقسیم نموده‌اند، پدید می‌آید؛

و (۵) تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگ‌ترین دول سرمایه‌داری به پایان میرسد.

امپریالیسم آن مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داری است که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیادت به دست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب نموده و تقسیم جهان از طرف تراست‌های بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام ارضی جهان از طرف بزرگ‌ترین کشورهای سرمایه‌داری به پایان رسیده است.

ما ذیلاً خواهیم دید، اگر تنها مفاهیم اساسی صرفاً اقتصادی امپریالیسم را (که به تعریف مزبور محدود می‌شود) در نظر نگرفته، بلکه موقعیت تاریخی مرحله‌ی فعلی سرمایه‌داری را نسبت به سرمایه‌داری به طور کلی و یا رابطه‌ی امپریالیسم را با دو جریان اساسی در جنبش کارگری در نظر گیریم - چگونه می‌توان و باید امپریالیسم را به طور دیگری تعریف نمود. ولی اکنون باید متذکر شویم که امپریالیسم به مفهوم مذکور بدون شک مرحله‌ی خاصی از تکامل سرمایه‌داری است. برای این که خواننده بتواند تصور حتی‌الامکان مستدل‌تری از امپریالیسم داشته باشد ما عمدتاً سعی کرده‌ایم هر چه ممکن است اظهار نظر بیشتری از اقتصاددانان بورژوازی که مجبورند واقعیات کاملاً مسلم اقتصادیات

نوین سرمایه‌داری را اعتراف نمایند - نقل کنیم. به همین منظور نیز آمار مفصلی ذکر گردیده که امکان می‌دهد به این نکته پی برده شود که سرمایه‌ی مالی و غیره تا چه درجه‌ای نشو و نما یافته و تبدیل کمیت به کیفیت یعنی انتقال سرمایه‌داری تکامل یافته به امپریالیسم در چه چیز بخصوصی متظاهر شده است. البته حاجتی به ذکر این نکته نیست که در طبیعت و جامعه هر حد و مرزی مشروط و متغیر است و مثلاً نابخردانه است هر آینه در اطراف این موضوع بحث شود که آیا استقرار "نهائی" امپریالیسم به کدام سال یا کدام ده ساله‌ای مربوط است.

ولی درباره‌ی تعریف امپریالیسم قبل از همه باید با کارل کائوتسکی تئورسین عمده‌ی مارکسیست در دوران به اصطلاح انترناسیونال دوم یعنی دوران ۲۵ ساله ۱۸۸۹-۱۹۱۴ به بحث پرداخت. کائوتسکی با ایده‌های اساسی تعریفی که ما درباره‌ی امپریالیسم نموده‌ایم هم در سال ۱۹۱۵ و هم حتی قبل از آن یعنی در نوامبر ۱۹۱۴ با قطعیت تمام مخالفت کرده و اظهار داشته است امپریالیسم را نباید "فاز" یا مرحله‌ای از اقتصاد بدانیم، بلکه امپریالیسم سیاست و آن هم سیاست معینی است که سرمایه‌ی مالی آن را "مُرَجَّح" می‌شمرد؛ امپریالیسم را نمی‌توان با "سرمایه‌داری کنونی" "همانند" دانست؛ اگر بخواهیم از امپریالیسم "تمام پدیده‌های سرمایه‌داری کنونی" یعنی کارتل‌ها، حمایت گمرکی، سیادت فینانسیست‌ها و سیاست استعماری - را درک نمائیم آن گاه موضوع ضرورت امپریالیسم برای سرمایه‌داری تبدیل به یک "مترادف گوئی کاملاً بی‌مزه‌ای" می‌گردد، زیرا در آن صورت "طبیعی است که امپریالیسم برای سرمایه‌داری ضرورت حیاتی دارد" و قس علیهذا. اگر هم چنین تعریفی را که کائوتسکی برای امپریالیسم کرده و مستقیماً بر ضد ماهیت ایده‌هایی است که از طرف ما تشریح شده است، در اینجا نقل نمائیم، آن گاه فکر وی را با منتهای دقت بیان کرده‌ایم (زیرا کائوتسکی از اعتراضات اردوگاه مارکسیست‌های آلمانی که طی سال‌های مدید از یک چنین ایده‌هایی پیروی می‌کردند آگاه بود و آن را اعتراضات جریان معینی در مارکسیسم می‌دانست).

تعریف کائوتسکی چنین است:

« امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی دارای تکامل عالی و عبارت است از تمایل هر یک از دول سرمایه‌دار صنعتی به الحاق مناطق هر چه وسیع‌تر زراعتی (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است)

یا تابع نمودن آنها به خود بدون توجه به این که چه ملت‌هایی در آنها سکونت دارند. »^{۹۱}

این تعریف مطلقاً به هیچ دردی نمی‌خورد زیرا به طور یک طرفه یعنی خودسرانه تنها مسئله ملی را متمایز می‌نماید (گرچه این مسئله خواه به خودی خود و خواه از لحاظ رابطه‌اش با امپریالیسم حائز نهایت اهمیت است) و خودسرانه و نادرست آن را فقط با سرمایه صنعتی کشورهای که کشورهای دیگر را به خود ملحق می‌کنند، مربوط می‌سازد و با همان خودسری و نادرستی موضوع الحاق مناطق زراعتی را به میان می‌کشد.

امپریالیسم عبارت است از تمایل به الحاق اراضی دیگران - این است خلاصه قسمت سیاسی تعریف کائوتسکی. این صحیح ولی بی نهایت ناقص است، زیرا امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع. ولی آن چه در اینجا مورد توجه ماست جنبه اقتصادی مسئله است که خود کائوتسکی در تعریف خود آن را مطرح کرده است. نادرستی‌هایی که در تعریف کائوتسکی وجود دارد به عیان دیده می‌شود. آن چه صفت مشخصه امپریالیسم را تشکیل می‌دهد اتفاقاً سرمایه صنعتی نبوده بلکه سرمایه مالی است. تصادفی نیست که در فرانسه تکامل بسیار سریع سرمایه مالی که با تضعیف سرمایه صنعتی توأم بود، درست همان عاملی بود که از سال‌های ۸۰ قرن گذشته موجب تشدید فوق‌العاده سیاست الحاق‌طلبی (استعماری) گردید. آن چه صفت مشخصه امپریالیسم را تشکیل می‌دهد اتفاقاً تنها تمایل به الحاق مناطق زراعتی نبوده بلکه تمایل به الحاق صنعتی ترین مناطق نیز هست (اشتهای آلمان برای بلعیدن بلژیک، و اشتهای فرانسوی‌ها برای بلعیدن لورن) زیرا اولاً به پایان رسیدن تقسیم جهان مجبور می‌کند هنگام تجدید تقسیم به هر زمینی دست دراز شود؛ ثانیاً آن چه برای امپریالیسم جنبه اساسی دارد مسابقه چند دولت بزرگ برای احراز سیادت یعنی اشغال اراضی است که بیشتر از لحاظ تضعیف دشمن و متزلزل ساختن سیادت او انجام می‌یابد تا منافع مستقیم خویش (بلژیک برای آلمان به خصوص از لحاظ تکیه گاهی بر ضد انگلستان و بغداد برای انگلستان از لحاظ تکیه گاهی بر ضد آلمان و غیره اهمیت دارد).

۹۱ - "Die Neue Zeit"، ۱۹۱۴، شماره ۲ (سال ۳۲)، ص ۹۰۹، مورخه ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴. رجوع شود به شماره ۲ سال ۱۹۱۵، ص ۱۰۷ و صفحات بعدی.

کائوتسکی به ویژه - و به کرات - به انگلیس‌ها استناد می‌جوید که گویا معنائی را که از نظر صرفاً سیاسی برای کلمه امپریالیسم قائل شده‌اند با مفهومی که کائوتسکی قائل شده مطابقت دارد. هوبسون انگلیسی را در نظر بگیریم. در کتاب "امپریالیسم" وی منتشره در سال ۱۹۰۲ چنین می‌خوانیم:

« وجه تمایز امپریالیسم نوین با کهن این است که امپریالیسم نوین تئوری و پراتیک چند امپراتوری را که با یک دیگر در مسابقه هستند و همه برای توسعه طلبی سیاسی و تحصیل سود بازرگانی، حرص و ولع یکسانی دارند، جایگزین تمایلات یک امپراتوری رشد یابنده واحد می‌نماید؛ ثانیاً این وجه تمایز عبارت است از سیادت منافع مالی یا منافع مربوط به سرمایه‌گذاری، بر منافع بازرگانی. »^{۹۲}

ما می‌بینیم کائوتسکی در استنادی که به طور کلی به تمام انگلیس‌ها می‌نماید در حقیقت امر به هیچ وجه محق نیست (او فقط می‌تواند به امپریالیست‌های مبتذل انگلستان یا به مدافعین آشکار امپریالیسم استناد ورزد). ما می‌بینیم کائوتسکی که مدعی است به دفاع از مارکسیسم ادامه می‌دهد عملاً نسبت به هوبسون سوسیال لیبرال گامی به پس نهاده است، زیرا هوبسون به شیوه صحیح تری دو خصوصیت "تاریخی - مشخص" امپریالیسم کنونی را در نظر می‌گیرد (کائوتسکی اتفاقاً در تعریف خود خصوصیات تاریخی - مشخص را مورد استهزاء قرار می‌دهد!):

(۱) رقابت چند امپریالیسم و (۲) تفوق فینانسیست بر تاجر. ولی اگر به طور عمده منظور، الحاق کشور زراعی از طرف کشور صنعتی باشد، آن گاه نقش عمده از آن تاجر خواهد بود.

تعریف کائوتسکی نه تنها نادرست و غیر مارکسیستی است، بلکه علاوه بر آن، پایه سیستم تام و تمامی از نظریاتی است که از هر جهت، هم با تئوری و هم با پراتیک مارکسیستی مغایرت دارد. در این باره بعداً هم سخن خواهیم گفت. جرّ و بحثی که کائوتسکی درباره کلمات راه انداخته است به کلی بی‌معناست. او می‌گوید: آیا مرحله نوین سرمایه داری را باید امپریالیسم نامید یا مرحله سرمایه مالی. هر نامی می‌خواهید به آن بدهید، این موضوع علی‌السویه است. اصل مطلب در این است که کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا میکند،

۹۲ - (هوبسون؛ "امپریالیسم"، لندن ۱۹۰۲، ص. ۳۲۴ - مترجم)

Hobson; "Imperialism", London

بدین طریق که الحاق‌طلبی را سیاستی می‌خواند که سرمایه‌مالی آن را "مُرَجِّح" می‌شمرد و سیاست بورژوازی دیگری را در مقابل آن قرار می‌دهد که گوئی وجود آن بر همان پایه سرمایه‌مالی امکان‌پذیر است. نتیجه چنین می‌شود که انحصارها از لحاظ اقتصادی با سیاستی که شیوه عمل آن جنبه انحصاری و اعمال زور و اشغالگری نداشته باشد همسازند. نتیجه چنین می‌شود که تقسیم ارضی جهان، که اتفاقاً در عصر سرمایه‌مالی به پایان رسیده و مبنائی است که به شکل‌های کنونی مسابقه بین بزرگ‌ترین دولت‌های سرمایه‌داری جنبه خاصی می‌دهد، با سیاست غیر امپریالیستی همساز است. بدین طریق به جای این که عمق اساسی‌ترین تضادهای مرحله نوین سرمایه‌داری آشکار شود این تضادها پرده‌پوشی می‌گردد و از حدتشان کاسته می‌شود و به جای مارکسیسم، رفرمیسم بورژوازی حاصل می‌آید.

کائوتسکی با کونف مدافع آلمانی امپریالیسم و الحاق‌طلبی که به شیوه‌ای مبتذلانه و وقیحانه استدلال می‌نماید، به جرّ و بحث می‌پردازد. کونف می‌گوید: امپریالیسم، سرمایه‌داری معاصر است؛ تکامل سرمایه‌داری ناگزیر است و جنبه مترقی دارد؛ پس امپریالیسم مترقی است؛ پس باید در مقابل امپریالیسم جنبه به زمین سائید و آن را ثنا خواند! این شبیه به آن کاریکاتوری است که نارْدُنیک‌ها در سال‌های ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵ علیه مارکسیست‌های روس رسم می‌کردند، بدین معنی که اگر مارکسیست‌ها سرمایه‌داری را در روسیه ناگزیر و مترقی می‌دانند، در این صورت باید دکانی باز کنند و به رواج سرمایه‌داری مشغول گردند. کائوتسکی معترضانه به کونف می‌گوید: خیر امپریالیسم سرمایه‌داری معاصر نیست، بلکه فقط یکی از اشکال سیاست سرمایه‌داری کنونی است و ما می‌توانیم و باید بر ضد این سیاست، بر ضد امپریالیسم و بر ضد الحاق‌طلبی و غیره مبارزه کنیم.

این اعتراض خیلی ظاهر حق به جانبی دارد ولی در عمل برابر است با موعظه آشتی با امپریالیسم منتها به شکل ظریف‌تر و پوشیده‌تر (و به همین جهت خطرناک‌تر)، زیرا، "مبارزه" با سیاست تراست‌ها و بانک‌ها به شکلی که دست به ترکیب پایه‌های اقتصاد تراست‌ها و بانک‌ها نخورد، چیزی نیست جز رفرمیسم و پاسیفیسم بورژوازی و خیرخواهی‌های مشفقانه و معصومانه. نادیده گرفتن اساسی‌ترین تضادها و فراموش نمودن مهم‌ترین آنها، به جای آشکار ساختن تمام عمق تضادها - چنین است تئوری کائوتسکی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد. و بدیهی است که یک چنین "تئوری" فقط به کار دفاع از ایده وحدت با کونف‌ها می‌خورد!

کائوتسکی می‌نویسد:

« از نقطه نظر صرفاً اقتصادی بعید نیست که سرمایه‌داری فاز جدید دیگری را هم طی کند که عبارت است از منتقل شدن سیاست کارتل‌ها به صحنه سیاست خارجی یا فاز اولترا - امپریالیسم^{۹۳} »

یعنی مافوق امپریالیسم و اتحاد امپریالیسم‌های تمام جهان به جای مبارزه با یک‌دیگر، این فاز عبارت است از موقوف شدن جنگ‌ها در دوران سرمایه‌داری و

« بهره‌برداری مشترک از جهان بتوسط یک سرمایه‌مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده باشد. »^{۹۴}

ما در پائین مجبوریم روی این "تئوری اولترا - امپریالیسم" تأمل نمائیم تا مغایرت قطعی و مسلم آن را با مارکسیسم به تفصیل نشان دهیم. همین جا نیز ما باید به موجب طرح کلی این رساله به آمارهای اقتصادی دقیقی مراجعه نمائیم که به این مسئله مربوط است. آیا "از نقطه نظر صرفاً اقتصادی" "اولترا - امپریالیسم" امکان پذیر است یا این که این موضوع، اولترا مزخرف است؟ اگر منظور از ذکر نقطه نظر صرفاً اقتصادی، تجرید "صرف" باشد آن گاه تمام آن چه را که می‌توان گفت به این تز خلاصه میشود: تکامل به سوی انحصارها می‌رود و بنابراین به یک انحصار جهانی و یک تراست جهانی منجر خواهد شد. این موضوع مسلم است ولی در عین حال کاملاً بی‌معنا و نظیر این تعریف است که می‌گوید "تکامل" به سوی تولید مواد غذایی در لابراتوارها "می‌رود". از این لحاظ "تئوری" اولترا - امپریالیسم به همان درجه بی‌معنا است که "تئوری اولترا - کشاورزی".

ولی اگر شرایط "صرفاً اقتصادی" دوران سرمایه‌مالی را به مثابه دوران تاریخی مشخصی که به آغاز قرن بیستم مربوط است، در نظر گیریم، آن گاه بهترین پاسخ به تجریدهای بی‌روح "اولترا - امپریالیسم" (یعنی همان تجریدهایی که منحصرأ به ارتجاعی‌ترین مقصود، یعنی انحراف توجه از عمق تضادهای موجوده، خدمت می‌کند) این خواهد بود که واقعیت اقتصادی مشخص، اقتصاد جهانی کنونی را در مقابل آنها قرار دهیم. استدلالات کاملاً

۹۳ - "Die Neue Zeit"، شماره ۲ (سال ۳۲)، ص. ۹۲۱، مورخه ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴. مراجعه شود به شماره ۲، ۱۹۱۵، ص ۱۰۷ و صفحات بعدی.

۹۴ - "Die Neue Zeit"، شماره ۱، ص. ۱۴۴، مورخه ۳۰ آوریل ۱۹۱۵.

بی معنای کائوتسکی درباره اولترا - امپریالیسم، ضمناً مشوق آن فکر سراپا اشتباه‌آمیزی است که آب به آسیاب مدافعین امپریالیسم می‌ریزد: این فکر حاکی از آن است که گویا سیادت سرمایه‌مالی موجب تضعیف ناموزنی‌ها و تضادهای موجوده در درون اقتصاد جهانی می‌گردد و حال آن که این سیادت عملاً موجب تشدید این عوامل میشود.

ر. کالور در رساله کوچک خود موسوم به "مقدمه‌ای درباره اقتصاد جهانی"^{۹۰} کوششی به عمل آورده است تا از مهم‌ترین مدارک صرفاً اقتصادی که تصور مشخصی از مناسبات متقابل موجوده در اقتصاد جهانی، در سرحد بین قرن نوزدهم و بیستم به دست می‌دهد - نتیجه‌گیری نماید. او جهان را به ۵ "بخش عمده اقتصادی" تقسیم میکند:

(۱) بخش اروپای مرکزی (شامل تمام اروپا به جز روسیه و انگلستان)؛

(۲) بخش انگلستان؛

(۳) بخش روسیه؛

(۴) بخش آسیای خاوری؛

(۵) بخش آمریکا.

ضمناً مستعمرات را جزو "بخش‌های" دولت‌هایی که این مستعمرات به آنها تعلق دارند محسوب می‌نماید و چند کشور را هم که بین بخش‌ها تقسیم نشده‌اند نظیر ایران، افغانستان و عربستان در آسیا و مراکش و حبشه در آفریقا و غیره را "کنار می‌گذارد".

اینک خلاصه‌ای از پیکره‌های اقتصادی که نامبرده درباره این بخش‌ها ذکر می‌کند:

۹۰ -R. Calwer; "Einführung in die Weltwirtschaft", Berlin. ۱۹۰۶

بخش‌های عمده اقتصادی جهان		(۱) اروپای وسطی	(۲) بریتانیا	(۳) روسیه	(۴) آسیای خاوری	(۵) آمریکا
مساحت	(به میلیون کیلومتر مربع)	۲۷۷/۶ *(۲۳۳/۶)	۲۸۱/۹ *(۲۸۱/۶)	۲۲	۱۲	۳۰
سکنه	(به میلیون نفر)	۳۸۸ (۱۴۶)	۳۹۸ (۳۵۵)	۱۳۱	۳۸۹	۱۴۸
راه‌های ارتباطی	راه‌های آهن (به هزار کیلومتر)	۲۰۴	۱۴۰	۶۳	۸	۳۷۹
	ناوگان بازرگانی (به میلیون تن)	۸	۱۱	۱	۱	۶
بازرگانی	(مجموع صادرات و واردات)، (به میلیارد مارک)	۴۱	۲۵	۳	۲	۱۴
صنایع	استخراج ذغال سنگ (به میلیون تن)	۲۵۱	۶۳۸	۱۶	۸	۲۴۵
	استخراج چدن (به میلیون تن)	۱۵	۹	۳	۰/۰۲	۳۱
	تعداد دوک‌ها در صنایع نخ باف (به میلیون)	۲۶	۱۵	۷	۲	۱۹

* در پرانتزها، مساحت و سکنه مستعمرات ذکر شده است.

ما در اینجا سه بخش می بینیم که در آن سرمایه‌داری در مدارج عالی تکامل است (هم طرق ارتباطی، هم بازرگانی و هم صنایع در این بخش‌ها فوق‌العاده تکامل یافته است): بخش اروپای وسطی، بریتانیا و آمریکا. در بین آنها سه کشور بر جهان سیادت می نمایند: آلمان، انگلستان و ایالات متحده آمریکا. مسابقه امپریالیستی و مبارزه بین آنها به علت این که آلمان منطقه کوچک و مستعمرات کمی در اختیار دارد فوق‌العاده حدت یافته است؛ تشکیل "اروپای مرکزی" امری است مربوط به آینده و در جریان یک مبارزه شدید به وجود خواهد آمد. عجالتاً صفت مشخصه تمام اروپا پراکندگی سیاسی آن است. برعکس در بخش انگلستان و آمریکا مرکزیت سیاسی در مدارج عالی است ولی بین مستعمرات پهناور اولی و مستعمرات ناچیز دومی تفاوت فاحشی وجود دارد. سرمایه‌داری در مستعمرات تازه رو به توسعه گذارده است. مبارزه بر سر آمریکای جنوبی روز به روز حدت بیشتری می یابد.

در دو بخش، تکامل سرمایه‌داری ضعیف است: بخش روسیه و آسیای خاوری. در بخش اول تراکم جمعیت بسیار ضعیف و در بخش دوم بسیار قوی است؛ در اولی مرکزیت سیاسی عظیمی وجود دارد و دومی فاقد آن است. تقسیم چین را تازه شروع کرده‌اند و مبارزه بین ژاپن و ایالات متحده و کشورهای دیگر برای دست یافتن به آن روز به روز بیشتر حدت می یابد.

افسانه سفیهانه کائوتسکی را درباره اولترا - امپریالیسم "مسالمت‌آمیز" با این واقعیت یعنی با این تنوع عظیم شرایط اقتصادی و سیاسی، با این عدم تطابق فوق‌العاده‌ای که در سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره وجود دارد و با این مبارزه سبعانه‌ای که بین دولت‌های امپریالیستی می شود، مقایسه کنید. مگر این کوشش مرتجعانه یک خرده بورژوازی واهمه زده برای گریز از یک واقعیت مخوف نیست؟ مگر کارتل‌های بین‌المللی که کائوتسکی آنها را نطفه‌های "اولترا - امپریالیسم" تصور می کند (همان گونه که تولید قرص دارو و در لابراتوار را "می توان" نطفه اولترا - کشاورزی نامید) نمونه تقسیم و تجدید تقسیم جهان و انتقال از تقسیم مسالمت‌آمیز به تقسیم غیر مسالمت‌آمیز و بالعکس را به ما نشان نمیدهد؟ مگر سرمایه مالی آمریکا و کشورهای دیگر، که با شرکت آلمان تمام جهان را از طریق مسالمت‌آمیز مثلاً در شرکت بین‌المللی ریل یا در تراست بین‌المللی کشتی رانی بازرگانی تقسیم کرده بود، اکنون جهان را بر اساس تناسب جدید نیروها که از طریق به کلی غیر مسالمت‌آمیز تغییر می نماید - تجدید تقسیم نمی کند؟

سرمایه مالی و تراست‌ها اختلاف بین سرعت تکامل رشته‌های گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش نداده بلکه آن را شدت می دهند. و حال که تناسب نیروها تغییر می نماید، در این صورت در دوران سرمایه‌داری چه وسیله‌ای جز

نیرو می تواند تضاد را حل کند؟ آمار مربوط به راه‌های آهن مدارک فوق‌العاده دقیقی را درباره سرعت‌های مختلط رشد سرمایه‌داری و سرمایه‌مالی در تمام اقتصاد جهانی در اختیار ما می‌گذارد.^{۹۶} طی یکی دو دهه ساله اخیر توسعه امپریالیستی، طول راه‌های آهن بدین طریق انجام گرفته است:

راه‌های آهن (به هزار کیلومتر)

جمع	افزایش	جمع	۱۹۱۳	جمع	۱۸۹۰	
-	+۱۲۲	-	۳۴۶	-	۲۲۴	اروپا
-	+۱۴۳	-	۴۱۱	-	۲۶۸	ایالات متحده آمریکا
+۲۲۲	+۱۲۸	۳۴۷	۲۱۰	۱۲۵	۸۲	همه مستعمرات
	+۹۴		۱۳۷		۴۳	دولت‌های مستقل و نیمه مستقل آسیا و آمریکا
-	-	-	۱۱۰۴	-	۶۱۷	جمع

بنابراین سیر توسعه راه‌های آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل (و نیمه مستقل) آسیا و آمریکا از همه جا سریع‌تر بوده است. به طوری که می‌دانیم سرمایه‌مالی ۴ الی ۵ کشور از بزرگ‌ترین کشورهای سرمایه‌داری در این بخش‌ها سیادت و حکمفرمایی کامل دارد. ساختمان دویست هزار کیلومتر راه آهن جدید در مستعمرات و کشورهای دیگر آسیا و آمریکا به معنای سرمایه‌گذاری جدیدی به مبلغ متجاوز از ۴۰ میلیارد مارک با شرایط فوق‌العاده

۹۶ - (سالنامه آمار دولت آلمان، ۱۹۱۵؛ آرشیو راه آهن، ۱۸۹۲. مترجم)؛ خصوصیات چندی که به تقسیمات راه‌های آهن میان مستعمرات کشورهای گوناگون در جریان سال ۱۸۹۰ مربوط است، ناگزیر به طور تقریب تعیین گشته است.

Stat. Jahrbuch für das deutsche Reich, ۱۹۱۵; Archiv für Eisenbahnwesen,

سودمند و تضمین‌های مخصوصی از لحاظ بهره‌دهی و دریافت سفارشی پُر سود برای کارخانه‌های فولادریزی و غیره و غیره است.

سرمایه‌داری سریع‌تر از همه در مستعمرات و کشورهای ماوراء اقیانوس تکامل می‌یابد. در بین آنها دول امپریالیستی جدیدی پدید می‌آیند (ژاپن). مبارزه امپریالیسم‌های جهانی حدت می‌یابد. خراجی که سرمایه‌مالی از بنگاه‌های فوق‌العاده پُر سود مستعمرات و کشورهای ماوراء اقیانوس می‌گیرد، رو به افزایش می‌رود. هنگام تقسیم این "غنیمت" سهم هنگفتی عاید کشورهای می‌شود که از لحاظ سرعت تکامل نیروهای مولده همیشه هم مقام اول را احراز نمی‌کنند. طول راه‌های آهن در بزرگ‌ترین کشورها به اضافه مستعمرات آنها بدین قرار بود:

راه‌های آهن (هزار کیلومتر)

مناطق	۱۸۹۰	۱۹۱۳	%
کشورهای متحده	۲۶۸	۴۱۳	+۱۴۵
امپراطوری بریتانیا	۱۰۷	۲۰۸	+۱۰۱
روسیه	۳۲	۷۸	+۴۶
آلمان	۴۳	۶۸	+۲۵
فرانسه	۴۱	۶۳	+۲۲
مجموع ۵ دولت	۴۹۱	۸۳۰	+۳۳۹

بنابراین قریب ۸۰ درصد تمام راه‌های آهن در ۵ کشور از بزرگ‌ترین کشورها متمرکز شده است. ولی تمرکز مالکیت بر این راه‌ها و تمرکز سرمایه‌مالی به مراتب بیش از این است، زیرا مقدار هنگفتی از سهام و برگ‌های وام راه‌های آهن آمریکا، روسیه و غیره متعلق به میلیونرهای مثلاً انگلیسی و فرانسوی است.

انگلستان در سایه وجود مستعمرات خود، بر شبکه راه آهن خود ۱۰۰ هزار کیلومتر یعنی چهار بار بیش از آلمان افزود. و حال آن که بر همه معلوم است که طی این مدت تکامل، نیروهای مولده آلمان و به خصوص تکامل صنایع زغال سنگ و فلزسازی آن به مراتب سریع‌تر از انگلستان و به طریق اولی سریع‌تر از فرانسه و روسیه بوده است. در سال ۱۸۹۲ آلمان ۴/۹ میلیون تن چدن در مقابل ۶/۸ میلیون تن انگلستان تولید می‌کرد؛ ولی در سال ۱۹۱۲ این رقم به ۱۷/۶ در مقابل ۹ می‌رسد که برتری عظیمی را نسبت به انگلستان نشان

میدهد! ^{۹۷} حال سؤال می شود که در شرایط سرمایه‌داری چه وسیله‌ای جز جنگ می تواند عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و "مناطق نفوذ" برای سرمایه‌مالی را، از طرف دیگر از بین ببرد؟

۹۷ - رجوع شود به: (ادگار گراموند: "مناسبات اقتصادی میان امپراتوری‌های بریتانیا و آلمان" مندرجه در "مجله انجمن پادشاهی آمار"، ژوئیه ۱۹۱۴، ص. ۷۷۷ و صفحات بعدی. - مترجم)

Edgar Grammond; "The Economic Relation of the British and German Empires" - "Journal of the Royal Statistical Society",

۸ - طفیلی گری و گنبدیگی سرمایهداری

اکنون ما باید روی یکی از جنبه‌های دیگر امپریالیسم که بسیار مهم است ولی در اکثر استدلال‌ات مربوط به این مبحث غالباً آن را مورد ارزیابی کافی قرار نمی‌دهند، مکث نمائیم. یکی از نواقص هیلفردینگ مارکسیست این است که او در این مورد نسبت به هوبسون غیر مارکسیست گامی به عقب گذارده است. منظور ما در اینجا طفیلی گری ذاتی امپریالیسم است.

چنانچه دیدیم عمیق‌ترین پایه اقتصادی امپریالیسم انحصار است. این انحصار - سرمایهداری است یعنی از بطن سرمایهداری و در شرایط عمومی سرمایهداری یعنی تولید کالائی و رقابت به وجود آمده و با این شرایط عمومی در حال تضاد دائمی و درمان ناپذیری است. ولی با این حال این انحصار نیز مانند هر انحصار دیگر تمایل ناگزیری به وجود می‌آورد که متوجه رکود و گنبدیگی است. تثبیت قیمت‌های انحصاری ولو به طور موقت، تا درجه معینی موجب از بین رفتن انگیزه ترقیات تکنیکی و بالنتیجه هرگونه ترقی و هرگونه پیشرفتی می‌گردد؛ به علاوه این عمل یک امکان اقتصادی به وجود می‌آورد برای آن که از ترقیات تکنیکی مصنوعاً جلوگیری شود. مثال: اوئونس نامی در آمریکا یک ماشین بطری‌سازی اختراع نمود که در امر تولید بطری، انقلابی تولید می‌کرد. کارتل آلمانی صاحبان کارخانه‌های بطری‌سازی، امتیاز اختراع اوئونس را خریداری می‌نمایند و در کشوی میز خود جای میدهد و از عملی نمودن آن جلوگیری می‌کنند. البته انحصار در دوره سرمایهداری هرگز نمی‌تواند رقابت را در بازار جهانی به کلی و برای مدتی مدید از بین ببرد (ضمناً همین موضوع یکی از دلایل پوچ بودن تئوری اولترا - امپریالیسم است). البته، امکان تقلیل هزینه تولید و افزایش سود از طریق اصلاحات موجب تغییراتی می‌گردد. ولی تمایل رکود و گنبدیگی نیز که از خصوصیات انحصار است، به نوبه خود عمل خود را ادامه میدهد و در برخی از رشته‌های صنعت و برخی از کشورها در فواصل معینی از زمان تفوق حاصل می‌نماید.

انحصار تملک مستعمرات بسیار پهناور و پُر ثروت یا دارای موقعیت مناسب نیز در همان جهت عمل می‌نماید.

باری. امپریالیسم عبارت است از تجمع عظیم سرمایه پولی در معدودی از کشورها که چنانچه دیدیم به ۱۰۰-۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار بالغ می‌گردد. اینجاست سرچشمه رشد طبقه، یا به عبارت صحیح‌تر، قشر

تنزیل‌بگیران یعنی کسانی که از طریق "سفته‌بازی" زندگی می‌کنند و به کلی از شرکت در هر گونه بنگاهی برکنارند و حرفه آنان تن‌آسائی است. صدور سرمایه که یکی از مهم‌ترین ارکان اقتصادی امپریالیسم است، بیش از پیش این برکناری کامل قشر تنزیل‌بگیران را از تولید تشدید میکند و بر تمام پیکر کشوری که با استثمار از کار چند کشور ماوراء اقیانوس و مستعمرات، گذران میکند، مَهر و نشان طفیلی‌گری می‌زند.

هوبسون می‌نویسد:

« در سال ۱۸۹۳ میزان سرمایه‌گذاری بریتانیا در کشورهای خارجی تقریباً ۱۵ درصد تمام ثروت پادشاهی متحده بریتانیا را تشکیل میداد. »^{۹۸}

شایان ذکر است که مقارن سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً ۲ بار و نیم افزایش یافت. سپس هوبسون می‌نویسد:

« امپریالیسم متجاوز که وجود آن برای مالیات‌دهندگان بسیار گران تمام می‌شود و اهمیت آن برای کارخانه‌دار و بازرگان بسیار ناچیز است... برای سرمایه‌داری که در جستجوی جائی برای به کار انداختن سرمایه خویش می‌باشد، منبع تحصیل سودهای هنگفت است...»

(این مفهوم در زبان انگلیسی با یک کلمه بیان میشود: "اینوستور" یعنی "سرمایه‌گذار"، تنزیل‌بگیر)...

« هیفن آمارشناس تمام درآمد سالیانه‌ای را که بریتانیای کبیر در سال ۱۸۹۹ از تمام بازرگانی خارجی و استعماری خود یعنی از واردات و صادرات، به دست آورده است، از روی حساب ۲/۵ درصد از کل ۸۰۰ میلیون پوند استرلینگ که در گردش بوده است، ۱۸ میلیون پوند استرلینگ (قریب ۱۷۰ میلیون روبل) برآورد می‌نماید. »

هر قدر هم این رقم هنگفت باشد باز برای توضیح چگونگی امپریالیسم متجاوز بریتانیای کبیر کافی نیست. آنچه این موضوع را توضیح میدهد ۹۰ الی ۱۰۰ میلیون پوند استرلینگ یعنی سود حاصله از سرمایه "گذاری" یا سود قشر تنزیل‌بگیران است.

سود تنزیل‌بگیران در "بازرگانی‌ترین" کشور جهان ۵ بار بیش از سودی است که از بازرگانی خارجی به دست می‌آید! چنین است ماهیت امپریالیسم و طفیلی‌گری امپریالیستی.

بدین جهت است که مفهوم "دولت تنزیل‌بگیر" (Rentnerstaat) یا دولت رباخوار در تمام مطبوعات اقتصادی مربوط به امپریالیسم، مورد استعمال عمومی پیدا می‌کند. جهان به مشتی دولت رباخوار و اکثریت عظیمی از دولت‌های وام‌دار تقسیم شده است. شولتسه - گورنیتس در این باره می‌نویسد:

« بین سرمایه‌هایی که در خارجه به کار انداخته می‌شوند، جای اول را آن سرمایه‌هایی اشغال می‌نمایند که در کشورهای از لحاظ سیاسی وابسته و یا متفق به کار می‌افتند: انگلستان به مصر، ژاپن، چین و آمریکای جنوبی وام می‌دهد. ناوگان وی در صورت لزوم نقش فراش دادگستری را بازی می‌کند. نیروی سیاسی انگلستان وی را از خشم و غضب وامداران مصون می‌دارد. »^{۹۹}

سارتوریئوس فون والترس‌هاوزن در کتاب خود موسوم به "سیستم اقتصاد ملی سرمایه‌گذاری در خارجه" هلند را به عنوان نمونه یک "دولت تنزیل‌بگیر" در نظر می‌گیرد و متذکر میشود که انگلستان و فرانسه نیز اکنون این جنبه را به خود می‌گیرند.^{۱۰۰} شیلدر بر آنست که ۵ کشور صنعتی وجود دارند که "مفهوم کشور وام‌ده کاملاً درباره آنها صدق میکند": انگلستان، فرانسه، آلمان، بلژیک و سوئیس. هلند را فقط به این جهت در این شمار داخل نمی‌کند که "چندان صنعتی نیست"^{۱۰۱} ایالات متحده فقط در مورد آمریکا وام‌ده است. شولتسه - گورنیتس می‌نویسد:

۹۹ - Schulze-Gaevernitz, Br. Imp., ص. ۳۲۰
، ۱۹۰۷ "D. Volkswirt. Syst. etc.", Berlin ۱۰۰ - Sart. von Waltershausen; Buch IV.

۱۰۱ - Schilder، ص. ۳۹۳.

« انگلستان ضمن رشد خود به تدریج از یک دولت صنعتی به دولتی وام ده مبدل می شود. با وجود افزایش مطلق تولیدات صنعتی و صادرات کالاهای صنعتی باز بر میزان نسبی درآمد حاصله از تنزیل و بهره سهام و نشر اوراق بهادار و از دلالتی و احتکار روز به روز افزوده می شود. به عقیده من همانا این واقعیت است که پایه اقتصادی اعتلای امپریالیستی را تشکیل می دهد. بین وام ده و وام دار ارتباط محکم تری وجود دارد تا بین فروشنده و خریدار. »^{۱۰۲}

آ. لانسبورگ، ناشر مجله "بانک" چاپ برلن در سال ۱۹۱۱ در مقاله‌ای تحت عنوان "آلمان دولت تنزیل بگیر" درباره آلمان چنین نوشته بود:

« در آلمان تمایلی را که در فرانسه برای تنزیل بگیر شدن وجود دارد، شدیداً مورد استهزاء قرار می دهند. ولی این موضوع را فراموش می کنند که در حدودی که این قضیه به بورژوازی مربوط می گردد، شرایط آلمان بیش از پیش به شرایط فرانسه شبیه می شود. »^{۱۰۳}

دولت تنزیل بگیر عبارت است از دولت سرمایه‌داری طفیلی و در حال گندیدن و این کیفیت نمی تواند در کلیه شرایط اجتماعی - سیاسی کشور معین عموماً و در دو جریان اساسی جنبش کارگری خصوصاً منعکس نگردد. برای این که این موضوع را هر چه واضح تر نشان دهیم رشته سخن را به هوبسون واگذار می نمایم که به عنوان گواه از هر کس "مطمئن تر" است، چون او را نمی توان به داشتن تعصب در "شریعت مارکسیستی" مظنون دانست و از طرف دیگر وی یک فرد انگلیسی است که به خوبی از اوضاع و احوال کشوری که هم از لحاظ مستعمرات و هم از لحاظ سرمایه مالی و تجربه امپریالیستی ثروتمندترین کشورهاست، آگاه است.

هوبسون ضمن اینکه تحت تأثیر مستقیم جنگ انگلیس و بوئر که خاطره اش کاملاً در وی زنده بود، رابطه امپریالیسم را با منافع "فینانسیست‌ها" و نیز

۱۰۲ - Schulze-Gaevernitz, Br. Imp., ص. ۱۲۲

۱۰۳ - "Die Bank"، سال ۱۹۱۱، شماره ۱، ص ۱۰ و ۱۱.

افزایش درآمد آنان را از پیمانکاری و سفارشات جنگی گوناگون و غیره، توصیف می‌کند، می‌نویسد:

« هادیان این سیاست کاملاً طفیلی‌گرانه، سرمایه‌داران هستند؛ ولی همین انگیزه‌ها در قشرهای مخصوصی از کارگران نیز تأثیر می‌نماید. در عده زیادی از شهرها، مهم‌ترین رشته‌های صنعت به سفارش‌های دولتی وابسته‌اند؛ تمایلات امپریالیستی مراکز صنایع فلزسازی و کشتی‌سازی تا درجه نسبتاً زیادی به این واقعیت منوط است. »

نویسنده بر این عقیده است که دو کیفیت مختلف موجب تضعیف نیروی امپراتوری‌های قدیم بوده است: (۱) "طفیلی‌گری اقتصادی" و (۲) تشکیل ارتش از افراد ملل وابسته.

« کیفیت نخست از رسم و عادت طفیلی‌گری اقتصادی ناشی می‌شود که به حکم آن دولت فرمانروا از استان‌ها و مستعمرات و کشورهای وابسته خود برای توانگر ساختن طبقه حاکمه کشور خویش و نیز برای تطمیع طبقات پائین کشور خود و آرام نگاهداشتن آنها استفاده می‌نماید. »

ما از خود اضافه می‌کنیم که برای به دست آوردن امکان اقتصادی این تطمیع اعم از این که به هر شکلی انجام پذیرد، سودهای انحصاری هنگفتی لازم است.

هوبسون در خصوص کیفیت دوم چنین می‌نویسد:

« یکی از عجیب‌ترین علائم نابینائی امپریالیسم آن لاقیدی مخصوصی است که بریتانیای کبیر، فرانسه و دول امپریالیستی در اقدام به این عمل از خود نشان می‌دهند. بریتانیای کبیر در این راه از همه جلوتر رفته است. قسمت اعظم نبردهائی که ما به کمک آن امپراتوری هندوستان را مسخر خود ساختیم، به توسط نیروهائی که از اهالی بومی تشکیل داده بودیم انجام گرفته است؛ در هندوستان و نیز در این اواخر در مصر ارتش‌های دائمی عظیمی تحت فرماندهی بریتانیائی‌ها قرار دارند؛ تقریباً تمام جنگ‌هائی که ما برای تسخیر

آفریقا نموده‌ایم، به استثنای جنگ‌های مربوط به قسمت جنوبی آن، به توسط بومیان انجام گرفته است. »

ارزیابی هوبسون درباره‌ی دورنمای تقسیم چین از نظر اقتصادی چنین است:

« در چنین صورتی قسمت اعظم اروپای باختری منظره و جنبه‌ای به خود خواهد گرفت که اکنون قسمت‌هایی از کشورهای زیر دارند: جنوب انگلستان و ریویرا و نقاطی از ایتالیا و سوئیس که توریست‌ها بیش از هر جا از آنها دیدن می‌نمایند و محل سکونت توانگران است. به عبارت دیگر منظره‌ی آن چنین خواهد بود: مشت ناچیزی از اشراف ثروتمند که از خاور دور بهره‌ی سهام و مقرری می‌گیرند؛ گروه نسبتاً بزرگ تری از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان و عده‌ی کثیرتری از نوکران و خدمتکاران و کارگران بنگاه‌های حمل و نقل و صنایعی که به تکمیل آخرین قسمت اشیاء ساخته شده، مشغولند. ولی رشته‌های عمده‌ی صنایع از بین خواهد رفت و مقادیر هنگفتی مواد غذایی و اشیاء نیمه‌ساخته به عنوان خراج از آسیا و آفریقا وارد خواهد شد. »

« ببینید اتحاد وسیع‌تر کشورهای باختری یعنی فدراسیون اروپائی دول معظم چه امکاناتی برای ما فراهم خواهد نمود: یک چنین فدراسیونی نه تنها مدنیت جهانی را به جلو سوق نخواهد داد، بلکه ممکن است خطر عظیم طفیلی‌گری باختری را در بر داشته باشد که عبارت است از: متمایز شدن گروهی از کشورهای صنعتی پیشرو که طبقات فوقانی آنها از آسیا و آفریقا خراج عظیمی دریافت می‌کنند و به کمک آن توده‌های کثیری از کارمندان و نوکران مطیع را نان می‌دهند که دیگر به تولید محصولات هنگفت کشاورزی و صنعتی مشغول نبوده، بلکه تحت نظر آریستوکراسی مالی نوین به خدمات شخصی یا کارهای فرعی صنعتی مشغولند. بگذار کسانی که آماده‌اند از این تئوری « (باید گفته می‌شد: از این دورنما) » روی برگردانند و آن را قابل بررسی نمی‌دانند در شرایط اقتصادی - اجتماعی آن شهرستان‌های انگلستان جنوبی فعلی که اکنون در این وضع قرار دارند، تعمق نمایند. بگذار آنها فکر کنند اگر چین تحت نظارت اقتصادی این گروه فینانسیست‌ها یا "سرمایه‌گذاران" و کارمندان سیاسی و بازرگانی و صنعتی آنان قرار می‌گرفت و این گروه از بزرگ‌ترین منابع دست نخورده‌ای که جهان تا کنون به خود دیده است

بهره‌کشی می نمودند و آن را در اروپا به مصرف می رساندند، این سیستم چه دامنه عظیمی به خود می گرفت. بدیهی است وضعیت بسیار بغرنج است، حساب بازی نیروهای جهانی به مراتب مشکل تر از آن است که بتوان تحقق این پیش‌بینی و یا هر پیش‌بینی دیگری را درباره آینده، تنها در یک جهت، زیاد محتمل دانست. ولی آن نفوذهایی که در حال حاضر امپریالیسم اروپای باختری را اداره می نمایند، همانا در این جهت سیر می کنند و اگر به مقاومتی برخورد نمایند و به سوی دیگری متوجه نشوند، درست در جهت انجام همین پروسه عمل خواهند کرد. ^{۱۰۴}»

نویسنده کاملاً محق است: اگر نیروهای امپریالیسم به مقاومتی برخورد نمی کردند، کار را درست به همین جا هم می کشاندند. اهمیت "کشورهای متحده اروپا" در شرایط کنونی یعنی امپریالیستی، اینجا به درستی مورد ارزیابی قرار گرفته است. فقط می بایستی اضافه می شد که در درون جنبش کارگری نیز اپورتونیست‌ها که اکنون در اکثریت کشورها موقتاً پیروز شده‌اند به طور منظم و بدون انحراف درست در همین جهت "عمل می نمایند". امپریالیسم که معنای آن تقسیم جهان و استثمار نه تنها چین است؛ امپریالیسم که معنای آن تحصیل سودهای انحصاری هنگفت از طرف مثنی از ثروتمندترین کشورهاست، برای تطمیع قشرهای فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی به وجود می آورد و بدین طریق اپورتونیسم را می پروراند، شکل معینی به آن می دهد و آن را مستحکم می نماید. فقط آن نیروهای را که بر ضد امپریالیسم عموماً و بر ضد اپورتونیسم خصوصاً مبارزه می نمایند و عدم مشاهده آنها از طرف هوبسون سوسیال – لیبرال امری طبیعی است، نباید فراموش نمود.

گر هارد هیلد براند، اپورتونیست آلمانی که در موقع خود به مناسبت دفاع از امپریالیسم از حزب اخراج شد و امروز می توانست پیشوای حزب به اصطلاح "سوسیال دموکرات" آلمان باشد، گفته‌های هوبسون را خیلی خوب تکمیل می کند، بدین طریق که تشکیل "کشورهای متحده اروپای باختری" را (بدون روسیه) به منظور عملیات "مشترک" ... علیه سیاهپوستان آفریقا، علیه "جنبش

بزرگ اسلامی" و نیز به منظور تهیه یک "ارتش و ناوگان دریائی نیرومند" علیه "ائتلاف ژاپن و چین" ^{۱۰۵} و غیره تبلیغ می نماید.

توصیفی که شولتسه گورنیتس از "امپریالیسم بریتانیا" می نماید همان خصوصیات طفیلی گری را به ما نشان می دهد. درآمد ملی انگلستان از سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۸ تقریباً دو برابر شد و حال آن که درآمد حاصله "از خارجه" طی همان مدت ۹ بار افزایش یافت. اگر "خدمت" امپریالیسم "تربیت سیاهپوستان برای کار" باشد (بدون جبر که کار از پیش نمی رود...) در عوض "خطر" امپریالیسم هم این خواهد بود که "اروپا کار جسمانی را - ابتدا کار کشاورزی و معدنی و سپس کار خشن تر صنعتی را - به گردن بشر سیاهپوست تحمیل کند و خود با خاطری آسوده به تنزیل گرفتن مشغول گردد و بدین وسیله شاید هم موجبات رهائی اقتصادی و سپس سیاسی نژادهای سرخ پوست و تیره پوست را فراهم سازد".

در انگلستان روز به روز قسمت بیشتری از زمینها را از کشاورزی منتزع نموده و به ورزش و تفریح و تفرج اغنیا اختصاص می دهند. در مورد اسکاتلند که اشرافی ترین منطقه شکار و ورزش است - می گویند که "این سرزمین به برکت گذشته تاریخی خود و از دولت سر مستر کارنگی زندگی میکند" (کارنگی یک میلیارد آمریکائی است). در انگلستان تنها برای اسب دوانی و شکار روباه سالیانه ۱۴ میلیون پوند استرلینگ (قریب ۱۳۰ میلیون روبل) خرج می شود. تعداد تنزیل بگیران انگلستان تقریباً به یک میلیون نفر می رسد. تعداد نسبی افرادی که به کارهای تولیدی مشغولند دائماً در تنزل است:

نسبت کارگران به تمام سکنه	تعدادکارگر در رشته‌های عمده صنایع	سکنه انگلستان
%	(به میلیون)	
۲۳%	۴۱	۱۷/۹
۱۵%	۴۹	۳۲/۵

۱۰۵ - (گرهارد هیلدبراند؛ "تزلزل سیادت صنایع و سوسیالیسم صنعتی"، ۱۹۱۰، ص. ۲۲۹ و صفحات بعدی. - مترجم)

Gerhard Hildebrand; "Die Erschütterung der Industriegherrschaft und des Industriesozialismus."

محقق بورژوازی "امپریالیسم بریتانیا در آغاز قرن بیستم" وقتی از طبقه کارگر انگلیس سخن می‌راند، مجبور است همواره بین "قشر فوقانی" کارگران و "قشر پائین و صرفاً پرولتاریائی" فرق قائل شود. قشر فوقانی شامل گروهی از اعضای کنوپراتیوها و اتحادیه‌های حرفه‌ای و انجمن‌های ورزشی و مجامع کثیر مذهبی است. قانون انتخابات که در انگلستان "هنوز هم به حد کافی محدود هست، برای آن که بتواند قشر پائین صرفاً پرولتاریائی را از حق انتخابات محروم نماید" با سطح این قشر وفق داده شده است!! برای این که وضع طبقه کارگر انگلیس را رنگ و روغن بزنند معمولاً فقط از قشر بالائی که اقلیتی از پرولتاریا را تشکیل می‌دهد، دم می‌زنند. مثلاً "موضوع بیکاری، اکثراً مسئله‌ای است مربوط به لندن و قشر پائین پرولتاریا که سیاستمداران کمتر آن را به حساب می‌آورند"^{۱۰۶} ... باید گفته می‌شد: که سیاست بافان بورژوا و اپورتونیست‌های "سوسیالیست" کمتر آن را به حساب می‌آورند.

از جمله خصوصیات امپریالیسم که با پدیده‌های مورد بحث مرتبط است یکی هم تقلیل مهاجرت از کشورهای امپریالیستی و افزایش مهاجرت (ورود کارگران و تغییر محل سکونت) به کشورهای نامبرده از کشورهای عقب مانده تری است که سطح دستمزد در آنها پائین تر است. به طوری که هوبسون متذکر می‌گردد مهاجرت از انگلستان از سال ۱۸۸۴ رو به کاهش می‌رود: عده مهاجرین در سال مزبور ۲۴۲ هزار و در سال ۱۹۰۰، ۱۶۹ هزار بود. عده مهاجرین از آلمان در جریان دهسال ۱۸۸۱-۱۸۹۰ به حد اعلای خود یعنی به ۱۴۵۳ هزار رسید و طی دو ده ساله بعدی به ۵۴۴ و ۳۴۱ هزار تنزل نمود. در عوض بر تعداد کارگرانی که از اتریش، ایتالیا، روسیه و کشورهای دیگر به آلمان می‌آمدند، افزوده شد. طبق سرشماری سال ۱۹۰۷ تعداد خارجیان در آلمان ۱,۳۴۲,۲۹۴ نفر بود که از آنها ۴۴۰,۸۰۰ نفر کارگر صنعتی و ۲۵۷,۳۲۹ نفر کارگر کشاورزی بودند.^{۱۰۷} در فرانسه "قسمت مهمی" از کارگران صنایع معدنی را خارجیان تشکیل می‌دهند؛ لهستانی‌ها، ایتالیائی‌ها و اسپانیائی‌ها.^{۱۰۸} در ایالات متحده مهاجرین اروپای شرقی و جنوبی کم‌مزدترین کارها را دارند و حال آن که تعداد کارگران آمریکائی که به سمت سرکارگر کار کرده و پُر مزدترین کارها را دارند از لحاظ نسبی بیش از همه

۱۰۶ - Schulze-Gaevernitz. Br. Imp. ص. ۳۰۱

۱۰۷ - (آمار دولت آلمان) ص. ۲۱۱

Statistik des Deutschen Reichs, Bd.

۱۰۸ - (هنگر؛ "سرمایه‌گذاری‌های فرانسوی". - مترجم). ۱۹۱۳

Henger; "Die Kapitalsanlage der Franzosen", St.

است.^{۱۰۹} امپریالیسم دارای این تمایل هم هست که در بین کارگران قشرهای ممتازی را متمایز نماید و آنها را از توده وسیع پرولتاریا مجزا سازد. ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیسم مبنی بر این که بین کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیسم را در بین آنها تقویت نماید و جنبش کارگری را موقتاً دچار فساد سازد، مدت‌ها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم متظاهر گردیده بود. زیرا دو صفت مشخصه مهم امپریالیسم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از نیمه قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت. مارکس و انگلس سال‌های متمادی این رابطه اپورتونیسم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه‌داری انگلستان به طور منظمی بررسی می‌نمودند. مثلاً انگلس در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت:

« پرولتاریای انگلستان عملاً به طور روزافزونی جنبه بورژوازی به خود می‌گیرد و به نظر می‌رسد این ملت که از هر ملت دیگری بیشتر بورژوا است می‌خواهد سرانجام کار را به جایی برساند که در ردیف بورژوازی، یک اشرافیت بورژوازی و یک پرولتاریای بورژوازی داشته باشد. بدیهی است این امر از طرف ملتی که تمام جهان را استثمار می‌نماید تا حدود معینی طبق قاعده به نظر می‌رسد. » [۸]

تقریباً پس از یک ربع قرن، انگلس در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از "بدترین ترید یونیون‌های انگلیسی" صحبت می‌کند:

« که اجازه می‌دهند افرادی بر آنها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریده شده و یا دست کم جیره بگیر وی هستند. » [۹]

و اما انگلس در نامه دیگر خود به کائوتسکی در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲ چنین می‌نویسد:

۱۰۹ - (هورویچ؛ "مهاجرت به درون کشور و کار"، نیویورک ۱۹۱۳. - مترجم) Hourvich; "Immigration and Labour", N.Y.

« از من می پرسید کارگران انگلیسی درباره سیاست استعماری چه فکر میکنند؟ همان فکری که درباره سیاست به طور کلی می کنند. اینجا حزب کارگری موجود نیست، فقط رادیکال‌های محافظه کار و لیبرال وجود دارند و کارگران با خاطری آسوده به اتفاق آنان از انحصار مستعمراتی انگلستان و انحصار وی در بازار جهانی استفاده می نمایند. »^{۱۱۰}

(عین همین مطلب را هم انگلس در سال ۱۸۹۲ در پیشگفتار چاپ دوم کتاب خود موسوم به "وضع طبقه کارگر در انگلستان" تشریح نموده است).
در اینجا علت و معلول به طور واضح ذکر گردیده است. علت:
۱) استثمار تمام جهان از طرف این کشور؛
۲) موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی؛
۳) انحصار مستعمراتی آن. معلول:

۱) بورژوا شدن بخشی از پرولتاریای انگلستان؛
۲) قسمتی از آن اجازه می دهد افرادی بر وی رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر آن هستند.
امپریالیسم آغاز قرن بیستم تقسیم جهان را بین مثنی از دول به پایان رسانده و هر یک از این دول اکنون آن چنان قسمتی از "تمام جهان" را استثمار می کند (به منظور تحصیل مافوق سود) که اندکی از آن چه انگلستان در سال ۱۸۵۸ استثمار می کرد کمتر است؛ هر یک کارتل‌ها از این دول در سایه تراست‌ها، کارتل‌ها و سرمایه مالی و داشتن مناسبات وام ده با وام دار - در بازار جهانی دارای موقعیت انحصاری است و هر یک از آنها تا درجه معینی از انحصار مستعمراتی برخوردار است (دیدیم که از ۷۵ میلیون کیلومتر مربع مجموع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون یعنی ۸۶ درصد در دست شش دولت متمرکز است؛ ۶۱ میلیون یعنی ۸۱ درصد در دست سه دولت متمرکز است).

۱۱۰ - (مکاتبه مارکس و انگلس جلد دوم، ص. ۲۹۰، و جلد چهارم، ص. ۴۵۳ - مترجم)
Briefwechsel von Marx und Engels, Bd., II - IV
(ک. کائوتسکی؛ "سوسیالیسم و سیاست استعماری". برلن. - مترجم)
این رساله در آن عهده نوشته شده بود که کائوتسکی هنوز مارکسیست بود.
K. Kautsky; "Sozialismus und Kolonialpolitik", Brl .

وجه تمایز موقعیت کنونی، وجود آن چنان شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمی‌توانست بر شدت آشتی‌ناپذیری اپورتونیزم با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیفزاید؛ امپریالیسم از حالت جنینی خود خارج شده و به یک سیستم مسلط مبدل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه‌داری در اقتصاد ملی و سیاست جای اول را اشغال می‌نمایند؛ تقسیم جهان به پایان رسیده است؛ و اما از طرف دیگر به جای انحصار بدون شریک انگلستان، اکنون می‌بینیم عدهٔ قلیلی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار با یک دیگر به مبارزه‌ای مشغولند که صفت مشخصهٔ تمام آغاز قرن بیستم را تشکیل می‌دهد. اپورتونیزم اکنون دیگر نمی‌تواند در جنبش کارگری یک کشور، آن طور که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در انگلستان مشاهده می‌شد، برای مدتی مدید یعنی ده‌ها سال پی در پی پیروزی مطلق داشته باشد. اپورتونیزم در یک سلسله از کشورها به نضج خود رسیده، از حد نضج گذشته و گنبدیده شده و به عنوان سوسیال شووینیزم^{۱۱۱} کاملاً با سیاست بورژوازی درآمیخته است.

توضیحات فصل ۸

- [۸] - مراجعه شود به مکاتبات منتخبهٔ مارکس و انگلس، چاپ ۱۹۴۷ به زبان روسی، ص. ۱۰۵. (ص. ۱۲۰)
- [۹] - مراجعه شود به مجموعهٔ آثار مارکس و انگلس، جلد ۲۴، ۱۹۳۱، صفحات ۵۲۹ - ۵۳۰، به زبان روسی. (ص. ۱۲۰)

۱۱۱ - سوسیال شووینیزم روسی حضرات پوترسوف‌ها، چخنگل‌ها، ماسلف‌ها و غیره نیز، خواه به صورت آشکار و خواه به صورت پنهانی خود (آقایان چخیدزه، اسکوبلف، آکسلرد، مارتف و غیره) از یکی از اشکال روسی اپورتونیزم یعنی از انحلال‌طلبی پدید آمده است.

۹ - انتقاد از امپریالیسم

انتقاد از امپریالیسم به معنای وسیع این کلمه از نظر ما عبارت از روشی است که طبقات گوناگون جامعه، برحسب ایدئولوژی عمومی خود، نسبت به سیاست امپریالیسم دارند.

میزان عظیم سرمایه مالی که در دست عده معدودی متمرکز شده و شبکه انبوهی از مناسبات و ارتباطات به وجود آورده و دامنه این شبکه با چنان وسعت غیر قابل تصویری گسترش یافته که نه تنها توده سرمایه‌داران و صاحبکاران متوسط و کوچک بلکه خرده پاترین آنها را نیز تابع سرمایه مالی نموده است، از یک طرف و مبارزه حاد با سایر گروه‌های ملی و دولتی فینانسیست‌ها بر سر تقسیم جهان و سیادت بر کشورهای دیگر، از طرف دیگر - موجب شده است که تمام طبقات دارا یک جا به سوی امپریالیسم روآور شوند. مجذوبیت "همگانی" به دورنماهای امپریالیسم، دفاع دیوانه‌وار از آن و رنگ آمیزی آن به تمام وسائل ممکنه - چنین است صفت مشخصه دوران حاضر. ایدئولوژی امپریالیستی در طبقه کارگر نیز نفوذ می‌نماید. دیوار چین، این طبقه را از طبقات دیگر جدا نکرده است. اگر پیشوایان حزب کنونی به اصطلاح "سوسیال دموکرات" آلمان به حق و به جا به "سوسیال امپریالیست" یعنی سوسیالیست در گفتار و امپریالیست در کردار ملقب شده‌اند، باید دانست در سال ۱۹۰۲ هم هوبسون وجود "امپریالیست‌های فابین" را در انگلستان که به سازمان اپورتونیستی "جمعیت فابین" تعلق داشتند خاطر نشان نموده است.

دانشمندان و پولیسیست‌های بورژوازی معمولاً به شکل نسبتاً پوشیده‌ای از امپریالیسم دفاع می‌کنند، بدین طریق که سیادت مطلق امپریالیسم و ریشه‌های عمیق آن را پرده پوشی می‌نمایند، می‌کوشند جزئیات و فرعیات را در درجه اول اهمیت قرار دهند و تلاش می‌کنند با طرح‌های به کلی بی اهمیت "رفرم" از قبیل برقراری نظارت پلیسی بر تراست‌ها یا بانک‌ها و غیره، توجه را از آن چه که دارای اهمیت اساسی است منحرف سازند. امپریالیست‌های وقیح و بی‌پرده‌ای که جسارت دارند اندیشه مربوط به اصطلاح خصوصیات اساسی امپریالیسم را اندیشه‌ای نابخردانه اعلام دارند، کمتر به سخن بر می‌خیزند.

اینک یک مثال ذکر می‌نمائیم: امپریالیست‌های آلمانی در نشریه موسوم به "بایگانی اقتصاد جهانی" سعی دارند جریان جنبش آزادیبخش ملی را در مستعمرات و البته به خصوص در مستعمرات غیر آلمانی تعقیب نمایند. آنها تک

جوش‌ها و اعتراضاتی را که در هندوستان می‌شود و جنبشی را که در ناتال (جنوب آفریقا) و در هند هلند و غیره وجود دارد ذکر می‌کنند. یکی از آنها در خصوص یک نشریه انگلیسی حاوی گزارش مربوط به کنفرانسی از ملت‌ها و نژادهای تابع که از ۲۸ تا ۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۰ از طرف نمایندگان مختلف ملی از آسیا و آفریقا و اروپا که تحت سیادت بیگانگان قرار دارند تشکیل شده بود، مقاله‌ای نوشته و ضمن آن نطق‌های ایراد شده در این کنفرانس را چنین ارزیابی می‌نماید:

« به ما می‌گویند با امپریالیسم باید مبارزه کرد؛ دولت‌های فرمانروا باید حق ملل تابعه را به استقلال به رسمیت بشناسند؛ دادگاه بین‌المللی باید بر اجرای قراردادهای منعقد شده بین دول معظم و ملت‌های کوچک نظارت کند. کنفرانس مزبور از این خواهش‌های معصومانه گامی فراتر نمی‌نهد. ما اثری از درک این حقیقت نمی‌بینیم که امپریالیسم در شکل کنونی خود با سرمایه‌داری ارتباط ناگسستگی دارد و بدین جهت (!! مبارزه مستقیم با امپریالیسم امری است بی نتیجه مگر این که به اقداماتی علیه برخی از زیاده‌روی‌های به ویژه نفرت‌انگیز آن اکتفا شود. »^{۱۱۲}

چون اصلاح رفرمیستی ارکان امپریالیسم چیزی نیست جز فریب و "خواهش‌های معصومانه" و چون نمایندگان بورژوازی ملل ستمکش به سوی جلو "فراتر" از این گامی نمی‌نهد، بدین جهت نماینده بورژوازی ملت ستمگر گامی "فراتر" از این به سوی عقب بر می‌دارد یعنی در برابر امپریالیسم جبهه به زمین میساید و آن را در لفافه ادعای "علمی بودن" مستور می‌گرداند. این هم نوعی از "منطق" است!

مسائلی حاکی از این که آیا تغییرات رفرمیستی ارکان امپریالیسم امکان‌پذیر است و آیا باید به جلو رفت و تضادهائی را که زائیده امپریالیسم است بیش از پیش حدت داد و آنها را عمیق‌تر ساخت، یا این که باید به عقب رفت، از مسائل اساسی انتقاد از امپریالیسم است. چون خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارت است از بسط ارتجاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارش‌ی مالی و نیز بر افتادن رقابت آزاد، لذا امپریالیسم در آغاز قرن بیستم

۱۱۲ - (بایگانی اقتصاد جهانی، جلد دوم، ص. ۱۹۳، - مترجم)

تقریباً در تمام کشورهای امپریالیستی با اپوزیسیونی از خرده بورژواهای دموکرات مواجه می‌شود. علت قطع علاقه با مارکسیسم از طرف کائوتسکی و جریان وسیع بین‌الملل کائوتسکیسم این است که کائوتسکی نه فقط نکوشید و نتوانست خود را در صف مقابل این اپوزیسیون خرده بورژوازی و رفرمیستی که پایه اقتصادی آن ارتجاعی است، قرار دهد بلکه برعکس در عمل با آن درآمیخت.

جنگ امپریالیستی سال ۱۸۹۸ علیه اسپانیا در ایالات متحده موجب پیدایش اپوزیسیونی از "ضد امپریالیست‌ها" گردید. اینها آخرین موهیکان‌های^{۱۱۳} دموکراسی بورژوازی بودند که این جنگ را، جنگ "تبهکارانه" می‌نامیدند، تصرف اراضی دیگران را نقض مشروطیت می‌دانستند، عملی را که نسبت به آگوینالدو (Aguinaldo) پیشوای بومیان فیلیپین شد (به وی وعده دادند که کشورش آزاد خواهد بود، ولی بعداً سپاهیان آمریکائی را در آنجا پیاده کردند و فیلیپین را به تصرف خود درآوردند) "فریب شوونیست‌ها" می‌خواندند و سخنان لینکلن را نقل قول می‌نمودند حاکی از این که:

« هنگامی که سفید پوست بر خود حکومت میکند، این عمل حکومت بر خویشان است ولی هنگامی که بر خود و در عین حال بر دیگران حکومت میکند - این دیگر حکومت بر خویشان نبوده بلکه استبداد است. »^{۱۱۴}

ولی مادام که این انتقاد کنندگان از اعتراف به ناگسستگی بودن ارتباط امپریالیسم با تراست‌ها و بنابراین با ارکان سرمایه‌داری واهمه داشتند و مادام که از گرویدن به نیروهائی که به توسط سرمایه‌داری بزرگ و در نتیجه تکامل آن به وجود می‌آیند هراسناک بودند - انتقاداتشان کماکان جنبه "خواهش‌های معصومانه" را داشت.

۱۱۳ - موهیکان‌ها - گروهی از طوایف هندوهای آمریکای شمالی هستند که در حال زوال و از بین رفتند. آخرین موهیکان‌ها - نام رمان یکی از نویسندگان آمریکائی بنام فنیمور کوپر است. به طور کلی آخرین نمایندگان جریان‌های اجتماعی در حال زوال را "آخرین موهیکان‌ها" می‌نامند. هـ.ت.

۱۱۴ - (ژ. پاتوئیله؛ "امپریالیسم آمریکا"، دیژون. - مترجم) ۱۹۰۴، ص. ۲۷۲.
J. Patouillet; "L'impérialisme américain", Dijon .

هوبسون نیز در انتقاد از امپریالیسم به طور عمده از همین نظرات پیروی می‌نماید. هوبسون در رد "ناگزیری امپریالیسم" و اعلام ضرورت "ارتقاء قدرت خرید" اهالی (در دوران سرمایه‌داری!) - بر کائوتسکی سبقت جسته است. کسانی که در انتقاد از امپریالیسم و قدرت مطلق بانک‌ها و الیگارش‌های مالی و غیره از نظریه خرده بورژوازی پیروی می‌کنند عبارتند از آگاد، آ. لانسبورگ، ل. اشوه‌گه که ما در این رساله به کرات از آنها نقل قول نموده‌ایم و نیز ویکتور برار، از نویسندگان فرانسوی، مؤلف یک کتاب سطحی بنام "انگلستان و امپریالیسم" منتشره در سال ۱۹۰۰. همه آنها بدون آن که ذره‌ای ادعای مارکسیست بودن داشته باشند، رقابت آزاد و دمکراسی را در نقطه مقابل امپریالیسم قرار می‌دهند، طرح احداث راه آهن بغداد را که به تصادمات و جنگ منجر می‌گردد تقبیح می‌کنند و ضمناً همه "خواهش‌های معصومانه" ای درباره صلح مطرح می‌نمایند و غیره و غیره - حتی آ. نیمارک متخصص آمار نشر اوراق بهادار بین‌المللی نیز جزو آنهاست. نامبرده ضمن محاسبه صدها میلیارد فرانک پشتوانه‌های "بین‌المللی" در سال ۱۹۱۲ بانگ برآورد که:

« آیا می‌توان تصور کرد صلح بر هم خواهد خورد...؟! و با وجود چنین پیکره‌های هنگفتی به ریسک بر پا کردن جنگ تن در خواهند داد؟! »^{۱۱۵}

یک چنین ساده لوحی از طرف اقتصاددانان بورژوا موجب شگفتی نیست؛ به علاوه این موضوع به سود آنها نیز هست که خود را تا این درجه به ساده لوحی زده و در شرایط امپریالیسم "به طور جدی" از صلح دم بزنند. ولی برای کائوتسکی که در سال‌های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶ به پیروی از همین نظریه بورژوا فرمیستی پرداخته، ادعا میکند در مورد صلح "همه توافق نظر دارند" (امپریالیست‌ها، به اصطلاح سوسیالیست‌ها و سوسیال پاسیفیست‌ها) - دیگر چه چیزی از مارکسیسم باقی می‌ماند؟ به جای تجزیه و تحلیل و آشکار ساختن تمام عمق تضادهای امپریالیسم ما فقط یک چیز می‌بینیم و آن "تمایل معصومانه" ی فرمیستی به سهل انگاشتن این تضادها و نفی آنهاست.

۱۱۵ - (بولتن پژوهشگاه آمار بین‌المللی، جلد ۱۹، کتاب ۲، ص. ۲۲۵ - مترجم)
Bulletin de l'Institut International de Statistique, T. XIX, livr. II,

اینک نمونه کوچکی از انتقاد اقتصادی کائوتسکی از امپریالیسم. او پیکره‌های صادرات و واردات سال‌های ۱۸۷۲ و ۱۹۱۲ انگلستان را در مورد مصر با یک دیگر مقایسه می‌کند؛ معلوم می‌شود رشد این صادرات و واردات از رشد صادرات و واردات عمومی انگلستان کمتر بوده است. کائوتسکی از اینجا چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

« هیچ دلیلی برای این فرض در دست نداریم که اگر مصر تحت اشغال نظامی قرار نمی‌گرفت بازرگانی با این کشور با وجود فشار عوامل اقتصادی کمتر رشد می‌کرد. "تمایل سرمایه به بسط و توسعه"، بهتر از هر چیز به وسیلهٔ دموکراسی مسالمت‌آمیز ممکن است عملی گردد نه به وسیلهٔ شیوه‌های قهری امپریالیستی. »^{۱۱۶}

این استدلال کائوتسکی که آقای اسپکتاتور [۱۰] هوادار دوآتشه وی در روسیه (و استتار کنندهٔ سوسیال شوونیست‌ها در روسیه) آن را به صدها آهنگ زیر و بم تکرار می‌کند، اساس انتقاد کائوتسکیستی را از امپریالیسم تشکیل می‌دهد و از این رو باید به تفصیل بیشتری روی آن مکتب نمود. نخست قسمتی از گفته‌های هیلفردینگ را نقل می‌نماییم که کائوتسکی بارها و منجمله در آوریل سال ۱۹۱۵ اعلام نموده که نتیجه‌گیری‌های وی را "تمام تئورسین‌های سوسیالیست به اتفاق آراء قبول دارند". هیلفردینگ مینویسد:

« کار پرولتاریا این نیست که در مقابل سیاست سرمایه‌داری مترقی‌تر سیاست عقب‌مانده‌ای را قرار دهد که مربوط به عصر بازرگانی آزاد و مناسبات خصومت‌آمیز نسبت به دولت است. پاسخی که پرولتاریا در مقابل سیاست اقتصادی سرمایه‌داری مالی و امپریالیسم می‌تواند بدهد آزادی بازرگانی نبوده، بلکه فقط سوسیالیسم است. هدفی که سیاست پرولتاریائی در حال حاضر می‌تواند تعقیب کند، ایده‌آلی نظیر برقراری مجدد رقابت آزاد - که اکنون دیگر به یک ایده‌آل

۱۱۶ - (کائوتسکی؛ "دولت ملی، دولت امپریالیستی و اتحاد دولت‌ها"، نورنبرگ ۱۹۱۵، ص. ۷۰ و ۷۲ - مترجم)

Kautsky; "Nationalstaat, imperialistischer Staat und Staatenbund", Nürnberg.

ارتجاعی مبدل شده - نبوده، بلکه فقط و فقط نابودی کامل رقابت از طریق برچیدن بساط سرمایه‌داری است. ^{۱۱۷}»

کائوتسکی با دفاع از "ایده‌آلی" که برای دوران سرمایه‌مالی، یک "ایده‌آل" ارتجاعی است و با دفاع از "دمکراسی مسالمت‌آمیز" و "فشار عوامل اقتصادی" پیوند خود را با مارکسیسم قطع نمود؛ - زیرا این ایده‌آل از نظر عینی تاریخ را به عقب می‌کشاند یعنی از سرمایه‌داری انحصاری به سوی سرمایه‌داری غیر انحصاری متوجه می‌گردد و از این رو چیزی نیست جز یک فریب رفرمیستی.

بازرگانی با مصر (یا با مستعمره دیگر و یا با کشور نیمه مستعمره) اگر این کشور تحت اشغال نظامی قرار نمی‌گرفت یعنی اگر امپریالیسم و سرمایه‌مالی وجود نمی‌داشت با شدت بیشتری "رشد می‌کرد". و اما معنای این عبارت چیست؟ آیا این است که اگر رقابت آزاد به وسیله انحصارها به طور کلی و به وسیله "ارتباطها" یا فشار (یعنی همان انحصار) سرمایه‌مالی و به وسیله تملک انحصاری برخی از کشورها بر مستعمرات محدود نمی‌گشت، آن گاه تکامل سرمایه‌داری سریع‌تر انجام می‌پذیرفت؟

استدلالات کائوتسکی معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد و این "معنا" هم بی معنا است. فرض کنیم که آری یعنی رقابت آزاد در صورت نبودن هیچ گونه انحصاری، سرمایه‌داری و بازرگانی را با سرعت بیشتری تکامل می‌داد. ولی هر قدر تکامل بازرگانی و سرمایه‌داری سریع‌تر انجام پذیرد، به همان نسبت تمرکز تولید و سرمایه نیز که به وجود آورنده انحصار است شدیدتر می‌شود و اما انحصارها هم‌اکنون به وجود آمده‌اند - و همانا از درون رقابت آزاد هم به وجود آمده‌اند! حتی اگر انحصارها اکنون سیر تکامل را بطئی هم نموده باشند باز این موضوع نمی‌تواند دلیلی به نفع آزادی رقابت باشد، که پس از به وجود آوردن انحصارها دیگر بقایش امکان پذیر نیست.

هر قدر هم استدلال‌های کائوتسکی را زیر و رو کنید، باز جز ارتجاع و رفرمیسم بورژوازی چیزی از آن در نمی‌یابید.

اگر هم بخواهیم این استدلال‌ها را اصلاح نمائیم و نظیر اسپکتاتور بگوئیم: بازرگانی مستعمرات انگلستان با انگلستان اکنون بطئی‌تر از بازرگانی آنان با سایر کشورها، توسعه می‌یابد - باز کائوتسکی را نجات نخواهیم داد. زیرا انگلستان را نیز همان انحصار و همان امپریالیسم می‌کوبد، منتها انحصار و

۱۱۷ - "سرمایه‌مالی"، ص ۵۶۷.

امپریالیسم کشور دیگر (آمریکا، آلمان). می دانیم که کارتل‌ها موجب پیدایش تعرفه‌های گمرکی حمایتی نوع جدید و نوظهوری شده‌اند: درست آن محصولاتی مورد حمایت قرار می‌گیرند، (این موضوع را انگلس در جلد سوم "کاپیتال" متذکر شده است)، [۱۱] که به درد صادرات می‌خورند. و نیز می‌دانیم یکی از خصوصیات کارتل‌ها و سرمایه‌مالی استفاده از سیستم "صدور کالا با قیمت‌های نازل تر از مایه" یا به قول انگلیس‌ها سیستم "بیرون ریختن کالا" است؛ کارتل محصول خود را در داخل کشور به قیمت انحصاری گزاف به فروش می‌رساند، ولی در خارجه قیمت را ۳ بار تنزل میدهد تا بدین طریق رقیب خود را زمین بزند و تولید خود را به حداکثر توسعه بخشد و قس‌علیهذا. اگر می‌بینیم آلمان بازرگانی خود را با مستعمرات انگلستان سریع تر از خود انگلستان توسعه می‌دهد - این فقط ثابت میکند که امپریالیسم آلمان تازه‌نفس تر، زورمند تر، متشکل تر و در مرحله‌ای بالاتر از امپریالیسم انگلستان است - ولی این موضوع به هیچ وجه "تفوق" بازرگانی آزاد را به ثبوت نمی‌رساند، زیرا اینجا سخن بر سر مبارزه بازرگانی آزاد علیه اصول حمایت گمرکی و وابستگی مستعمراتی نبوده، بلکه بر سر مبارزه یک امپریالیسم علیه امپریالیسم دیگر، یک انحصار علیه انحصار دیگر و یک سرمایه‌مالی علیه سرمایه‌مالی دیگر است. تفوق امپریالیسم آلمان بر امپریالیسم انگلستان از دیوار مرزهای مستعمراتی یا از تعرفه‌های گمرکی حمایتی، نیرومندتر است: از این موضوع به نفع بازرگانی آزاد و "دمکراسی مسالمت‌آمیز" اقامه "دلیل" نمودن معنایش فرومایگی و فراموشی خصوصیات و صفات اساسی امپریالیسم و جا زدن رفرمیسم خرده بورژوازی به عوض مارکسیسم است.

شایان توجه است که حتی آ. لانسبورگ، اقتصاددان بورژوا، با آن که همانند کائوتسکی به شیوه‌ای خرده بورژوائی از امپریالیسم انتقاد می‌نماید، معه‌ذا مدارک مربوط به آمار بازرگانی را به طرزی علمی‌تر مورد بررسی قرار می‌دهد. او تنها یک کشور تصادفی و فقط مستعمرات را با کشورهای دیگر مقایسه ننموده، بلکه صادرات یک کشور امپریالیستی را

(۱) به کشورهای که از لحاظ مالی به آن وابسته هستند و از آن وام می‌گیرند و

(۲) به کشورهای که از لحاظ مالی به آن وابسته نیستند - مورد مقایسه قرار میدهد و چنین نتیجه می‌گیرد:

صادرات آلمان (به میلیون مارک)

نسبت افزایش %	<u>۱۹۰۸</u>	<u>۱۸۸۹</u>	
+۴۷	۷۰/۸	۴۸/۲	رومانی
+۷۳	۳۲/۸	۱۹/۰	پرتغال
+۱۴۳	۱۴۷/۰	۶۰/۷	آرژانتین
+۷۳	۸۴/۵	۴۸/۷	برزیل
+۸۵	۵۲/۲	۲۸/۳	شیلی
+۱۱۴	۶۴/۰	۲۹/۹	ترکیه
+۹۲	۴۵/۵	۲۳۴/۸	جمع
به کشورهای هائی که از لحاظ مالی به آلمان وابسته هستند:			
بریتانیای کبیر			
+۵۳	۹۹۷/۴	۶۵۱/۸	فرانسه
+۱۰۸	۴۳۷/۹	۲۱۰/۲	بلژیک
+۱۳۵	۳۲۲/۸	۱۳۷/۲	سوئیس
+۱۲۷	۴۰۱/۱	۱۷۷/۴	استرالیا
+۲۰۵	۶۴/۵	۲۱/۲	هند
+۳۶۳	۴۰/۷	۸/۸	جمع
+۸۷	۲۲۶۴/۴	۱۲۰۶/۶	
به کشورهای هائی که از لحاظ مالی به آلمان وابسته نیستند:			

لانسبورگ از این پیکره‌ها نتیجه‌گیری نکرده است و بدین جهت به طرز عجیبی به این نکته پی نبرده است که اگر این پیکره‌ها دلیلی برای اثبات موضوعی هم باشد، آن دلیل فقط بر ضد وی گواهی می‌دهد، زیرا سیر رشد صادرات به کشورهای که از لحاظ مالی وابسته هستند ولو به مقدار کمی هم باشد باز به هر حال سریع‌تر از صادرات به کشورهای بوده است که از لحاظ مالی وابسته نیستند (ما روی کلمه "اگر" تکیه کردیم زیرا آماري که لانسبورگ تهیه کرده است، به هیچ وجه کامل نیست).

لانسبورگ ضمن بررسی ارتباط صادرات با وام‌ها چنین می‌نویسد:

« در سال ۱۸۹۰-۱۸۹۱ با میانجی‌گری بانک‌های آلمان قرارداد وامی با رومانی منعقد شد. این بانک‌ها در سال‌های پیشین نیز قرضه‌هایی به حساب این وام داده بودند. این وام به طور عمده برای خرید مصالح و لوازم راه آهن که از آلمان دریافت می‌گردید به مصرف می‌رسید. صادرات آلمان به رومانی در سال ۱۸۹۱ بالغ بر ۵۵ میلیون مارک بود. در سال بعد این رقم تا ۳۹/۴ میلیون تنزل یافت و سپس با فواصلی چند باز هم پائین آمد و در سال ۱۹۰۰ به ۲۵/۴ میلیون رسید. فقط در همین سال‌های اخیر در نتیجه دو وام تازه مجدداً به سطح سال ۱۸۹۱ ارتقاء یافت.

صادرات آلمان در پرتقال در نتیجه وام‌های سال ۱۸۸۸-۱۸۸۹ به ۲۱/۱ میلیون (۱۸۹۰) رسید؛ سپس در دو سال بعد به ترتیب تا ۱۶/۲ و ۷/۴ میلیون تنزل یافت و فقط در سال ۱۹۰۳ به سطح سابق خود رسید.

پیکره‌های مربوط به بازرگانی آلمان و آرژانتین از این هم مشخص‌تر است. در نتیجه وام‌های سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰ صادرات آلمان به آرژانتین در سال ۱۸۸۹ به ۶۰/۷ میلیون رسید. پس از دو سال این صادرات رویهم رفته به ۱۸/۶ میلیون یعنی کمتر از یک سوم مقدار سابق رسید. فقط در سال ۱۹۰۱ بود که به سطح سال ۱۸۸۹ رسید و از آن تجاوز نمود و این امر نتیجه وام‌های جدید دولتی و شهری و تأدیة وجه برای ساختمان کارخانه‌های برق و معاملات اعتباری دیگر بود.

صادرات به شیلی در نتیجه وام سال ۱۸۸۹ تا ۴۵/۲ میلیون (۱۸۹۲) ارتقاء یافت و یک سال بعد تا ۲۲/۵ میلیون تنزل نمود. پس از وام جدیدی که قرارداد آن با میانجی‌گری بانک‌های آلمان در سال ۱۹۰۶ منعقد شده بود، میزان صادرات به ۸۴/۷ میلیون (۱۹۰۷)

ترقی نمود و در سال ۱۹۰۸ باز تنزل کرد و به ۵۲/۴ میلیون رسید. ^{۱۱۸}»

لانسبورگ از این واقعیات یک نتیجه اخلاقی خرده بورژوائی مضحکی می گیرد و آن این که تا چه اندازه صادراتی که به وام وابسته است نا استوار و ناموزون است، چقدر بد است به جای توسعه "طبیعی" و "هماهنگ" صنایع میهنی، سرمایه‌ها به خارج کشور صادر شود و چقدر بخشش‌های چندین میلیونی کروپ که در مورد وام‌های خارجی انجام می‌گیرد برای وی "گران" تمام می‌شود و غیره. ولی واقعیات با وضوح تمام گواهی می‌دهند که: افزایش صادرات درست با کلاهبرداری‌های شیدانه سرمایه مالی ارتباط دارد و این سرمایه به هیچ وجه در بند اخلاقیات بورژوازی نبوده، تمام همش مصروف آن است که از هر گاو دو پوست بکند: اولاً سود حاصله از وام، ثانیاً سود دیگری از همان وام وقتی که این وام به مصرف خرید مصنوعات کروپ یا مصالح راه آهن سندیکای فولاد و غیره می‌رسد.

باز تکرار می‌کنیم که ما به هیچ وجه آماری را که لانسبورگ تهیه کرده است کامل نمی‌دانیم ولی ذکر آن حتمی بود، زیرا این آمار از آماری که کائوتسکی و اسپکتاتور تهیه کرده‌اند علمی‌تر است و لانسبورگ در مورد این مسئله برداشت صحیحی می‌نماید. برای این که بتوان درباره اهمیت سرمایه مالی در امر صادرات و غیره قضاوت نمود، باید توانست ارتباطی را که صادرات، مخصوصاً و منحصرأ با کلاهبرداری‌های فینانسیست‌ها و با بازار فروش فرآورده‌های کارتل‌ها و غیره دارد، مشخص نمود. ولی مقایسه ساده مستعمرات به طور کلی - با کشورهای غیر مستعمره، مقایسه یک امپریالیسم با امپریالیسم دیگر، مقایسه یک کشور نیمه مستعمره یا مستعمره (مصر) با سایر کشورها به معنای آن است که درست در مورد ماهیت قضیه سکوت اختیار شود و این نکته پرده پوشی گردد.

علت این که انتقاد تئوریک کائوتسکی از امپریالیسم هیچ گونه وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد و فقط به درد موعظه درباره صلح و وحدت با اپورتونیست‌ها و سوسیال شوونیست‌ها می‌خورد - همانا این است که این انتقاد درست در مورد عمیق‌ترین و ریشه‌ای‌ترین تضادهای امپریالیسم سکوت اختیار نموده و آنها را پرده پوشی می‌نماید: تضاد بین انحصارها و رقابت آزاد که به موازات آن وجود دارد، تضاد بین "معاملات" عظیم (و سودهای عظیم)

۱۱۸ - "Die Bank"، سال ۱۹۰۹، شماره ۲، ص ۸۱۹ و صفحات بعدی.

سرمایه مالی و بازرگانی "شرافتمندانه" در بازار آزاد، تضاد بین کارتل‌ها و تراست‌ها از یک طرف و صنایع کارتلیزه نشده از طرف دیگر و قس علیهذا. تئوری کذائی "اولترا - امپریالیسم" نیز که ساخته کائوتسکی است دارای همین جنبه ارتجاعی است. استدلال سال ۱۹۱۵ او را در این باره با استدلال سال ۱۹۰۲ هوبسون مقایسه کنید: کائوتسکی:

«... آیا سیاست امپریالیستی کنونی ممکن نیست به وسیله سیاستی جدید یعنی سیاست اولترا - امپریالیستی که استثمار مشترک جهان را از طریق یک سرمایه مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده، جایگزین مبارزه بین سرمایه‌های مالی ملی می نماید، از صحنه بدر شود؟ فرا رسیدن یک چنین فاز نوینی در سرمایه‌داری به هر حال امکان پذیر است. برای حل این مسئله که آیا این فاز عملی است یا خیر، هنوز مقدمات کافی در دست نیست.»^{۱۱۹}

هوبسون:

« مسیحیت که در عده قلیلی از امپراتوری‌های فدراتیو بزرگ که هر کدام یک سلسله مستعمرات غیر متمدن و کشورهای وابسته را در اختیار خود دارند - استوار گردیده، به نظر بسیاری قانونی ترین تکامل تمایلات کنونی و آن هم آن چنان تکاملی است که می تواند بیش از هر چیز در مورد نیل به صلحی دائمی که بر پایه استوار انتر- امپریالیسم مبتنی باشد، مایه امیدواری باشد.»

کائوتسکی آن چیزی را اولترا - امپریالیسم یا مافوق امپریالیسم نامیده است که هوبسون ۱۳ سال قبل از وی انتر- امپریالیسم یا بین‌الامپریالیسم نامیده بود. پیشرفتی که کائوتسکی در رشته اندیشه "علمی" نموده به جز اختراع کلام حکیمانه نوینی که در آن به جای یک پیشوند لاتینی پیشوند دیگری میگذارد فقط شامل این است که آن چه را هوبسون در ماهیت امر به عنوان سالوسی کشیش‌های انگلیسی توصیف می کند، او به عوض مارکسیسم جا میزند. پس از جنگ انگلیس و بوئر امری کاملاً طبیعی بود که این زمره عالی شأن مساعی

۱۱۹ - "Neue Zeit"، ۳ آوریل ۱۹۱۵، ص ۱۴۴.

عمده خود را صرف تسکین خرده بورژواها و آن کارگران انگلیسی نماید که عده کثیری از آنها در نبردهای جنوب آفریقا به هلاکت رسیده بودند و برای تأمین سوده‌های هنگفت تر فینانسیست‌های انگلیسی مبالغی به عنوان افزایش مالیات می‌پرداختند. واقعاً هم چه تسکینی بهتر از این است که گفته شود امپریالیسم چندان هم چیز بدی نیست و با انتر - (یا اولترا -) امپریالیسم که قادر به تأمین صلح دائمی است قرابت دارد؟ حسن نیت کشیش‌های انگلیسی و یا کائوتسکی چرب زبان هر چه باشد، باز مفهوم اجتماعی عینی واقعی "تئوری" وی یک چیز و فقط یک چیز است: ارتجاعی‌ترین تسکین توده‌ها از طریق امیدوار ساختن آنها به امکان صلح دائمی در شرایط سرمایه‌داری و انحراف توجه آنان از تضادهای حاد و مسائل حاد دوران کنونی و معطوف داشتن توجهشان به دورنماهای کاذب یک نوع "اولترا - امپریالیسم آینده" به اصطلاح جدید. در تئوری "مارکسیستی" کائوتسکی هیچ چیزی جز فریب توده‌ها یافت نمی‌شود.

در حقیقت هم کافی است واقعیات مسلمی که مورد قبول همگان است به طور واضحی با یک دیگر مقایسه شود تا به این موضوع یقین حاصل گردد که: دورنماهایی که کائوتسکی می‌کوشد به کارگران آلمانی (و به کارگران تمام کشورها) تلقین کند چقدر کاذبانه است. هندوستان و هندوچین و چین را در نظر گیریم. می‌دانیم که این سه کشور مستعمره و نیمه مستعمره که جمعیت آنها به ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیون بالغ می‌گردد در معرض استثمار سرمایه‌مالی چند دولت امپریالیستی یعنی انگلستان، فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و غیره قرار دارند. فرض کنیم این کشورهای امپریالیستی برای دفاع یا توسعه متصرفات و منافع و "منطقه نفوذ" خود در کشورهای نامبرده آسیا، بر ضد یک دیگر عقد اتحاد ببندند. این اتحادها - اتحادهای "انتر- امپریالیستی" یا "اولترا - امپریالیستی" خواهند بود. فرض کنیم که تمام دول امپریالیستی برای تقسیم "مسالمت‌آمیز" کشورهای آسیائی نامبرده با یک دیگر عقد اتحاد ببندند - این عبارت خواهد بود از "سرمایه‌مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده است". نمونه‌های واقعی یک چنین اتحادی در تاریخ قرن بیستم مثلاً در مناسبات دول با چین وجود دارد. حال این سؤال پیش می‌آید: آیا در شرایط وجود سرمایه‌داری (کائوتسکی عیناً همین شرایط را در نظر دارد) این فرض "قابل تصور" است که یک چنین اتحادهایی کوتاه مدت نباشند؟ و یک چنین اتحادهایی اصطکاک‌ها و تصادم‌ها و مبارزه را تمام اشکال گوناگون ممکنه آن منتفی سازند؟

کافیست این سؤال به طور واضح مطرح گردد تا بلافاصله معلوم شود که به آن تنها یک پاسخ می‌توان داد و آن هم پاسخ منفی است. زیرا در شرایط سرمایه‌داری برای تقسیم مناطق نفوذ و منافع و مستعمرات و غیره مبنای

دیگری جز حساب نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم یعنی نیروی اقتصادی و مالی و نظامی و غیره قابل تصور نیست. و اما نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم به طور مختلفی تغییر می نماید، زیرا در شرایط سرمایه‌داری تکامل موزون بنگاه‌های مختلف، تراست‌ها، رشته‌های صنایع و کشورهای گوناگون امکان پذیر نیست. نیم قرن پیش نیروی سرمایه‌داری آلمان در مقایسه با نیروی انگلستان آن موقع، بسیار ناچیز و بی مقدار بود؛ همین وضع را هم ژاپن در مقایسه با روسیه داشت. با این وصف آیا این فرض "قابل تصور" است که با گذشت چند ده سال دیگر تناسب قوای دول امپریالیستی بدون تغییر بماند؟ مطلقاً غیر قابل تصور است.

بدین جهت اتحادهای "انتر- امپریالیستی" یا "اولترا - امپریالیستی" در شرایط سرمایه‌داری (ولی نه در تخیلات مبتذل خرده بورژوائی کشیش‌های انگلیسی یا کائوتسکی "مارکسیست" آلمانی) اعم از این که به هر شکلی منعقد شده باشند، خواه به شکل یک ائتلاف امپریالیستی بر ضد ائتلاف امپریالیستی دیگر و خواه به شکل اتحاد همگانی تمام دول امپریالیستی با یک دیگر - ناگزیر چیزی جز "تنفس‌های" بین جنگ نخواهند بود. اتحادهای زمان صلح مقدمات جنگ را فراهم می آورند. و خود نیز زائیده جنگ هستند، و چون یکی معلول دیگری است لذا بر زمینه واحد ارتباطها و مناسبات متقابل امپریالیستی اقتصاد جهانی و سیاست جهانی موجب پیدایش تغییراتی در شکل‌های مبارزه مسالمت‌آمیز و غیر مسالمت‌آمیز می گردند. و اما کائوتسکی عقل عقلاء برای آسودگی خاطر کارگران و آشتی دادن آنان با سوسیال شوونیست‌هایی که به جانب بورژوازی گرویده‌اند حلقه‌ای از زنجیر واحد را از حلقه دیگر آن جدا می نماید، بدین معنی که اتحاد صلح آمیز امروزی (و اتحاد اولترا - امپریالیستی و حتی اولترا - اولترا - امپریالیستی) تمام دول را که هدف آن "آرامش" چین است (سرکوبی قیام بوکسورها [۱۲] را به یاد بیاورید) از تصادم غیر مسالمت‌آمیز فردا جدا می نماید، تصادمی که پس فردا مجدداً موجبات یک اتحاد "مسالمت‌آمیز" همگانی را برای تقسیم مثلاً ترکیه و غیره و غیره فراهم می سازد. کائوتسکی به جای نشان دادن ارتباط زنده دوره‌های صلح امپریالیستی با دوره‌های جنگ‌های امپریالیستی تجرید بی روحی را به کارگران تقدیم می دارد تا بدین وسیله آنها را با پیشوایان بی روح خود آشتی دهد.

هیل آمریکائی، در پیشگفتار کتاب خود تحت عنوان "تاریخ دیپلماسی در تکامل بین‌المللی اروپا"، تاریخ نوین دیپلماسی را به دوره‌های زیر تقسیم میکند:

(۱) عصر انقلاب؛

(۲) جنبش مشروطیت؛

۳) عصر "امپریالیسم بازرگانی" ۱۲۰ کنونی.

نویسنده دیگری تاریخ "سیاست جهانی" بریتانیای کبیر را از سال ۱۸۷۰ به چهار دوره تقسیم می کند:

۱) نخستین دوره، دوره آسیا (مبارزه علیه پیشرفت روسیه در آسیای میانه در سمت هند)؛

۲) دوره آفریقا (در حدود سال‌های ۱۸۸۵-۱۹۰۲) - مبارزه با فرانسه بر سر تقسیم آفریقا (حادثه "فاشودا" در سال ۱۸۹۸ که در آن، جنگ با فرانسه به موئی بسته بود)؛

۳) دومین دوره آسیا (قرارداد با ژاپن بر ضد روسیه) و

۴) دوره "اروپا" - به طور عمده علیه آلمان.^{۱۲۱}

ریسر "رجل" بانکی حتی در سال ۱۹۰۵ ضمن اشاره به این نکته که چگونه سرمایه مالی فرانسه که در ایتالیا جریان داشت موجب اتحاد سیاسی این دو کشور را فراهم می ساخت و چگونه مبارزه بین آلمان و انگلستان بر سر ایران و مبارزه تمام سرمایه‌های اروپائی بر سر وام‌های چین و غیره بسط می یافت - می نویسد:

« زد و خوردهای سیاسی دسته‌های جلودار بر زمینه مالی روی

میدهد. »

این است واقعیت زنده اتحادیه‌های مسالمت‌آمیز "اولترا - امپریالیستی" و ارتباط ناگسستنی آنها با تصادمات ساده امپریالیستی.

پرده پوشی ژرف ترین تضادهای امپریالیسم از طرف کائوتسکی که ناگزیر به آرایش و زینت امپریالیسم مبدل می گردد در انتقادی هم که این نویسنده از خصوصیات سیاسی امپریالیسم می نماید اثر خود را باقی می گذارد. امپریالیسم عبارت است از عصر سرمایه مالی و انحصارهایی که در همه جا با

۱۲۰ - (دیوید جین هیل؛ "تاریخ دیپلماسی در تکامل بین‌المللی اروپا"، جلد ۱، ص. ۱۰، -

مترجم)

David Jayne Hill; "A History of the Diplomacy in the international development of Europe", vol. I, p. X .

۱۲۱ - Schilder، اثر نامبرده، ص ۱۷۸.

کوشش‌هایی توأم است که هدف آن آزادی نبوده، بلکه احراز سیادت می باشد. نتیجه این تمایلات در اینجا هم عبارت است از بسط ارتجاع در همه جهات علیرغم وجود هر گونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. ستمگری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران یعنی کوشش برای نقض استقلال ملی دیگران (زیرا الحاق اراضی دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش) نیز شدت خاصی می یابد. هیلفردینگ به طرز صحیحی ارتباط بین امپریالیسم و تشدید ستمگری ملی را خاطر نشان ساخته می نویسد:

« و اما در مورد کشورهای تازه کشف شده باید گفت که سرمایه وارد شده در آنجا بر شدت تضادها می افزاید و موجب مقاومت روز افزون توده‌هایی می گردد که افکار ملی آنان بر ضد واردین بیگانه برانگیخته شده است؛ این مقاومت به سهولت ممکن است به اقدامات خطرناکی علیه سرمایه خارجی مبدل شود. مناسبات اجتماعی کهن از ریشه منقلب گردیده، انزوای ارضی هزاران ساله "ملت‌های برون از جریان تاریخ" از بین می رود و این ملت‌ها به گرداب سرمایه‌داری کشانده می شوند. خود سرمایه‌داری رفته رفته وسایل و شیوه‌های رهایی را در اختیار مسخر شدگان می گذارد، آنها هدفی را مطرح می نمایند که زمانی در نظر ملل اروپائی عالی ترین هدف‌ها بود و آن عبارت است از تشکیل دولت ملی واحد به مثابه حربه آزادی اقتصادی و فرهنگی. این جنبش استقلال طلبانه، سرمایه اروپائی را در پُر ارزش ترین مناطق استثمار که درخشان ترین دورنماها را نوید می دهد، تهدید می نماید و سرمایه اروپائی دیگر نمی تواند سیادت خود را حفظ کند مگر از طریق افزایش دائمی نیروهای نظامی خویش. »^{۱۲۲}

به این موضوع این نکته را نیز باید اضافه کرد که امپریالیسم نه تنها در کشورهای تازه کشف شده بلکه در کشورهای قدیمی نیز کار را به الحاق اراضی دیگران و تشدید ستمگری ملی و بالنتیجه به تشدید مقاومت می کشاند. کائوتسکی ضمن اعتراض به اقدام امپریالیسم مبنی بر تشدید ارتجاع سیاسی، مسئله مربوط به عدم امکان وحدت با اپورتونیست‌ها در دوران امپریالیسم را که جنبه بس مبرمی به خود گرفته است مسکوت می گذارد. اعتراض او به الحاق طلبی

۱۲۲ - "سرمایه مالی"، ص ۴۸۷.

طوری است که برای اپورتونیست‌ها نهایت درجه، بی زیان بوده و سهل تر از هر چیز برایشان قابل قبول است. او مستقیماً مستمعین آلمانی را مخاطب قرار می‌دهد ولی با این وصف درست همان چیزی را که از همه مهم تر و از مسائل روز است، مثلاً این موضوع را که آلزاس - لورن سرزمینی است که آلمان به خود ملحق ساخته، پرده‌پوشی می‌کند. برای ارزیابی این "انحراف فکری" کائوتسکی، مثالی می‌آوریم. فرض کنیم یک ژاپنی الحاق فیلیپین از طرف آمریکائی‌ها را مورد تقبیح قرار می‌دهد. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا خیلی‌ها ممکن است به این موضوع باور نمایند که علت این تقبیح، خصومت نسبت به هر نوع الحاق‌طلبی است نه این که تمایل شخصی خود او به الحاق فیلیپین! و آیا نباید تصدیق کرد که فقط هنگامی می‌توان "مبارزه" آن ژاپنی را علیه الحاق‌طلبی، صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمندانه دانست که نامبرده علیه الحاق کره به ژاپن نیز قیام کند و آزادی جدائی کره از ژاپن را نیز طلب نماید؟

هم تجزیه و تحلیل تئوریک کائوتسکی درباره امپریالیسم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی وی از امپریالیسم هر دو سرایا آغشته به روحی است که به کلی با مارکسیسم منافات دارد، زیرا در آنها کوشش میشود ریشه‌ای‌ترین تضادها پرده‌پوشی و ماستمالی گردد و به هر قیمتی شده از وحدت با اپورتونیسم در جنبش کارگری اروپا یعنی همان وحدتی که شیرازه آن در حال از هم پاشیدن است دفاع شود.

توضیحات فصل ۹

[۱۰] - اسپکتاتور - منشویک "C. M. Naxumcom" (ص. ۱۲۷)

[۱۱] - کارل مارکس: "کاپیتال"، جلد ۶ فصل ۲. (اقتباس از منبع چینی)

(ص. ۱۲۹)

[۱۲] قیام بوکسورها - قیام مردم چین در سال ۱۹۰۰ بر ضد تسلط امپریالیست‌های بیگانه. این قیام بنام "بوکسور" موسوم گشت زیرا به توسط یکی از انجمنهای مخفی چین بنام "مشت بزرگ" بر پا شده بود. قیام از طرف سپاه کيفر دول امپریالیستی تحت فرماندهی ژنرال آلمانی والدرزیه بیرحمانه سرکوب شد. امپریالیست‌های آلمان، ژاپن، انگلیس و آمریکا در سرکوب این قیام نقش بزرگی بازی کردند. در سال ۱۹۰۱ چین مجبور شد "صورتجلسه‌های اختتامی" مخصوصی را که به موجب آن پرداخت غرامات عظیمی را متعهد می‌گردید امضاء کند. چین به این طریق به طور قطعی به نیمه مستعمره امپریالیسم بیگانه مبدل شد. هبت. (ص. ۱۳۵)

۱۰ - مقام تاریخی امپریالیسم

ما دیدیم که امپریالیسم از لحاظ ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاری است. تنها همین موضوع مقام تاریخی امپریالیسم را معین می‌کند، زیرا انحصار که بر زمینه رقابت آزاد به وجود آمده و همانا زائیده رقابت آزاد است یک دوران انتقالی از نظام سرمایه‌داری به نظام اقتصادی - اجتماعی عالی تری است. باید به ویژه چهار نوع عمده انحصار، یا چهار پدیده عمده سرمایه‌داری انحصاری را که برای دوران مورد بحث سرمایه‌داری جنبه شاخص دارد در اینجا ذکر نمود.

اولاً، انحصار زائیده تمرکز تولید در مدارج بسیار عالی تکامل آن و عبارت است از اتحادهای انحصاری سرمایه‌داران یعنی کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها. ما دیدیم که این اتحادها در زندگی اقتصادی کنونی چه نقش عظیمی بازی می‌کنند. مقارن شروع قرن بیستم این اتحادها در کشورهای پیشرو تفوق کامل حاصل نمودند. و گرچه نخستین گام‌ها را در راه ایجاد کارتل‌ها قبل از همه کشورهای برداشتند که به وسیله تعرفه‌های گزاف گمرکی از صنایع خود حمایت می‌کردند (آلمان، آمریکا) ولی در انگلستان نیز با وجود بازرگانی آزاد آن فقط اندکی دیرتر، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارها در نتیجه تمرکز تولید - مشاهده گردید.

ثانیاً، انحصارها موجب تصرف بیش از پیش مهم‌ترین منابع مواد خام و به خصوص منابعی گردید که صنایع عمده جامعه سرمایه‌داری یعنی صنایعی که بیش از همه کارتلیزه بودند نظیر صنایع زغال سنگ و فلزسازی، به آن نیاز داشتند. تملک انحصاری بزرگ‌ترین منابع مواد خام به طور دهشتناکی بر اقتدار سرمایه بزرگ افزود و تضاد بین صنایع کارتلیزه و غیر کارتلیزه را شدیدتر ساخت.

ثالثاً، انحصار زائیده بانک‌هاست. بانک‌ها از مؤسسات میانجی ساده به انحصار کنندگان سرمایه مالی مبدل شدند. چهار، پنج بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های هر یک از پیشروترین کشورهای سرمایه‌داری "اتحادی شخصی" از سرمایه صنعتی و مالی تشکیل داد، و میلیاردها سرمایه را که شامل قسمت اعظمی از سرمایه‌ها و درآمدهای پولی یک کشور تام و تمام است، در دست خود متمرکز ساخته‌اند. بارزترین نمودار این انحصار - الیگارش‌ی مالی است

که بدون استثناء تمام مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعه بورژوازی معاصر را به کمک شبکه انبوهی از ارتباطات به خود وابسته نموده است.

رابعاً، انحصار زائیده سیاست استعماری است. سرمایه مالی مبارزه برای منابع مواد خام، صدور سرمایه، "مناطق نفوذ" یعنی مناطق معاملات سودمند، امتیازات، سودهای انحصاری و غیره و بالاخره مبارزه برای سرزمین‌های اقتصادی به طور کلی را - به انگیزه‌های متعدد سیاست استعماری "سابق" افزود. هنگامی که دول اروپائی مثلاً در سال ۱۸۷۶، یک دهم آفریقا را به عنوان مستعمره خود تحت اشغال داشتند - سیاست استعماری می توانست از طریقی غیر از انحصار و به شکل به اصطلاح "اشغال آزادانه"ی اراضی، بسط و تکامل یابد. ولی هنگامی که نه دهم آفریقا تحت اشغال درآمد (مقارن سال ۱۹۰۰) و هنگامی که تقسیم جهان به پایان رسید ناگزیر عصر تملک انحصاری مستعمرات و بنابراین دوران مبارزه فوق‌العاده شدید برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان فرا رسید.

این که سرمایه انحصاری تا چه اندازه بر حدت تمام تضادهای سرمایه‌داری افزوده است، مطلبی است بر همه معلوم. در این مورد کافی است به گرانی فوق‌العاده قیمت‌ها و فشار کارتل‌ها اشاره شود. این حدت تضادها، پُر قدرت‌ترین نیروی محرک آن دوران انتقالی تاریخی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه جهانی مالی آغاز گشته است.

انحصار، الیگارش، کوشش برای احراز سیادت به جای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روزافزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عده قلیلی از غنی‌ترین یا نیرومندترین ملت‌ها - همه اینها موجب پیدایش آن علائم مشخصه امپریالیسم است که وامیدارد امپریالیسم را به مثابه سرمایه‌داری طفیلی و پوسیده توصیف نمائیم. ایجاد "کشور تنزیل بگیر" یا کشور رباخواری که بورژوازی آن به طور روزافزونی با صدور سرمایه و "سفته‌بازی" گذران می‌کند، بیش از پیش و هر روز به طور بارزتری به مثابه یکی از تمایلات دیگر امپریالیسم متظاهر می‌گردد. اشتباه بود اگر تصور می‌شد این تمایل به سوی گندیدگی، رشد سریع سرمایه‌داری را منتفی می‌سازد، خیر، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیسم با نیروئی کم یا بیش گاه تمایل به سوی گندیدگی و گاه تمایل به سوی رشد سریع را متظاهر می‌سازند. رویهم‌رفته سرمایه‌داری با سرعتی به مراتب بیش از پیش رشد می‌یابد، ولی این رشد نه تنها به طور اعم ناموزن‌تر می‌شود، بلکه به طور اخص نیز این ناموزونی به صورت گندیدگی کشورهای هائی که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومندترند، نمودار می‌گردد (انگلستان).

ریسر، مؤلف یک اثر تحقیقی درباره بانک‌های بزرگ آلمان در خصوص سرعت تکامل اقتصادی آلمان چنین می‌نویسد:

« نسبت سرعت ترقیات عصر پیشین (۱۸۴۸ - ۱۸۷۰) که چندان هم بطئی نبوده است به سرعت تکامل تمام اقتصاد آلمان و منجمله بانک‌های آن در عصر حاضر (۱۸۷۰ - ۱۹۰۵) تقریباً مساوی است با نسبت سرعت حرکت کالسکه پستی قدیم به سرعت اتومبیل کنونی که به قدری سریع‌السير است، که هم برای پیاده بی‌مبالات خطرناک است و هم برای کسانی که در آن سوارند. »

و اما این سرمایه‌مالی که با سرعت خارق‌العاده‌ای رشد یافته است، به علت همین سرعت رشد خود، بی‌میل نیست با "آرامش خاطر" بیشتری به تصاحب مستعمرات بپردازد و حال آن که همین مستعمرات موضوعی برای برون‌کشیدن از چنگ دول ثروتمندترند و این عمل هم تنها از طرق مسالمت‌آمیز انجام نمی‌پذیرد. ولی سرعت تکامل اقتصادی ایالات متحده طی چند ده ساله اخیر از آلمان هم بیشتر بوده و در نتیجه همین امر، علائم طفیلی‌گری سرمایه‌داری نوین آمریکا با وضوح خاصی نمایان گردیده است. از طرف دیگر مقایسه مثلاً بورژوازی جمهوریخواه آمریکا با بورژوازی سلطنت طلب ژاپن یا آلمان نشان می‌دهد که در دوران امپریالیسم حتی بزرگ‌ترین تفاوت سیاسی نیز بی‌اندازه کاهش می‌پذیرد و علت این امر آن نیست که تفاوت مزبور به طور کلی بی‌اهمیت است، بلکه آن است که در تمام این موارد سخن بر سر بورژوازی دارای علائم معینی از طفیلی‌گری است.

سرمایه‌داران یکی از رشته‌های کثیر صنایع در یکی از کشورهای کثیر و غیره در نتیجه به دست آوردن سودهای انحصاری هنگفت، از لحاظ اقتصادی امکان می‌یابند قشرهای معینی از کارگران و حتی به طور موقت اقلیت قابل ملاحظه‌ای از آنان را تطمیع نموده، به هواداری از بورژوازی رشته معین علیه ملل دیگر جلب کنند و تصادم خصومت‌آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان نیز موجب تشدید این کوشش می‌شود. بدین طریق بین امپریالیسم و اپورتونیسیم رابطه‌ای به وجود می‌آید که قبل از همه و نمایان‌تر از همه در انگلستان آشکار گردید، زیرا برخی از علائم امپریالیستی تکامل در این کشور خیلی زودتر از سایر کشورها پدید آمد. بعضی از نویسندگان، مثلاً ل. مارتف، دوست دارند واقعیت رابطه امپریالیسم با اپورتونیسیم موجوده در جنبش کارگری را که اکنون با شدت خاصی جلب نظر می‌نماید - به کمک استدلال‌ات "فرمایشی خوش‌بینانه‌ای" (طبق روح استدلال‌ات کائوتسکی و هونیسمانس) نفی

کنند. آنها می گویند: اگر به خصوص سرمایه‌داری پیشرو کار را به تشدید اپورتونیزم منجر می کرد یا اگر به خصوص کارگرانی که بهترین دستمزدها را دریافت می دارند، به اپورتونیزم متمایل می شدند و غیره، آن وقت کار مخالفین سرمایه‌داری زار میشد و از این قبیل. در مورد مفهوم این "خوشبینی" نباید دچار خودفریبی شد: این خوشبینی - خوشبینی دربارهٔ اپورتونیزم و وسیله‌ای است برای پرده‌پوشی اپورتونیزم. ولی در حقیقت امر سرعت فوق‌العاده و تکامل اپورتونیزم که جنبهٔ به خصوص نفرت‌انگیزی دارد به هیچ وجه ضامن پیروزی استوار آن نبوده و نظیر سرعت رشد دُمَل خطرناک در بدن سالمی است که فقط موجب تسریع سر باز کردن دُمَل گردیده و بدن را از شر آن رهایی خواهد بخشید. خطرناک‌ترین افراد در این مورد کسانی هستند که نمی خواهند به این نکته پی ببرند که اگر مبارزه علیه امپریالیسم به طور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیزم توأم نباشد جز عبارت پردازی پوچ و دروغ چیزی نخواهد بود. از تمام مطالبی که فوقاً دربارهٔ ماهیت اقتصادی امپریالیسم گفته شد این نتیجه به دست می آید که امپریالیسم را باید به مثابهٔ سرمایه‌داری انتقالی یا به عبارت صحیح‌تر سرمایه‌داری در حال احتضار توصیف نمود. نکتهٔ بسیار آموزنده در این مورد این است که اقتصاددانان بورژوا در توصیف سرمایه‌داری نوین کلمات متداولی نظیر "بهم پیوستگی" و "فقدان انزوا و پراکندگی" و غیره را استعمال می نمایند؛ بانک‌ها "بنگاه‌هایی هستند که از لحاظ وظایف و سیر تکامل خود جنبهٔ اقتصادی صرفاً خصوصی نداشته و دامنهٔ عمل آنها وسعت یافته، بیش از پیش از حیطة تنظیم امور اقتصادی صرفاً خصوصی فراتر میروند". همان ریسر که کلمات اخیر از اوست با قیافه‌ای بسیار جدی اظهار می دارد "پیشگوئی" مارکسیست‌ها در خصوص "اجتماعی شدن" "جامهٔ عمل به خود نپوشید"!

پس این کلمهٔ "بهم پیوستگی" مبین چیست؟ این کلمه فقط مبین مشهودترین علامت آن پروسه‌ای است که در برابر چشم ما انجام می یابد. این کلمه نشان می دهد که ناظر جریان، جنگل را ندیده و از درخت‌های جداگانه‌ای دم می زند. این کلمه به طور کورکورانه آن چیزی را منعکس می کند که جنبهٔ ظاهری، تصادفی و پُر هرج و مرج دارد. این کلمه نشان می دهد، ناظر شخصی است که در بین مشت‌های مدارک خام سر در گم شده و به هیچ وجه از مفهوم و معنای آنها سر در نمی آورد. سهامداری و مناسبات مالکین خصوصی "به طور تصادفی بهم پیوسته‌اند". ولی آن چه که در زیر این بهم پیوستگی قرار دارد، آن چه که پایهٔ آن را تشکیل می دهد، مناسبات اجتماعی متغیر تولید است. هنگامی که بنگاه بزرگ به بنگاهی هیولا مبدل می شود و از روی نقشه و به موجب محاسبهٔ دقیقی که از روی انبوهی مدارک انجام می گیرد موجبات تحصیل مواد خام

اولیه را به میزانی برابر با دو سوم یا سه چهارم تمام احتیاجات ده‌ها میلیون سکنه فراهم می‌سازد؛ هنگامی که امر حمل و نقل این مواد خام به مناسب‌ترین مراکز تولید، که گاهی صدها و هزاران ورست از یک دیگر فاصله دارند، منظم‌اً انجام می‌گیرد؛ هنگامی که اداره تمام مراحل پیاپی تبدیل مواد خام و تهیه محصول و حتی تولید یک رشته از انواع گوناگون محصولات حاضر از یک مرکز واحد انجام می‌گیرد؛ هنگامی که توزیع این محصولات بین ده‌ها و صدها میلیون مصرف‌کننده طبق نقشه واحدی انجام می‌پذیرد (نفت چه در آمریکا و چه در آلمان به توسط "تراست نفت" آمریکائی به فروش می‌رسد) آن‌گاه واضح می‌شود که آن چه ما با آن روبرو هستیم به هیچ وجه یک "بهم پیوستگی" ساده نبوده بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات اقتصادی خصوصی و مناسبات مالکیت خصوصی پوسته‌ای است که دیگر با هسته خود مطابقت نداشته و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد گنجد. این پوسته ممکن است (در بدترین حالات و در صورتی که معالجه دُمل اپورتونیستی به طول انجامد) مدت نسبتاً مدیدی در حال گنجدگی باقی ماند، ولی با تمام این احوال به طور حتم دفع خواهند گردید.

شولتسه - گورنیتس، ستایشگر پُرشور امپریالیسم آلمان اعلام می‌دارد:

« اگر هم رهبری بانک‌های آلمان، سرانجام، در دست عدهٔ قلیلی از افراد باشد، در عوض فعالیت آنان از نقطه نظر خیر و صلاح مردم مهم‌تر از فعالیت اکثریت وزراء دولت است. »

(اینجا صلاح در این بوده است که موضوع "بهم پیوستگی" رهبران بانکی و وزراء و کارخانه‌داران و تنزیل‌بگیران فراموش شود...)

«... اگر در گُنه مسئلهٔ مربوط به بسط و تکامل آن تمایلاتی که ما دیدیم تعمق شود این نتیجه به دست می‌آید: سرمایهٔ پولی ملت در بانک‌ها جمع شده است، بانک‌ها از طریق کارتل با یک دیگر وابسته‌اند، سرمایهٔ ملت که برای به کار افتادن در جستجوی محلی است، به شکل اوراق بهادار درآمده است. اینجاست که سخنان داهیانهٔ سن‌سیمون جامهٔ عمل به خود می‌پوشد: "هرج و مرج کنونی تولید که مطابق است با این واقعیت که مناسبات اقتصادی بدون عمل تنظیمی متحدالشکلی بسط و گسترش می‌یابد، باید جای خود را به سازمان متشکل تولید و اگذار کند. ادارهٔ تولید دیگر در دست کارفرمایان

منفردی نخواهد بود که با یک‌دیگر ارتباطی نداشته و از نیازمندی‌های اقتصادی مردم بی‌خبرند. این عمل را مؤسسه اجتماعی معینی انجام خواهد داد. کمیته مرکزی اداره‌ای که امکان دارد بر حیطة وسیع اقتصاد اجتماعی از دیدگاه مرتفع تری نظاره نماید، آن را طوری منظم خواهد کرد که برای تمام جامعه مفید باشد. این کمیته وسائل تولید را به کسانی خواهد سپرد که برای این کار مناسب باشند و به خصوص هم خود را مصروف بر این خواهد داشت که بین تولید و مصرف هماهنگی دائمی برقرار باشد. مؤسساتی وجود دارند که قسمت معینی از کار متشکل ساختن امور اقتصادی را در دائره وظایف خود وارد کرده‌اند: اینها بانک‌ها هستند". هنوز خیلی مانده است این سخنان سن‌سیمون جامه عمل به خود پوشد ولی ما، هم اکنون در راه عملی ساختن این سخنان گام برمی‌داریم؛ این مارکسیسمی است غیر از آن چه که مارکس پیش خود تصور می‌کرد ولی فقط از لحاظ شکل غیر از آن است. ^{۱۲۳}»

جای حرف باقی نیست؛ سخنان مارکس خیلی خوب "رد" شده و در آن از تجزیه و تحلیل علمی دقیق مارکس، گامی به عقب یعنی به سوی حدسیات سن‌سیمون برداشته شده است. این حدسیات گرچه داهیانه است ولی مع الوصف چیزی نیست جز همان حدسیات.

۱۲۳ - (نشریه "ارگان اقتصاد اجتماعی"، ص. ۲۴۶ - مترجم)
Grundris der Sozialökonomik.

TOUFAN حساب بانكى www.toufan.org

Postbank Hamburg
BLZ.: 20110022
Konto – Nr.: 2573302600
GERMANY

TOUFAN آدرس

POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

۰۶۹ / ۹۶۵۸۰۳۴۶

شماره دورنگار (فکس) آلمان